

۸۰۷۰۹۴

کتابخانه ایرانی شهرازن

iranische Bibliothek in Hannover

1986

اتحادگان

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

تیر ۱۳۷۶ شماره ۳۹ سال چهارم

منشور همکاری

وموضع ما

صفحه ۸

جبهه ساندینیست ها و انشعاب

صفحه ۲۰

گنفرانس مشترک نیروهای جنبش چپ در آمریکای لاتین

صفحه ۲۱

شکست احزاب راست در فرانسه

پیروزی چپ در فرانسه، آنها را در مقابل آزمون سختی که برای فرانسه و کل اروپا دارای اهمیت زیادی است قرار داده است. آیا سوسیالیست ها این بار به وعده های رفرمیستی خود عمل خواهند کرد؟ آنچه مسلم است جنبش توده ها شانس هایی برای تحمیل خواسته های خود را در اختیار دارد.

صفحه ۲۵

بناپارت کنگو!

نگاهی به آنچه

در جمهوری کنگو رخ داد

صفحه ۲۸

انتخابات رژیم وابتکار مردم

* مردم اعم از کارگران، زنان، جوانان و روشنفکران در جریان این درگیری ها، شکاف کوچک بین دو کاندیدای اصلی رژیم را وسعت داده، به مجرای برای ورود خود به عرصه ی تقابل با کل رژیم تبدیل کردند.

صفحه ۲

انتخابات ریاست جمهوری و رای منفی مردم

صفحه ۳

خاتمی کیست؟

صفحه ۵

قطعنامه فراخوان کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

صفحه ۳۲

صفحه ۷

آب ، نان ، " موبایل " و ...

توپاک آمارو

صفحه ۲۳

* بازگشت توپاک آماروها

صفحه ۲۴

* چرا در پرو چپ قانونی وجود ندارد؟

صفحات ویژه، برگه از تاریخ

گروه دکتر اعظمی و یاران

درمورد گروه دکتر اعظمی تاکنون بسیار کم نوشته شده است . به همین منظور با چهارتن :

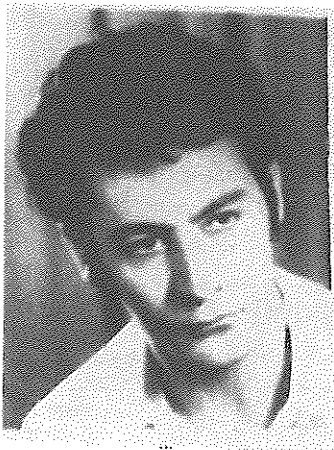
دکتر **داریوش زند** (دکتر سعید) از دوستان دکتر اعظمی ،

محمد اعظمی از اولین اعضا گروه دکتر اعظمی ،

مجید شیروبی از اعضا گروه دکتر اعظمی ،

حماد شیبانی عضو محفل محمود خرم آبادی ،

مصاحبه هایی صورت گرفته است که در این شماره از نظر خوانندگان می گذرد



سرمقاله



انتخابات رژیم و ابتکار مردم!

مردم کشور ما، بسا ابتکار عظیم خود در انتخابات ریاست جمهوری، نه فقط بسا دخالت مستقیم در رقابت های داخلی رژیم، آن را بی ثبات تر از همیشه ساختند، بلکه قبل از همه قاطعانه اعلام داشتند که دیگر حاضر نیستند سیاست های متحجرانه جمهوری اسلامی را تحمل کنند. در واقع امر، جمهوری اسلامی نیز، بعد از این انتخابات، دیگر قادر نیست مثل گذشته حکومت کند.



انتخابات ریاست جمهوری رژیم، این بار فقط به انتخاب یکی از کاندیداهای مورد تأیید حکومت، منتهی نشد، بلکه به صحنه ی اعلام حضور مردم و در مقابله با خواست رژیم میل شد، همین واقعیت نیز این انتخابات را به یک حادثه سیاسی منحصر به فرد در حیات جمهوری اسلامی میل ساخت.

تاکنون، همیشه رژیم بسا اطمینان کسی را برای تصدی پست ریاست جمهوری تعیین می کرد و بعد او را با چند نفر دیگر، به رای مردم می گذاشت. همه از قبل می دانستند که رئیس جمهور آینده کیست. از بنی صدر تا رفسنجانی، این روال ادامه داشت. این بار نیز، ظاهراً جناح غالب رژیم مطمئن بود که با کنار رفتن رفسنجانی، رقیب جدی دیگری، برای کاندیدای آن، یعنی ناطق نوری وجود ندارد و با وجود اعلام پشتیبانی "رهبر"، روحانیت، سپاه و... ده ها ارگان رسمی دیگر رژیم جلوس او بر کرسی ریاست جمهوری قطعی است. از دو سال پیش در واقع، ناطق نوری تمرین ریاست جمهوری می کرد و در مقام رئیس مجلس، وظائف رئیس کشور را نیز در رقابت با رفسنجانی انجام می داد، افتتاح می کرد، سفرهای دوره ای ترتیب می داد، حتی در اروپا برای آینده ی خود حمایت می طلبید. اما همه ی این تدارکات یک شبه نقش بر آب شد، بیش از بیست و نه میلیون نفر (طبق آمار رسمی) به پای صندوق ها رفتند و برای یک پارچه ی خود، مشت محکمی بر دهان تمامی نیروی پشتیبان ناطق نوری کوبیدند. و بدین وسیله قضاوت خود را درباره ی سیاست های حاکم بر جمهوری اسلامی و بخصوص جناح روحانیت - بازار اعلام داشتند. حتی شورای نگهبان هم با این رای نمی توانست کاری کند. نه وزارت کشور و نه شورای نگهبان هیچ کدام قادر نبودند بیش از بیست میلیون رای را باطل اعلام کرده، یا با تعویض صندوق ها، دگرگون جلوه دهند. بدین وسیله بود که یک شبه رئیس جمهور حکومت اسلامی، نه ناطق نوری که محمد خاتمی شد.

محمد خاتمی را پنج سال پیش، مجلس تحت ریاست ناطق نوری، وادار به ترک دولت و پست وزارت ارشاد کرده بود. شورای نگهبان او را از لیست کاندیدها، حذف نکرد، چرا که او را خطری برای ناطق نوری نمی دید. خاتمی، هر چند، با برخورداری از حمایت تمامی جناح های مخالف بازار و "روحانیت مبارز" با حمله به تحجر این جناح و دادن وعده های آزادی در چارچوب حکومت

اسلامی، تلاش کرد چهره ی دیگری از خود نشان دهد، اما، آنچه او را زیاتر عام کرد، نه برنامه اش که حمله های "امت" سازمان یافته حزب اله به متینگ ها و ستادهای انتخاباتی او بود. همین امر نیز رای مثبت به او را، مترادف با رای "نه" به کاندیدای حزب اله و حکومت حزب اله ساخت. مردم اعم از کارگران، زنان، جوانان و روشنفکران در جریان این درگیری ها، شکاف کوچک بین دو کاندیدای اصلی رژیم را وسعت داده، به مجرای برای ورود خود به عرصه ی تقابل با کل رژیم تبدیل کردند. آنها نه با توهم بر شخصیتی دیگر از درون رژیم، که تحت پوشش شرکت در انتخابات و تبلیغات انتخاباتی، از همان قبل از انتخابات، به رقابت شبانه روزی با ارگان های رژیم پرداختند که رسماً و علناً از ناطق نوری حمایت می کردند. انعکاس اخبار درگیری با حزب اله، تا اعماق جامعه رفت و همه کینه و نفرت عمومی را علیه کاندیدای حزب اله بسیج نمود. روز انتخابات، مردم در یک اقدام تاریخی فقط این کینه را بر روی ورق رای ریخته، به صندوق انداختند.

حتی خود مردم نیز، بر وسعت آزاده ی متحد خود علیه رژیم، آگاه نبود. نتایج انتخابات نه فقط رژیم را دچار سرگیجه و ترس نموده، (حتی جناح های برنده ی انتخابات را نیز در خود فرو برده است)، بیش از همه جامعه را بعد از سال ها سکوت و در خود فرو رفتگی، دچار حیرت ساخته، به وسعت آحاد آن دگرگون نموده است.

رژیم در تدارک محاکمه فرمانی فرج سرکوهی

اوایل ماه ژوئن همسر آقای فرج سرکوهی طی مصاحبه های رادیویی و مطبوعاتی، افزایش نگرانی خود و فرزندانش را درباره سرنوشت فرج با افکار عمومی در میان گذاشت. خانم فریده زرجد اعلام نمود که فرج در آخرین تماس خود گفته است که به زودی محاکمه اش خواهند کرد. خانم سرکوهی همچنین اعلام داشت که در تهران شایع شده است که فرج سکنه کرده و در بیمارستان زندان بستری است. با این همه خانواده اش در ایران علی رغم تلاش های زیاد موفق به ملاقات او نشده اند. در همین رابطه خانم سرکوهی مجدداً خواستار تشدید تلاش ها برای نجات جان فرج شد. در پاسخ به این درخواست سازمان خبرنگاران بدون مرز که مرکز آن در فرانسه است و نیز سردبیران سه روزنامه معروف فرانسوی، لوموند، لیبراسیون و لاکروا با نوشتن نامه ای به خاتمی خواستار آزادی فوری فرج شده اند. همچنین خبرنگاران بدون مرز خواستار آن شده است که با توجه به خبر محاکمه ی فرج، امکان شرکت نماینده رسمی سازمان آنها در این محاکمه فراهم گردد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

انتخابات ریاست جمهوری و رای منفی مردم

انتخابات میان دوره ای این حوزه نیز تغییری در این امر نداد و مردم هم چنان به نمایندگان غیر وابسته به جناح خامنه ای-رسالتی رای دادند .

این یک دهن کجی آشکار به کوشش های این جناح در کسب کامل قدرت و از این کانال اعلام نارضایتی از نحوه پیشبرد انتخابات و حقنه کردن یک جناح خاص به آنها بود .

واقعه اصفهان اما این بار در جریان انتخابات ریاست جمهوری در سطح سراسری کشور رخ داد در یک سال گذشته جناح قدرتمند جمهوری اسلامی ، ناطق نوری راجانشین رفسنجانی اعلام میکرد . خامنه ای از وی حمایت کرده بود تمامی دستگاه تبلیغاتی رژیم بویژه رادیو و تلویزیون در اختیار وی بود . جامعه روحانیت و مدرسین حوزه پشت سر وی صف کشیدند .

اما مردم در یک روز جمعه با رای خود تمامی این کوشش ها ی یک سال رانقش برآب کردند . حمایت تمامی این ارگان های رسمی و نیمه رسمی حکومت را بی ارزش کردند .

این یک نوع اعلام مبارزه بر علیه رژیم بود . این اعلام نظر و اراده در مقابل اراده حکومت بود . این اقدام نشان داد که مردم دیگر حاضر نیستند بدون چون و چرا از حکومت حمایت کنند و از رهبر پیروی کنند . مردم در این رای گیری اصل ولایت فقیه را به زیر سوال کشیدند و اثرات تلویحا بی اعتبار کردند .

مردم در این انتخابات نشان دادند که آگاهانه تحولات سیاسی جامعه را دنبال می کنند . آگاهانه با استفاده از روزنه کوچک به دست آمده نظر خود را اعلام می کنند . مردم با این رای ندادن به ناطق نوری قدرت عظیم خود را به نمایش گذاشتند .

رای به خاتمی

سوال اینجاست که ازین سه نماینده دیگر چه وجه تمایزی بین خاتمی و دو نفر دیگر وجود داشت ؟

خاتمی نماینده جناح مقابل بود . وی در جریان مبارزه انتخاباتی وعده های معینی را مطرح

تبریز و ... نشان میداد که مردم به این ویژگی آگاهند و تصمیم دارند از آن استفاده کنند .

رای منفی مردم

چرا مردم بطور گسترده به خاتمی رای دادند ؟ آیا این رای نمایانگر اعتماد و باور مردم به شخص خاتمی است ؟ در تاریخ جمهوری اسلامی تنها یکبار مردم چنین رای اعتمادی را به کسی دادند و آن هم خمینی در سال اول انقلاب بود حتی رفسنجانی در بهترین شرایط سیاسی خود ، از چنین رای اعتمادی برخوردار نبود چه برسد به خاتمی .

درواقع این نه رای مثبت به خاتمی ، که رای منفی به ناطق نوری ، نماینده رسمی و مورد حمایت جناح خامنه ای - رسالتی بود . و به بیان روشنتر رای منفی به رهبر ، شورای نگهبان ، جناح پر قدرت مدرسین حوزه علمیه ... و خلاصه کلام بخش پر قدرت حکومت جمهوری اسلامی بود .

در طول دو سال گذشته جناح روحانیت - بازار با بهره گیری از حمایت مستقیم خامنه ای و با توجه به نفوذ قابل توجه در شورای نگهبان سعی در تسخیر کامل تمامی اهرم های قدرت داشتند . در جریان انتخابات مجلس با تمامی ترفندهای ممکن سعی در کسب اکثریت مطلق مجلس کردند . واکنش سریع جناح مقابل و تمایل مردم به شرکت در انتخابات و رای دادن به جناح مقابل ، تنها اکثریت نسبی مجلس را از آن آنها کرد البته باید توجه داشت که پس از بازگشایی مجلس این جناح با استفاده از اهرم های قدرت و فشار بخش عمده رای نمایندگان مستقل را به سمت خود کشید .

در همان انتخابات مجلس میشد روزنه هایی از حرکت جدید مردم در رای دادن به نمایندگان جناح مخالف یا مستقل را دید .

بطور مثال در اصفهان شورای نگهبان کاندیداتوری دکتر حسن کامران و چند تن دیگر را رد کرد . در انتخابات مردم به نمایندگان جناح خامنه ای - رسالتی رای ندادند و نمایندگان مستقل یا وابسته به جناح مقابل انتخاب شدند . شورای نگهبان انتخابات اصفهان را باطل اعلام کرد . نتیجه

هفتمین دور انتخابات ریاست جمهوری با شرکت گسترده مردم برگزار شد . محمد خاتمی کاندیدای جناح روحانیون مبارز ، کارگزاران و خط امام در همان دور اول با اختلاف رای بسیار بالا رقیب انتخاباتی خود ، ناطق نوری را شکست داد و به ریاست جمهوری حکومت اسلامی انتخاب شد . این واقعه تقریباً همه را غافلگیر کرد . هیچ کس چه در بین حکومتیان و چه در بین اپوزیسیون داخل و خارج ایران ، احتمال پیروزی خاتمی آنهم در دور اول و با این اختلاف فاحش را نمیداد . پیش بینی ها در بهترین حالت کشیده شدن انتخابات به دور دوم و نهایتاً بیرون آمدن ناطق نوری از صندوق های رای را ارزیابی می کرد .

اما مردم با شرکت گسترده خود در این انتخابات تمامی این ارزیابی ها را به هم ریختند . مردم با دادن رای به خاتمی ، علانماینده رسمی رهبر ، شورای نگهبان ، حوزه های علمیه ، جمعیت موقوفه اسلامی و در کل جناح قدرتمند حکومتی را به شکست کشاندند .

کارا کتر شرکت وسیع توده ها

در طول ۱۸ سال حکومت جمهوری اسلامی شرکت در انتخابات در سال های اولیه بیشتر پیروی از دستور خمینی و جنبه یک نوع فریضه دینی داشت . در سال های بعد بدلیل مشخص بودن نتایج انتخابات از ابتدا ، وعدم تاثیر مستقیم شرکت مردم در آن ، انتخابات جنبه نمایشی داشت و مشارکت مردم به تدریج کاهش یافته بود .

اما انتخابات اخیر مجلس و ریاست جمهوری ' از ویژگی خاصی برخوردار شد .

جناح های درگیر در مقابل یکدیگر صف آرای شده بودند . رهبر قدر قدرتی چون خمینی هم نبود تا طرفین را مهار کرده و به سازش به کشاند . رقابت طرفین برای کسب اهرم های قدرت جدی بود حاصل این وضعیت باز شدن دریچه کوچکی برای افشای برخی فساد های درونی رژیم و امکان انتخاب کردن در بین دو جناح بود .

به این ترتیب برای اولین بار مردم با انتخاباتی رو بر روی بودند که دوطرف داشت و رای آنها در سر نوشت یکی از این دو جناح موثر بود . تجربه انتخابات مجلس به ویژه در شهرهایی چون تهران ، اصفهان ،

باشد (که رژیم هرگز چنین اجازه ای رانمی دهد) پذیرش این سیستم و کوییدن مهر تائید بر آن است .

در تائی شرکت در انتخاباتی که از پیش نماینده گان اپوزیسیون در آن نیستند به معنی رای دادن به نماینده مورد تائید رژیم است . این دوبار تائید این حکومت است ، یکبار تائید سیستم و بار دیگر تائید فردی از این سیستم . در چنین حالتی عدم تحریم انتخابات از سوی جریانی در اپوزیسیون ، اگر با مقاصد معین سیاسی همراه نباشد ، در عمل نفی موجودیت سیاسی خود است .

شرکت وسیع توده هادراین انتخابات نه نمایانگر غلط بودن سیاست تحریم ، بلکه بیانگر فقدان نفوذ اپوزیسیون در بین مردم است . دنبال روی از توده ها آنهم بعد از وقوع واقعه این مشکل اساسی را حل نخواهد کرد .

شرکت در این انتخابات مشخص در نهایت به معنی رای دادن به خاتمی بود . بخشی از چپ در گذشته حاصل این گونه سیاست های دنباله روی را تجربه کرده است .

درسهای این انتخابات

اولین درس این انتخابات برای اپوزیسیون این بود ، که اپوزیسیون از حداقل نفوذ در بین مردم برخوردار نیست . دوم آن که با فقدان ارتباط تکاتک با مردم ، از حداقل شناخت روانشناسی توده ها ناتوان است . بدین ترتیب بدون هیچ واهمه ای باید گفت که مجموع اپوزیسیون در جریان این تحولات در حاشیه قرار گرفت .

از این شرائط دوبرخورد را می توان نتیجه گرفت . یا باید به دنباله روی از مردم کشیده شد و پراگماتیسم راحاکم بر فعالیت های خود کرد . یا با بازنگری جدی در شیوه ها و نحوه کارمان ، تجدیدنظر جدی در تاکتیک ها کرد به گونه ای که به یک اپوزیسیون موثر و هدایت گر تبدیل شد . انتخابات ظرفیت بالای جامعه برای تحولات را به نمایش گذاشته است . مردم از این رژیم خسته شده اند و این رانشان دادند . چند صباحی هم با توهم از امکان تحول از این رژیم ، به خیابان ها خواهند ریخت . عدم وجود یک آلترناتیو قدرتمند و صاحب نفوذ ، دست حکومت را در سرکوب و حشیانه مردم و برقراری جو ترور و وحشت باز خواهد گذاشت . و این خود سال ها امکان به خیابان کشیدن مجدد توده ها را به عقب خواهد انداخت

صندلی ریاست جمهوری توسط خاتمی در مردادماه ، به وی فرو خواهد ریخت .

مسئله تحریم

تقریباً تمامی جریانات اپوزیسیون از راست تا چپ ، این انتخابات را به نوعی تحریم کرده بودند . امروز با روشن شدن نتیجه انتخابات این سوال مطرح شده است که : آیا نباید بجای تحریم در انتخابات شرکت می کردیم ؟ آیا از توده ها عقب نیفتادیم ؟

شرکت در انتخابات برای اپوزیسیون یک تاکتیک است و طبعاً ، شرائط در اتخاذ یک تاکتیک نقش اساسی بازی می کنند . همگان قبول دارند که انتخابات در جمهوری اسلامی ، یکی از غیردمکراتیک ترین انتخابات در جهان است . در حکومتی که بوسیله ابزار خود ساخته تعیین میکند

کرد . کاهش برخی محدودیت های زبان ، جوانان ، کاهش فشاریه مطبوعات و چهره ای مدرن تر و امروزی تر از رقیب خود ناطق نوری را نشان داد .

همین تبلیغات انتخاباتی خود مشخصه بیشتری به رای اعتراضی مردم می دهد . در واقع مردم با انتخاب کردن خاتمی نه تنها رای منفی به قدر قدرتی حکومت دادند ، بلکه خواست اساسی خودشان یعنی ، از بین رفتن محدودیت ها و فشارهای روزمره و بویژه خواست آزادی ، رانیز بطور غیرمستقیم بیان کردند .

در حالیکه بطور مثال انتخاب ریشهری ضمن آنکه مضمون مخالفت رادر خود داشت ، ولی هرگز کارا کتر خواست آزادی را با خود همراه نمی آورد .

توهم یا واقعیت ؟

خواست آزادی و کسب آن از این رژیم از طریق انتخاب بخشی از آن آیا امکان پذیر است ؟ نیروی خواست آزادی از کانال شکاف رژیم حرفی رازده است . آیا این نیرو به منتخب خود متوهم است ؟ اگر چنین باشد ، مانیز باید چنین باشیم ؟

خاتمی فردی از درون رژیم سال ها وزیر ارشاد بود ، در جریان درگیری های جناح ها کنار گذاشته شد . امروز از جانب جناحی که میرود تا تمامی اهرم های قدرت را از دست دهد بعنوان یک چهره ' کمتر منفور ' وارد بازی شده است . خاتمی عنصری از رژیم ، که اصل ولایت فقیه را بعنوان اساس حکومت اسلامی قبول دارد ، ناچه حدامکان و قدرت مانور دارد ؟ ناچه حد خود می خواهد بوناچه حد می تواند به شعارهای انتخاباتی خود عمل کند ؟

که چه کسی می تواند کاندید شود و چه کسی نمی تواند ، در حکومتی که از جمع ۲۳۸ کاندیدا تنها ۱ نفر حق کاندیداتوری می یابند ، صحبت از انتخابات آزاد بیشتر یک شوخی است تا حرف جدی . در چنین حالتی شرکت در این انتخابات بیش از آنکه استفاده از این ابزار برای افشاکری رژیم

اصل ولایت فقیه در تضاد مطلق با آزادی های فردی و اجتماعی است . نه خاتمی و نه هیچ فردی از درون رژیم ولایت فقیه نمی تواند با آن مبارزه کند . توهم رای دهندگان نیز طولانی نخواهد بود و در مدت کوتاهی پس از به دست گیری رسی



خاتمی کیست؟

فولادسازی و اسلحه فروشی 'تین' آلمانی دایر شده بود، در شهریور ۱۳۷۰، سرانجام ناخوشایندی برای وی داشت. گروهی از نیروهای اپوزیسیون ایرانی، در اعتراض به سیاست های ضدفرهنگی و ضددموکراتیک رژیم، با تخم مرغ و گوجه فرنگی کندیده از وزیر ارشاد استقبال کردند و نمایشگاه را برهم زدند.

پس از بازگشت به ایران، در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، خاتمی نماینده اردکان و میبد شد و، از این پس و تا یازده سال دیگر، ستاره اقبال او در سلسله مراتب درون حکومتی درخشیدن گرفت.

در آبان ۱۳۵۹، نمایندگی و سرپرستی موسسه 'کیهان' را که در دست دکتر ابراهیم یزدی بود، طبق حکم خمینی به محمد خاتمی واگذار شد و این دومین - و نه آخرین - قسمت از ماجرای 'تسخیر کیهان' به وسیله نیروها و عناصر حزب الهی بود (اولین قسمت آن در بهار و تابستان ۱۳۵۸ به اجرا درآمده بود). بعد از تعیین خاتمی به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه میرحسین موسوی، در پاییز سال ۱۳۶۱، وی ضمن حفظ مقام نمایندگی خمینی در 'کیهان' سرپرستی آن را به شاهچراغی، و سپس به سیدمحمد

اصغری، محول کرد و این روزنامه، طی این سال ها، یکی از مبلغان و مدافعان اصلی سیاست های 'خط امام' و حزب الهی و بسیج بود. اما پس از رهبرشدن خامنه ای و تشدید درگیری های جناح ها برای تقسیم

و توزیع مجدد میراث خمینی، دعوای درونی از جمله در موسسه 'کیهان' بالا گرفت و حزب الهی های 'جدید' مانند مهدی نصیری، حسین شریعتمداری و... نه تنها امور این موسسه بزرگ مطبوعاتی را در چنگ خود گرفتند بلکه آن را به صورت یکی از تریبون های اصلی حمله علیه وزارت ارشاد خاتمی و حزب الهی های 'قدیمی' درآوردند. در جریان تهاجم به دفتر نشریه 'فاران' به خاطر چاپ کاریکاتور فوتبالیست که

وزارت ارشاد به همین عنوان امتیاز آن نشریه را لغو کرده و مسئولان آن را تحت پیکر قضایی قرار داده بود) از طرف نیروهای حزب الهی در فروردین ۱۳۷۱، خاتمی علنا اعلام کرد که نقشه حمله به دفتر آن نشریه در خود 'کیهان' طرح ریزی شده بود. از این دوره به بعد، 'کیهان' در کنترل شخصی خامنه ای

درآمده و در عین حال به عنوان یکی از ابزارهای تبلیغی و اجرایی وزارت اطلاعات رژیم هم عمل می کند. کارنامه ده ساله رئیس جمهوری تازه در وزارت ارشاد (۱۳۷۱-۱۳۶۱)، در واقع بیانگر عملکرد رژیم و همچنین تضادها و تناقض های درونی آن در این زمینه نیز هست. مثلا در زمینه سانسور کتاب، که یکی از کارهای اصلی وزارت ارشاد رژیم بوده و هست، طی

سالیان طولانی اصلا هیچگونه مقررات و ضوابط روشن و اعلام شده ای وجود نداشت و این وزارتخانه و یا نهادهای دیگر (چون دادستانی انقلاب، وزارت

دارند که وی را حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید محمد خاتمی خطاب کنند. به قول یکی از آنها، وی هم 'دکتر' است و هم 'عالم' (آخوند)، هم 'سید' است و هم 'سیاستمدار'. خاتمی علاوه بر مقالات گوناگون در زمینه مذهبی و سیاسی، تاکنون دو کتاب نیز منتشر کرده است: اولی به نام 'بیم موج' که در سال ۱۳۷۱ منتشر شده و دیگری که مجموعه ای از درس های دانشگاهی اوست زیر عنوان 'از دنیای شهر تا شهر دنیا' در سال ۱۳۷۳ انتشار یافته است.

نخستین مقالات وی بعد از استقرار جمهوری اسلامی، در موضوع 'ولایت فقیه' و توضیح و توجیه آن به چاپ رسیده است. از جمله آنها گفتاری است زیر عنوان 'نکرتی نو در باب ولایت فقیه' و مقاله ای تحت عنوان 'ولایت از آن کیست؟' که در سال های ۱۳۵۸ و

۱۳۵۹ به چاپ رسیده است. در کرمانگرم مبارزات انتخاباتی اخیر هم، که یکبار دیگر مسئله 'ولایت فقیه' مطرح گردیده بود و دار و دسته ی 'روحانیت مبارز' و 'رسالتی ها' رقیبان حکومتی شان را به عدم 'پابندی' و یا 'اطاعت کامل' از ولی فقیه متهم می کردند، خاتمی نیز که عضو شورای مرکزی 'مجمع روحانیون

مبارز' است، تاکنون به تکرار و تصریح موضع خود در این باره شد. وی ضمن انتقاد از کسانی که پیروی از ولایت فقیه را تنها محدود به جناح خودشان می کنند، گفت: 'ولی فقیه، ولی فقیه همه کسانی است که نظام را پذیرفته اند. این بحث بسیار خطرناکی است که

بگویم تنها دسته خاصی ولایت فقیه را قبول دارند و دسته های دیگر قبول ندارند. هر کس در نظام ماست باید ولایت فقیه را به عنوان مبنای نظام بپذیرد و طبیعی است که پیروان حضرت امام رحمت الهی به صورت اعتقادی و علمی به این امر باور دارند'. در مقدمه ی متنی نیز که به عنوان 'برنامه سیاسی و اقتصادی' این نامزد ریاست جمهوری منتشر گردید،

تصریح شده بود که 'قوه مجریه منتخب ملت، در کنار قوای دیگر تحت نظارت 'ولایت امر' و در چارچوب سیاست های کلی نظام که از سوی معظم له تعیین می شود وظیفه سنگینی برعهده دارد که رئیس آن در قانون اساسی بیان شده است'.

آشنایی نزدیک آیت اله زاده اردکانی با 'غرب' از سال ۱۳۵۷ آغاز شد. در این سال، آیت اله بهشتی وی را به عنوان مسئول 'مرکز اسلامی هامبورگ' در آلمان تعیین کرد. خاتمی تا اواخر سال ۱۳۵۸ عهده دار این سمت بود و در عین حال مسئولیت بخشی از کارهای تبلیغاتی رژیم جدید در خارج از کشور را نیز

در دست داشت. او بعدا نیز، به عنوان وزیر یا مشاور رئیس جمهوری، به اروپا و به ویژه آلمان و به کشورهای عربی منطقه خاور میانه سفر کرد. یکی از سفرهای او به آلمان، جهت کشایش 'نمایشگاه هنر ایران' در دوسلدورف (که با همکاری کمپانی

نام و عنوان رسمی کسی که در دوم خردادماه به عنوان پنجمین رئیس جمهوری رژیم اسلامی انتخاب گردید، حجت الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی، رئیس 'کتابخانه ملی ایران'، مشاور رئیس جمهور رفسنجانی و عضو 'شورای عالی انقلاب فرهنگی' است. اما از میان همه مناصب و مسئولیت هایی که

خاتمی طی هیجده سال گذشته عهده دار بوده، مهمترین و در عین حال بحث انگیزترین شان، تصدی پست وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، به مدت ده سال، بوده است. خاتمی نیز، مانند رقبای اصلی ان در

انتخابات اخیر، از جمله عناصر و رهبران رده دوم رژیم اسلامی است که بعد از کناره گیری و یا رانده شدن گروهی از سردستانان و کرداندگان رده ی نخست، وارد صحنه ی رقابت برای احراز مسند ریاست جمهوری شد.

سید محمد خاتمی که اهل اردکان (یزد) و متولد سال ۱۳۲۲ است، همانند اولین رئیس جمهوری اسلامی آیت اله زاده است و در خانواده ای روحانی پرورش یافته است. پدرش، آیت اله روح خاتمی، از طرفداران و دوستان نزدیک آیت اله خمینی بود. وی

پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه، به تشویق پدر، برای فرا گرفتن 'علوم حوزوی'، رهسپار قم شد. در دوران اقامت در این شهر، آشنایی و دوستی با سید احمد خمینی یافت که این دوستی و همکاری تا مرگ

پسر خمینی هم ادامه داشت. این مناسبات با پیوند خانوادگی نیز تقویت گردید و یکی از برادران سید محمد، یکی از نوه های خمینی را به همسری گرفت. فریده مصطفوی (دختر خمینی)، دبیر کل 'جمعیت زنان'، نیز در این انتخابات جانب خاتمی را گرفت.

پس از سه سال تحصیل در حوزه قم، خاتمی در سال ۱۳۴۳ به اصفهان رفت و ضمن ادامه طلبگی در حوزه این شهر، رشته فلسفه را هم در دانشگاه اصفهان خواند و لیسانس گرفت. وی در سال ۱۳۴۹ وارد

دانشگاه تهران شد و در رشته علوم تربیتی فوق لیسانس گرفت. پس از آن، بار دیگر، به قم بازگشت و درس های حوزه ای را دنبال کرد. در این دوره، ضمن آن که بر مبنای زندگی نامه رسمی، فعالیت های مذهبی و سیاسی مخفی و نیمه علنی، مثل تهیه و تکثیر و توزیع اعلامیه و جزوه، را به همسراهی سید

احمد خمینی و دیگران ادامه می داد، به تحصیل فقه و اصول پرداخت و در درس های 'فلسفه هگل' و 'مارکسیسم' آیت اله مطهری هم شرکت جست. رئیس جمهوری آینده رژیم، همانند میرحسین

موسوی آخرین نخست وزیر آن، در سال های اخیر به تدریس 'اندیشه سیاسی' و 'فلسفه سیاسی' در دوره های فوق لیسانس و دکترای دانشگاه اشتغال داشت. هر چند که او نیز مثل اولین رئیس جمهوری فاقد مدرک دکتراست، ولی بسیاری از طرفدارانش دوست

اطلاعات و ... برحسب سلیقه و میل خودشان عمل می کردند. پس از پایان جنگ و مرگ خمینی، رفسنجانی و خاتمی و دار و دسته آنها در دولت یا شورای عالی انقلاب فرهنگی خواستند که 'ضوابط' را در مورد نشر و چاپ کتاب برقرار کنند. ولی، علاوه بر محدودیت ها و ممنوعیت صریح مندرج در این ضوابط، غالب مواد و بندهای آن چنان کلی و کشنده تدوین شده بود که عملاً راه را بر تصمیم‌های سلیقه ای و دلخواهی باز می گذاشت. در سال ۱۳۷۰، وزارت ارشاد اعلام کرد که مقررات کنترل چاپ و نشر کتاب تغییر یافته است و از آن پس ناشران احتیاج به مجوز پیش از انتشار ندارند ولی در صورت چاپ کتابی مغایر با 'ضوابط'، علاوه بر جمع‌آوری کتاب، ناشر و نویسنده آن نیز تحت تعقیب قرار خواهند گرفت. این مقررات، برخلاف ظاهر دموکراتیک آن، ناشران را عملاً با هراس و آشفتگی افزونتر و نتیجتاً خودسانسوری بیشتر روبرو ساخت. ...

بعدها نیز، چنان که معلوم است، این مقررات تغییر کرد و سانسور شدیدتری، در فضای هرج و مرج و بی قانونی موجود در این عرصه، برقرار گردید. وزیر اسبق ارشاد، در مبارزات و تبلیغات انتخاباتی خود، در رابطه با این موضوع، ضمن تاکید بر این که در هر جامعه 'اجملاً نوعی نظارت و حد و مرزی در زمینه نشر مطالب وجود دارد' و اشاره به این که 'در جامعه ما هم انقلابی بزرگ رخ داده است و مردم با تکیه بر میراث فرهنگی و هویت تاریخی خود' که دین در آن نقش محوری دارد، نظامی را برافکنده اند و ... چارچوب نظام در قانون اساسی خیلی زود مشخص شده است، نتیجه گیری می کند که 'نظارت بر نشر آثار فرهنگی و فکری اصل پذیرفته شده است، ولی ... این نظارت (باید) قانونمند باشد و ضوابطی روشن و تعریف شده وجود داشته باشد و ابلاغ شود'.

مثال دیگر در مورد کارهای وزارت ارشاد، نحوه برخورد به 'مسئله' ویدئو بوده است. طی سالیان متمادی که خرید و فروش دستگاه ها و نوارهای ویدئویی تدریجاً در جامعه رواج می یافت و بسیاری از کسان، و از جمله گروهی از مقامات حکومتی، از این وسیله استفاده می کردند، تقریباً تمامی مسئولان رژیم و از جمله وزیر ارشاد شدیداً مخالف ویدئو بودند. خاتمی، طی مصاحبه ای در اواخر سال ۱۳۶۹، در این باره گفت: 'ویدئو پدیده عجیب و غریبی است و در کشورهای اروپایی نیز ویدئو به عنوان یک پدیده فوق العاده خطرناک که می تواند رابطه نظام را با افراد و فرهنگ شان قطع کند و برای فرهنگ جامعه مشکل ایجاد کند، مطرح است. این مشکل در کشور ما مضاعف است، زیرا با توجه به آن که ما در معرض هجوم فرهنگی هستیم، ویدئو مناسب ترین وسیله هجوم فرهنگی است' و افزود: 'راه اندازی ویدئو کلوب ها، علاوه بر سودهای سرشار و بادآورده ای که برای بعضی افراد دارد سبب می شود که پوششی باشد برای کسرتش بسیار راحت تر مواردی که از نظر فرهنگی، دینی، اجتماعی و اخلاقی برای جامعه ما قابل قبول

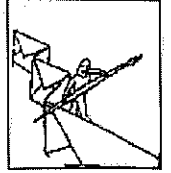
نیست. ویدئو اگر آزاد شود، فساد به شکل گسترده ای رایج می شود و آزادی کردن آن مانند آن است که بگوییم: چون هروئین قاچاق است، آن را آزاد می کنیم تا خودمان بتوانیم توزیع کنیم'. تلاش های وزارت ارشاد، وزارت اطلاعات و نیروهای انتظامی برای منع و جلوگیری از خرید و فروش و استفاده از ویدئو، سرانجام به جایی نرسید و مسئولان حکومتی ناکزیر شدند که واقعیت این پدیده عجیب و غریب را بپذیرند و در موقع وزارت خلف خاتمی، علی لاریجانی، توزیع و استفاده از آن را، هر چند که تحت کنترل، عملاً بپذیرند.

رئیس جمهوری آینده، در سخنرانی های انتخاباتی خود از مقولاتی مانند 'آزادی در حکومت اسلامی'، 'حرمت انسان و حقوق و آزادی های قانونی'، 'تقویت نهادهای جامعه مدنی' و نظایر اینها، به گونه ای صحبت می کرد که او را از رقیبان خویش متمایز می ساخت. لکن مفهوم و مضمون واقعی این مقولات در سخنان وی چندان روشن نبود و یا کاملاً متناقض می نمود. حجت الاسلام، در نخستین سخنرانی خود پس اعلام رسمی نامزدی، در مراسم شب 'احیا'، با اعلام این که 'سعادت انسان در گروه دو آزادی است: آزادی درون ... و آزادی از قیدهای بیرونی، یعنی از زور و جبر دیگران نسبت به انسان و ...' می گوید: 'ممکن است نسبت به دین و نسبت به اسلام بینشهای مختلفی داشت، همچنان که در تاریخ بوده. اما بینشی که امام بزرگوار بر آن صحنه گذاشته اند و امروز هم مورد تایید رهبری معظم و سایر مسئولان نظام هست، در جزوه کوچکی به نام قانون اساسی که باید مبنای نظم امروز ما باشد تدوین شده است ... از دل این بینش نسبت به اسلام هم آن فلاح و آزادی درونی و رشد معنوی درمی آید و هم آزادی سیاسی'، و می افزاید: 'این بینش است که امروز خوشبختانه می شود بر اساس آن مترقی ترین نظام ها را که در عین حال هم فضائل معنوی در آن بتواند رشد کند و هم آزادی های مشروع انسان ها به رسمیت شناخته شود و از آن دفاع بشود، بنا نمود'. خاتمی در جمععی از دانشجویان و فرهنگیان، اظهار می دارد که 'در یک جامعه مدنی باید تنوع افکار و عقاید باشد و مردم آزادند که مسائل خود را مطرح کنند و کسی یا گروهی حق ندارد، افراد را متهم به لیبرال و مرتجع و ضدولایت فقیه کند'. اما در جمع دیگری از طلاب و روحانیون، در این باره توضیح می دهد که 'به جامعه ای، جامعه مدنی می گویند که در زیر چتر اسلام، ولی فقیه و قانون اساسی تنوع و تکثر را بپذیرد'.

اما در زیر همان 'چتر اسلام'، ولی فقیه و قانون اساسی 'نه تنها تنوع و تکثر پذیرفته نشده بلکه خود خاتمی نیز از مسند وزارت ارشاد کنار زده شده است. در واقع، خاتمی نیز به همراه کسان دیگری از گردانندگان رژیم که از طرح کنندگان اولیه مسئله 'تهاجم فرهنگی' بوده اند، خود به نحوی قربانی همین 'تهاجم فرهنگی' که این بار از زبان خامنه ای، جنتی و ... طرح و تبلیغ می شد، گردیدند. به بهانه مقابله با

'تهاجم فرهنگی' (که خصوصاً بعد از وقوع حرکت های توده ای در مشهد و جاهای دیگر شدت تازه و فوق العاده ای یافته بود) و در جریان کشمکش های جناح های رقیب (که سپس تشکیل مجلس چهارم و اکثریت یافتن دسته 'رسالتی ها' و 'روحانیت مبارز'، متوجه عناصری از دولت رفسنجانی شده بود)، وزیر ارشاد ناچار به استعفا شد. از اوایل سال ۱۳۷۱، حملاتی که از چندی پیش و تدریجاً از سوی آیت اله جنتی (مسئول شورای مرکزی 'سازمان تبلیغات اسلامی')، روزنامه های 'رسالت' و 'کیهان' و دستجات حزب الهی علیه مطبوعات و نویسندگان مستقل و غیردولتی و علیه وزارت ارشاد شروع شده بود، شدت افزونتری یافت. جنتی، در خطبه های نماز جمعه، با انتقاد شدیدی از فعالیت های هنری و سرکاری جشنواره های سینمایی، گفت: 'این جنایت است که در برخی محافل هنری شهادت تحقیر شود، خانواده شهید تحقیر شود، حزب اله تحقیر شود' و افزود که 'ما باید مواظب باشیم توسط این جریان های فاسد اساس انقلاب و نظام متزلزل نشود'. 'حزب اله قم، نیز، به سرکردگی حجت الاسلام خرازی، ضمن حمله به 'وزارت کثیف ارشاد اسلامی'، خواستار آن گردید که تمام عناصر منحرف از صفحه فرهنگ و هنر حذف شوند'. در همین دوره، حملات زیادی نیز به دفاتر نشریات و مجلات غیردولتی و حمله به تابلوهای تبلیغات تجارتهی شهرداری و ... از سوی حزب الهی ها سازماندهی و اجرا گردید ... بالاخره، در ۲۷ تیر ۱۳۷۱، خاتمی استعفاي خود را تقدیم رفسنجانی کرد. در متن این استعفانامه که تاریخ ۳ خرداد را در ذیل خود دارد، خاتمی ضمن دفاع از عملکرد خود در این وزارتخانه مبنی بر این که 'مدعی هستم که با توجه به مشکلات و ذهنیت ها و کمبودها، کاری که در این زمینه (فرهنگی و هنری) شده است، اگر بزرگتر از سایر زمینه ها نباشد، به هیچ وجه کوچکتر نیست'، پرداخت و با اشاره به 'راهگشایی های دوران ساز امام'، هشدار داد که 'اگر قرار باشد در این آشفته بازار با مبانی پذیرفته شده نظام و از جمله آرا و فتاوی حضرت امام نیز تلویحاً و حتی تصریحاً مقابله و معارضه شود، هر چند که این نفی و شبهه انکیزی از بعضی سیاست های هنری شروع شود که پایه آن نظر و موضع محکم و مطرح امام است، مطمئن باشیم که در این صورت شاهد آغاز روند خطرناکی هستیم که امواج آن بسیاری از اصول و پایه های دیگر را نیز خواهد لرزاند'. رفسنجانی، که قبلاً با استعفاي وزیر ارشاد موافقت نداشت، این بار زیر فشار غوغایی که زیر عنوان مقابله با 'تهاجم فرهنگی' و 'منکرات' بالا گرفته بود، ناکزیر به قبول آن شده و در نماز جمعه تهران، مختصراً گفت: 'وزیر ارشاد آقای خاتمی از پیش از انتخابات مجلس به دلایلی که برای خودشان دارند، مایل به کناره گیری بودند و ما می گفتیم که صبر کنند تا زمان مناسب خودش، و این زمان رسید'. پس از آن خاتمی به ریاست کتابخانه ملی منصوب شد.

از میان نامه ها



"آب، نان، موبایل"

۹.....

زمستان هم به پایان رسید، هر چند که چندان هم زمستان نبود. امسال اصلا در تهران برف و باران نبارید. دروغ از یک نم باران و یا یک ذره برف حتی برای دوا و درمون! از این ور و آن ور اخبار خشکسالی در کیلان، خوزستان، خراسان و مناطق مرکزی می رسد. تلویزیون تند و تند سدهای خالی را نشان می دهد که سطح مخازن آنها تا کجا نزول کرده و مدام از مردم می خواهد که در مصرف آب صرفه جویی کنند. بعضی ها می گویند، در این فصل، این مقدار آب در پشت سدها طبیعی است. بعضی دیگر می گویند رژیم از هم اکنون به 'مرگ' گرفته تا به 'تب' در تابستان رضایت دهند. به هر حال، در روزهای پایانی سال، نفس بهار و بوی عید و گل ترکس و همچنین صدای ترقه بچه ها بود که یک لحظه قطع نمی شد.

قبل از چهارشنبه سوری امسال، روزنامه های مختلف با مقالات و طرح حوادث ناگوار در رابطه با چهارشنبه سوری و این که این مراسم 'خرافی' و 'غیراسلامی' است، سعی داشتند ذهنیتی منفی نسبت به آن در مردم ایجاد کنند. رادیو و تلویزیون هم از این قافله عقب نبودند و با ارائه برنامه های مختلف در نفی چهارشنبه سوری تلاش می کردند. در این اوضاع و احوال گرانی و بی پولی و بی کاری و مشکلات کوچک و بزرگ دیگر، کمتر تصور می شد که مردم حال و حوصله ی برگزاری این مراسم را داشته باشند. ضمنا از صبح همان روز هم، در سطح تهران، نیروهای انتظامی و نیروهای سپاه با تجهیزات کامل در خیابان ها مستقر بودند و اتوموبیل های گشت و مینی بوس ها هم ملو از نیروهای انتظامی در سر چهارراه ها و محل های حساس دیده می شدند. نیروهای 'یگان ویژه' در بعضی از چهارراه ها به حالت خبردار نظامی ایستاده و به نوعی همه

چیز را زیر نظر داشتند. غروب که رسید، به دلیل آن که در بعضی خیابان های فرعی آتش روشن کرده بودند، ترافیک شهر باز هم سنگین تر و عبور و مرور کندتر شده بود...

در برخی مناطق شهر، از جمله در مجیدیه، اوضاع به گونه ای دیگر بود. عده زیادی به هر طرف در حال فرار بودند و ماموران نیروهای انتظامی با باتوم در تعقیب آنها. بیشتر مغازه ها کرکره های خود را پایین کشیده بودند و صاحبان آنها، در بیرون یا داخل مغازه، به تماشای این مراسم ایستاده بودند. در سرتاسر خیابان 'استاد حسن بنا' در این منطقه، در محل های مختلف آتش روشن کرده بودند و ترقه های دستی، چپ و راست، این طرف و آن طرف، منفجر می شدند. گارد نیروهای انتظامی یورش می آورد، عده ای متفرق می شدند و به کوچه های فرعی می رفتند، ماموران به دنبال آنها به داخل کوچه ها می رفتند، ترقه ها در جلو و پشت سر آنها منفجر می شدند. خلاصه، نیروهای انتظامی کیج شده بودند و نمی توانستند کسی را بگیرند. چون که بلافاصله عده زیادی دور آنها جمع می شوند، هو می کردند، داد و فریاد می زدند، و ماموران عقب نشینی می کردند... جوان ها جلو می آمدند و تجمع می کردند و شعار می دادند: یک نفر در وسط و بقیه در اطراف وی، شعار و جواب می دادند: 'چهارشنبه سوری، به به! نیروی انتظامی، آه آه! حدود ساعت ۸ شب، ماموران انتظامی که در مانده شده بودند، شروع کردند به تیراندازی هوایی. ولی این نیز فایده ای نداشت. سرتاسر خیابان پر بود از جوان هایی که شعار می دادند، یا شعرهای بی سر و ته می خواندند و به سوی نیروهای انتظامی سنگ و چوب می پرتاندند... در ساعت حدود ۸/۵ شب، 'یگان ویژه' پاسداران با لباس های مخصوص به خود، وارد عمل شد و هر کس را که دم دست بود مورد ضرب و شتم قرار داده و یا دستگیر می کرد. جنگ و گریز بیشتر شد و افراد سپاه به تیراندازی هوایی پرداختند. گروه هایی از جوانان در وسط خیابان ها جمع شده و آنها را به مبارزه می طلبیدند. چند جا 'تایر'

ماشین را آتش زده و وسط خیابان ها جمع شده و آنها را به مبارزه می طلبیدند. ماموران مخفی 'یگان ویژه' با دوربین هایی ویدئویی مرتباً فیلم برداری می کردند. اتوبوس ها و مینی بوس ها پر بود از افرادی که دستگیر شده بودند. تا ساعت ۹/۵ شب این جنگ و گریز همچنان ادامه داشت. در دو سوی خیابان، زنان و مردان جمع شده بودند، دست می زدند و از مقاومت جوان ها حمایت می کردند... در این هنگام چند دسته از نیروهای 'گارد ریاست جمهوری' با لباس شخصی و مسلح وارد صحنه شدند. این ها هر چه فحش و ناسزا بود تار مردم می کردند و به هر کس می رسیدند او را مورد ضرب و شتم قرار می دادند و یا دستگیر می کردند. با وجود تیراندازی های هوایی و دستگیری ها، جوان ها مراسم خود را ادامه می دادند. در بعضی جاها هم، وسط خیابان و روی آسفالت، بنزین ریخته و آتش زده بودند... حدود ساعت ۱۱ شب، مردم از خیابان های اصلی متفرق شده و به خانه هایشان رفتند ولی در کوچه و پس کوچه ها هنوز جنگ و گریز ادامه داشت. نیروهای انتظامی، 'یگان ویژه' و 'گارد ریاست جمهوری' در دو سمت خیابان ها پشت سر هم حرکت می کردند و به تیراندازی ادامه می دادند. از ایستادن مردم در جلوی خانه هایشان، حتی در کوچه ها هم، جلوگیری می کردند. تعقیب و بیرون کشیدن جوان ها از خانه هایشان تا ساعت یک بامداد نیز ادامه پیدا کرد... در محلات و مناطق دیگر شهر هم، مانند خیابان سیلان، نظام آباد، رسالت، تهران پارس، میدان امام حسین، میدان ونک، شهرک قدس (غرب) نیز اوضاع تقریباً به همین متوال بود. در شهرک غرب، نیروهای انتظامی رژیم به جمعی از دخترها و پسرها که دور هم کنار آتش حلقه زده بودند و بعضی از آنها در حال رقصیدن بودند، هجوم آورده و تعداد زیادی را دستگیر کرده و به پاسگاه شهرک غرب، و از آنجا به مرکز کلونیک می برند... در آنجا، همراه با انواع فحش و بد و بیراه، سرپسرها را می تراشند، جلسه 'محاکمه' فوری دستگیرشدگان

را ترتیب می دهند و آنها را به شلاق، جریمه و... محکوم می کنند و در پایان هم آنها را مرخص کرده و از ایشان می خواهند که بروند و در این باره چیزی به کسی نگویند...

از حدود یک ماه پیش، قیمت نان باز هم بالا رفته است. مثلاً بهای بربری صد درصد افزایش و از دانه ای ۵۰ ریال به ۱۰۰ ریال رسید. سنگک از ۱۰۰ ریال به ۱۵۰، و در بعضی مناطق به ۲۰۰ ریال، افزایش یافت. قیمت هر دانه لواش ماشینی هم به ۴۰ ریال افزایش پیدا کرده است...

و دیگر این که توزیع تلفن 'موبایل' اخیراً سرعت بیشتری یافته و قیمت این تلفن که تا دو میلیون و هفتصد هزار تومان (و با هزینه های جنبی به ۲/۹ میلیون تومان) صعود کرده بود، الان به حدود یک میلیون و چهارصد هزار تومان سقوط کرده است. البته صف های طویل ثبت نام برای دریافت 'موبایل' در دور جدید نیز همچنان وجود دارد و این هم کاری دیگر برای کمک به پول دارتر شدن پول دارهاست. هر 'موبایل'، به طور متوسط، سودی معادل یک میلیون تومان خواهد داشت. در میان صف متقاضیان از دانش آموز، خانم خانه دار، کارمند و وکیل دادگستری تا کارخانه دار، دلال و... دیده می شوند که گاهی هم دو یا چند شماره تا به حال دریافت کرده اند.

اعتصاب کارگران ریسندگی

سمنان

کارخانه ریسندگی سمنان که سابقه ی طولانی پنجاه ساله دارد، دچار مشکلات عدیده است. این کارخانه بیش از ۲۵۰۰ کارگر دارد. کارگران در سه ماه گذشته حقوق نگرفته اند. در هفته آخر اردیبهشت سال جاری، آنها در بیرون از کارخانه اجتماع کرده و از حضور در محل کار خود، خودداری کرده اند. اعتصاب این کارگران بدلیل عدم پرداخت حقوق آنها صورت گرفته است.



منشور همکاری

و

موضع ما

بهمن ماه سال گذشته، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان جمهوری خواهان ملی ایران و حزب دموکراتیک مردم ایران، منشوری را منتشر نمودند که پایه همکاری ها و فعالیت های مشترک آنها و نیز 'چارچوب پیشنهادی برای همکاری با سایر سازمان ها، احزاب و شخصیت های جمهوری خواه' محسوب می شود. امضاکنندگان منشور هم چنین دفتری را برای 'هماهنگی جمهوری خواهان آزادیخواه ایران' تشکیل داده اند.

منشور همکاری ناظر بر همکاری سه جریان در زمینه دموکراسی است. ما نیز فارغ از اختلافات موجود و اساسی با نیروهای این منشور در بنیان های نظری و برنامه ای، از همین نقطه نظر به ارزیابی از آن می پردازیم. منشور همکاری درست در همین عرصه، یعنی مبارزه برای دموکراسی، فاقد قاطعیت، آشکارا ناپیکیر، در عمل غیرجدی، و در برخی زمینه ها، کاملا مغایر با برخورد دموکراتیک به مسائل است. هم چنین و در عین حال، منشور، نه برنامه ای برای دموکراسی، بلکه تلاشی برای کردآوری نیروهای مدافع خط مشی سیاسی معینی و فاقد آلترناتیو برای جمهوری اسلامی است.

۱- منشور همکاری

فاقد قاطعیت و غیرجدی است!

اصل اول مبارزه برای دموکراسی در جامعه ما، مبارزه علیه جمهوری اسلامی و نفی آن به عنوان یک رژیم مستبد و ضددموکراسی است. منشور همکاری در وهله ی اول از همین واقعیت طفره رفته است.

در سرتاسر منشور، هیچ برخورد مستقیمی با جمهوری اسلامی نشده است. نقش جمهوری اسلامی بعنوان نیروی مسئول سیر قهقرائی جامعه، محوکننده حقوق و آزادی های مردم... فقط تحلیل شده است. هیچ سیاست معینی که مستقیما هدف برخورد با جمهوری اسلامی را داشته بشد و نتیجه ی این تحلیل ها باشد، در سرتا پای منشور وجود ندارد.

مقدمه منشور با اشاره به تاثیرات مخرب ۱۷ سال حکومت جمهوری اسلامی شروع می شود و اذعان می کند که آزادی و سعادت مردم ایران 'لازمه اش' نفی هر گونه استبداد و دموکراتیزه کردن حیات سیاسی و اقتصادی کشور است. 'بدون آن که بگوید نام این استبداد چیست که باید نفی شود. منشور معتقد است 'نظام سیاسی' به 'دین' مقید شده است و 'مانع' شرکت آزاد و برابر مردم در تعیین مصالح و منافع عامه است. 'حکومت اسلامی با تکیه بر ولایت فقیه و توسل به قهر و امحای آزادی های سیاسی امکان مشارکت مردم در اداره ی امور جامعه را از میان برداشته است'. هم چنین تاکید می شود که 'طی پنجاه سال سلطنت پهلوی و در رژیم جمهوری اسلامی آرمان های آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم ایران در انقلاب مشروطیت و بهمن تحقق نیافته است'. اما بدون آن که از این احکام نتیجه گرفته شود و روشن گردد که تکلیف مردم با حکومتی که آزادی های آنها را محو کرده است، جامعه را به

'سازماندهی آنها در اشکال سیاسی و مسالمت آمیز' می سازد و بدین وسیله اشکال دیگر مبارزات مردم را که توسل به آنها جبر همان قهر حاکم بر جامعه است، از شمولات 'دفاع' خود از 'مبارزات مردم' حذف می کند. منشور نه فقط خود مستقیما با جمهوری اسلامی درگیر نمی شود، هر گونه درگیری مستقیم مردم با آن را نیز از مبارزات مورد حمایت خود، حذف می کند. با حرکت از چنین نقطه عزیمتی نیز، مخاطبان خود را در 'گذار' مورد نظرش از 'استبداد' به 'مردمسالاری' نه در میان مردم به عنوان هم موضوع و هم نیروی مردمسالاری، بلکه بر بالای سر آنها جستجو می کند. جایگاه مردم را در اعاده ی مردم سالاری به 'نیروهای سیاسی' می سپارد و هر کاری این 'نیروها' را به نیابت از مردم و به مثابه ی قیم آنها، تا حد عامل تعیین کننده در 'گذار' ارتقا می دهد. منشور این واقعیت را نادیده می گیرد که نیروی تحول سیاسی در جامعه، در همه حال نه فقط احزاب و همکاری آنها، که در سمت گیری این تحول حائز اهمیت است، در درجه اول خود مردم و مبارزات آنها برای کسب حقوق خود و در راس همه، حق حاکمیت خویش بر سرنوشت جامعه است.

تلاش برای طفره رفتن از دعوت مردم به مبارزه ی مستقیم با جمهوری اسلامی به عنوان سد راه 'دمکراتیزه کردن حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور' منشور را به سندی غیرجدی و فاقد قاطعیت در محدوده ی مبارزه برای دموکراسی تبدیل می سازد.

۲- منشور همکاری

مغایر دموکراسی است!

بر هیچ کس پوشیده نیست که اولین اصل دموکراسی، به رسمیت شناختن حق حاکمیت مردم است. کما این که امضاکنندگان منشور هم جابجا از آن یاد کرده اند. اما بین پذیرفتن و نوشتن این حق در یک منشور تا کردن نهادن بر الزامات آن، فرق بسیار است. امضاکنندگان منشور در حد همین حرف هم، علیرغم تکرار حق حاکمیت مردم، در همین منشور، در یک مورد، که اساسی هم هست، آن را نقض کرده اند. و در واقع آن جا که نقدا باید از همین امروز به عملی شدن این حق در آینده صحنه بگذارند، از به رسمیت شناختن آن طفره رفته اند.

بند پنجم منشور همکاری، که ظاهرا به حقوق اقلیت های ملی در ایران اختصاص دارد، به رفع تضییقات و محرومیت های 'ملت ایران' پرداخته، به لزوم مشارکت مردم در اداره ی امور 'محلی و منطقه ای' و نیز ضرورت 'کشورداری غیرمتمرکز' بسنده کرده است، بدون آن که از وجود مساله ای بنام مساله ملی در ایران صحبتی بکند، یا اصلا ملیتی را به رسمیت بشناسد. منشور هم چنین بلافاصله برای تکمیل بند ۵، در بند ششم، بر 'دفاع' از 'یکپارچگی' کشور تاکید کرده است. هم نحوه ی برخورد در بند پنجم و هم تاکید موجود در بند ششم، در جنبش سیاسی ایران مفهوم و بار معینی دارند.

قهقرا برده، مانع شرکت آزاد و برابر مردم در تعیین مصالح و منافع عامه گشته است، چیست، وارد بحث دیگری شده، شروع به صدور احکام کلی دیگر، در مزیت 'وجود نهادهای دموکراتیک، گسترش فرهنگ دموکراسی در جامعه'، 'مبارزه ی سیاسی و کثرت کرایه' بعنوان 'مطمئن ترین راه تامین حاکمیت مردم و ضامن بقا و استمرار آن' و یا 'نظام جمهوری مبتنی بر آزادی و دموکراسی پارلمانی و عدم تمرکز' به مثابه 'مناسب ترین و خواناترین شکل حاکمیت مردم' می گردد و در پایان نتیجه می گیرد که: 'گذار از نظام استبدادی ولایت فقیه به مردم سالاری و جمهوری مستلزم همکاری و همکامی نیروهای معتقد به دموکراسی است'. در این نتیجه گیری نیز، منشور همکاری، با اشاره به گذار از فقط استبداد ولایت فقیه به مردم سالاری، بسنده کرده و با این اشاره بر خصلت استبدادی و ویژگی ولایت فقیه، از هر گونه زیر ضرب بردن جمهوری اسلامی طفره می رود.

منشور در ادامه ی همین روال نیز، از مبارزه ی مستقیم با جمهوری اسلامی، بعنوان یک مجموعه، حرفی هم به میان نیاورده است. فقط خواستار 'دفاع از آزادی های سیاسی'، 'مبارزه در تاسمین پولورالیسم'، 'دفاع از حق حاکمیت مردم'، 'پیکار در راه توسعه و ترقی'، 'مبارزه با فساد و چپاول کارگزاران حکومت' و... شده است. و این آخری، تنها 'مبارزه ی' مندرج در منشور است که متوجه فساد و چپاول نه کلیت حکومت، که تنها کارگزاران آن است.

منشور، علیرغم آن که از حق حاکمیت مردم 'دفاع' می کند و حکومت اسلامی را مانع تحقق این حق اعلام می نماید، بر توسل این حکومت بر 'قهر' در امحا حق مردم اذعان می کند، اما از حق مردم در اعاده ی حاکمیت خود، مقابله با قهر حکومت، قیام علیه آن و تعیین تکلیف با آن حرفی هم به میان نمی آورد. از آرمان های آزادی خواهانه و عدالت طلبانه مردم در انقلاب مشروطیت و بهمن' دم می زند، اما از به رسمیت شناختن حق مردم در ادامه سنت آزادیخواهانه و عدالت طلبانه ی این انقلاب، در مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری و سرنگونی و محو آنها، بعنوان موانع 'شرکت آزاد و برابر مردم در تعیین مصالح جامعه'، طفره می رود.

منشور با حرکت از چنین نقطه عزیمتی نیز، در 'جهات عمومی حرکت' خود، 'حمایت' و 'دفاع' خویش از مبارزات مردم را محدود به 'تلاش' در



۳- منشور همکاری

فاقد آلترناتیو است.

اگرچه نشریه اکثریت، امضای منشور را کامی مهم در راستای تشکیل آلترناتیو دمکراتیک اعلام داشته است، خود منشور نه چنین ادعایی دارد و نه اصولاً با توجه به خط مشی حاکم بر آن، می تواند چنین هدفی را دنبال کند.

منشور همکاری، جهت گیری خود در زمینه ی چشم انداز فعالیت مشترک نیروهای امضاکننده را، در دو عرصه روشن ساخته است:

۱- تلاش در نزدیکی نیروهای معتقد به برگزاری انتخابات آزاد، و شکل گیری جبهه ی جمهوری خواهان

۲- تأمین حاکمیت مردم ایران از طریق تشکیل مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی جدید.

تلاش منشور برای نزدیک کردن نیروهای معتقد به برگزاری انتخابات آزاد و شکل دادن به جبهه ی جمهوری خواهان، در واقع تلاشی برای گردآوری نیروهای خط مشی معینی است که خود را با اعتقاد به چنین انتخاباتی تعریف می کنند و منظور از آن بیشتر از آن که اعتقاد به انتخابات آزاد از نقطه نظر برنامه ای باشد، نفی مبارزه مستقیم علیه جمهوری اسلامی و اجتناب از دعوت مردم به چنین مبارزه ای از یک طرف و جدا انداختن سیاست انتظار تا قبیل برگزاری انتخابات آزاد از سوی حداقل بخشی از جمهوری اسلامی در فردایی نامعلوم است. این خط مشی، که خط مشی حاکم بر منشور همکاری نیز هست، اصولاً فاقد آلترناتیو برای جمهوری اسلامی و درصدد مبارزه نه با کل آن، بلکه با فساد کارگزاران آن، با اساسا بخشی و جناح هایی از آن است. از آنجا که سرنگونی، یا حتی برکناری آن را هم دنبال نمی کند، لاجرم آلترناتیوی هم برای آن ندارد. نیروی تحقق این خط مشی، در عمل بخشی از خود حاکمیت است که به پذیرش آن متقاعد می شود و خواست برگزاری انتخابات آزاد را به اجرا می گذارد و بدین وسیله راه را برای تشکیل مجلس موسسان، تدوین قانون اساسی جدید و تغییر جمهوری اسلامی به جمهوری هموار می سازد.

از همین رو نیز، نیروهای پیرو این خط مشی بیشتر سیاست صبر و انتظار را تبلیغ می کنند تا مبارزه با رژیم و در عمل از هر تلاشی برای ایجاد شرایط آزاد برای انتخاب مردم از طریق مبارزه ی رودر رو با رژیم رویگردان هستند.

لازمه ی آلترناتیو در برابر جمهوری اسلامی، قبل از همه ارائه بدیل در مقابل آن و داشتن برنامه برای جایگزینی آن است. نحوه ی این جایگزینی را قبل از آن که اصول اعتقادی این یا آن نیرو تعیین کند، روند تحولات سیاسی، پیشرفت مبارزات مردم و چگونگی برخورد با خواست های مردم تعیین می کند. به عبارت دیگر این روش برخورد نیروی حاکم بر جامعه است که نحوه ی گذار به یک جامعه ی آزاد را تعیین می کند. در جامعه ایران با توجه به تجربه ای که تاکنون از جمهوری اسلامی وجود دارد و روندی که مقابله رژیم

منشور همکاری در فرموله کردن بند پنجم، برای ظفره رفتن از به رسمیت شناختن حقوق ملیت های ساکن ایران، به اصطلاحات رایج در دوران رژیم پهلوی پناه برده است. 'ملت' واحد ایران را از زیر خاک بیرون کشیده، ضمیمه ی دفاع از یکپارچگی کشور نموده است و با این رجعت، عملاً راه را برای 'مقابله' آتی با تجزیه طلبان، بازگذاشته است.

البته امضاکنندگان منشور اعلام نموده اند که در مورد بند پنجم یعنی بند مربوط برفع تزییقات و محرومیت های ملت ایران اختلاف دارند، اما دقت در فرموله کردن این اختلاف در انتهای همان بند روشن می سازد که هیچکدام از این سه جریان ۱- در نفی وجود اقلیت های ملی و تلقی مردم ایران بعنوان 'ملت ایران' اختلاف ندارند، ۲- در ظفره رفتن از به رسمیت شناخته شدن حق ملل در تعیین سرنوشته خویش و تبدیل آن به 'حداکثر امکانات مطلوب در اداره ی امور محلی و منطقه ای' متفق القول اند. اختلاف آنها فقط محدود به 'اشکال مختلف عدم تمرکز' است که 'مواضع هر یک از امضاکنندگان' پیرامون آن 'در اسناد و مصوبات آنها بازتاب یافته است'.

منشور همکاری، در واقع امر نیز، نه فقط از به رسمیت شناختن حقوق دمکراتیک ملیت های ساکن ایران خودداری کرده است، حتی وجود ملل مختلف در جامعه ایران را نیز مسکوت گذاشته، بنوعی غیرمستقیم انکار نموده است. امضاکنندگان منشور با توافق خود، از همین امروز در برخورد به مساله ی ملی، پای خود را جای پای رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی گذاشته اند. وعده ی نسبی آنها درباره ی عدم تمرکز، رفع محرومیت و سپردن اداره ی امور محلی و منطقه ای به مردم، به هیچ وجه سیاست آنها در قبایل این مساله مهم در کشور ما را با سیاست رژیم های حاکم متمایز نمی کند.

دفاع از 'یکپارچگی کشور' در عین امتناع از به رسمیت شناختن وجود ملل و حقوق اولیه و دمکراتیک آنها، هیچ قرابتی با برخورد دمکراتیک به مساله ملی در ایران ندارد. امضاکنندگان منشور، با این دفاع یک جانبه شان، عملاً حفظ یکپارچگی خاک کشور را بر اتحاد یکپارچه و آزادانه ی مردم کشور از ملیت های مختلف ترجیح داده و از همین امروز، تخم ادامه جنگ های داخلی در مناطق ملی را، برای حفظ یکپارچگی کشور و برخلاف میل مردم این مناطق کاشته اند. آنها حتی چشم خود را بر تجارب موجود در حل این قبیل مسائل در کشورهای دیگر بسته اند و بر سنت ادامه سرکوب ملل در ایران صحه گذاشته اند. منشور برعکس عدم قاطعیت در برابر جمهوری اسلامی و اجتناب از برخورد مستقیم با آن، قاطعانه در مقابل ملل ساکن ایران و خواست آنها در رفع ستم ملی و اعاده ی حق حاکمیت ملی ایستاده است و عملاً بر حق حاکمیت مردم، حداقل در همان محدوده ی حق ملل ساکن ایران نقدا پشت نموده است.

با خواست های مردم داشته است، این گذار بسادگی و با توسل به خیرخواهی و انتخاب و تعریف و تمجید از گذار مسالمت آمیز، الزاماً مسالمت آمیز نخواهد شد. راه - حتی - تأمین چنین گذاری نیز، نه منع مقاومت در برابر تعدیات جمهوری اسلامی، بلکه قبل از همه سازماندهی مبارزات مردم در تمامی اشکال آن و تقویت این مبارزات برای شکستن توازن قوای حاکم بر جامعه، از طریق تضعیف هر چه بیشتر موقعیت حکومت است.

استراتژی حاکم بر منشور، با امتناع از برخورد مستقیم با جمهوری اسلامی و در واقع، به نحوی باز گذاشتن راه کنار آمدن با آن، با پیش فرض ذوب کردن تدریجی آن، با هر اندازه حسن نیت، نه فقط هدف ایجاد آلترناتیو را دنبال نمی کند، بلکه در خدمت مقابله با تلاش برای رسیدن به چنین هدفی نیز هست منشور همکای فاقد حتی چشم انداز ایجاد آلترناتیو برای جمهوری اسلامی و اصولاً مبرا از قصد جایگزینی آن است.

۴- منشور بیانگر نه توافق، تمکین

به راست ترین گرایش در امضاکنندگان است.

مطالعه ی منشور، در همان نگاه اول روشن می سازد که این سند نه حاصل توافق بر سر اشتراکات، که قبل از همه و در مسائل کلیدی بیشتر مبتنی بر مواضع سازمان جمهوری خواهان ملی ایران است و در این میان حداقل سازمان اکثریت از بخش مهمی از مواضع رسمی خود کاملاً عقب نشسته است. از جمله این مواضع، خواست 'پایان دادن به جمهوری اسلامی' و توجه به مساله ملی در ایران است.

سند مصوب کنکره ی چهارم اکثریت، تحت عنوان 'خط مشی سیاسی سازمان...' در این دو عرصه، کاملاً با منشور امضا شده متفاوت است. در این سند در برخورد به جمهوری اسلامی، تأکید شده است:

'رژیم جمهوری اسلامی، مانع اصلی تحقق دمکراسی، تجدد، پیشرفت و عدالت اجتماعی در ایران است. با ادامه حاکمیت این رژیم، دورنمایی برای تحقق اهداف فوق وجود ندارد، لذا، مردم ایران برای رسیدن به این اهداف ناگزیر از پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیتی مبتنی بر دمکراسی هستند (تأکیدها از ما)

سند فوق، برخلاف منشور همکای، فقط به این بسنده نکرده است که جمهوری اسلامی را مانع تحقق دمکراسی قلمداد کند، بلافاصله تأکید کرده است که 'با ادامه حاکمیت این رژیم، دورنمایی برای تحقق هدف دمکراسی وجود ندارد. امری که در منشور همکاری ردی از آن نیست. این سند هم چنین بر خلاف منشور بر نقش مردم بعنوان نیروی تحول در جامعه، تأکید نموده است. 'گذار' از 'استبداد' به 'مردسالاری' را فقط به همکاری نیروهای سیاسی موکول نکرده است بلکه اصولاً و کاملاً متفاوت با منشور 'مردم' را 'ناگزیر' از 'پایان دادن به حاکمیت



جمهوری اسلامی' برای 'استقرار حاکمیتی مبتنی بر دموکراسی' می‌داند. این مصوبه، مغایرتی کامل با منشوری دارد که در آن نه کلمه‌ای از مبارزه مستقیم با جمهوری اسلامی وجود دارد و نه اسمی از مردم در 'پایان دادن' به حاکمیت و نه اصولاً چنین هدفی در آن دنبال می‌شود.

در برخورد به مسأله ملی در ایران در سند مصوب کنگره اکثریت آمده است:

'ما برای رسیدن به ایرانی دموکراتیک و فدرال که در آن همه ملیت‌ها و اقوام کشور، خود را عضو برابر حقوق میهن واحد بدانند، علیه هر شکلی از ستم ملی در کشور مبارزه می‌کنیم.' (تاکیدها از ما) این سند هم وجود 'ملیت‌ها' را در ایران به رسمیت شناخته است، و هم اشکالی از 'ستم ملی' را. در حالی که منشور همکاری نه ملیت‌ها و نه مبارزه‌ی علیه ستم ملی را به رسمیت می‌شناسد. در جریان امضای منشور، ظاهراً اختلافی هم در میان نبوده است. روشن نیست آیا سازمان اکثریت به مواضع مصوب کنگره‌ی خود هنوز پای بند است یا با امضای منشور از آنها عقب نشسته است و دیگر نه وجود 'ملیت‌ها' در ایران را قبول دارد و نه علیه 'ستم ملی' مبارزه می‌کند. اگر هنوز مواضع رسمی این سازمان رسمیت دارند، چگونه سندی را امضا کرده است که مفهومی جز نقض این مواضع را ندارد. هم چنین معلوم نیست کجای 'توافق' بر سر 'منشور همکاری' را نشریه اکثریت 'تحسین برانگیز' و 'عین پای بندی به ارزش‌های اعتقادی و مواضع سیاسی' و یا 'نمایش رشد یک روحیه و منش قابل اتکا در جنبش سیاسی کشور ما' دانسته است، دست شستن از مواضع رسمی خود را؟

نفی رژیم سلطنتی مهم‌ترین دستاورد این انقلاب بوده است. اما آنچه که به نام جمهوری برقرار شد، نه ادامه‌ی آن انقلاب، بلکه درست در نقطه مقابل اهداف آن در رهایی از حکومت خودکامه سلطنتی، و احیای سنت‌های دیکتاتوری و استبدادی، این بار در پوشش مذهب بود. بنابراین جمهوری خواه بودن خودبخود وجه تشخیص نیست. رژیم اسلامی هم مدعی جمهوری است. محتوی و مضمون این جمهوری است که حائز اهمیت و تعیین کننده است. از این رو نیز، دفاع از آزادی‌ها، برای ما یک شعار کلی نیست، از جمله این آزادی‌ها آزادی ملل ساکن ایران در انتخاب راه آینده خویش است. به نظر ما چگونگی برخورد به این مسأله یکی از معیارهای تعیین کننده برای هر گونه همکاری در مبارزه برای ایجاد یک جامعه آزاد و دموکراتیک در ایران است. سازمان ما، مدافع جمهوری و اعاده و جایگزینی آن با حکومت اسلامی است. استقرار این جمهوری، نه از طریق مداخلات با رژیم اسلامی، از طریق مبارزه با آن و تنها با اتکا به قدرت اراده‌ی مردم آزاد و متحد کشور ما، از همه ملیت‌ها امکان پذیر است. اساس این جمهوری را به رسمیت شناختن آزادی‌های اساسی مردم و حقوق دموکراتیک آنها، برابری زنان با مردان در تمامی زمینه‌ها، آزادی تشکل و اعتصاب برای کارگران، و به رسمیت شناختن حقوق آنها، جدایی کامل دین از دولت، لغو مذهب رسمی، به رسمیت شناختن حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی و لغو هرگونه تبعیض براساس ملیت، جنسیت و مذهب و مرام تشکیل می‌دهد.

بقیه از صفحه ۳ خاتمی کیست؟

حرف‌ها و دیدگاه‌های رئیس جمهوری جدید در زمینه مسائل و سیاست‌های اقتصادی نیز، ضمن آن که تکرار برخی نظرات و سیاست‌هایی است که در دوره‌ی اخیر جاری بوده است، صراحت و روشنی ندارد. مشاور رفسنجانی، در جایی اعلام می‌دارد که 'مهمترین مشکل کشور در بخش اقتصادی نبود مدیریت علمی و کارآمد است'. در حالی که، در جای دیگرین با اشاره به خدمات دولت فعلی، می‌گوید که 'در دوران سردار بزرگ سازندگی، بزرگی‌هایی که خلق می‌شود حاصل و ثمره کار متخصصان، اندیشمندان، کارگران و کارمندان بدون توسل به خارج است که در طول تاریخ نظیر آن نبوده است'.

در زمینه سیاست خارجی، اما، خاتمی عملاً حرف زیادی برای گفتن نداشت، چرا که در این عرصه، هم به تصریح 'برنامه' اعلام شده او و هم در سخنرانی‌هایش، تاکید عمده بر آن بود که 'سیاست خارجی کشور مبتنی بر سه اصل حکمت، عزت و مصلحت است که از سوی مقام معظم رهبری ترسیم شده است'. وی در مورد امکان برقراری رابطه با آمریکا، اظهار داشت که 'داشتن رابطه با آمریکا... مخالف حکمت، عزت و مصلحت ماست... و هیچ منطقی حکم نمی‌کند با چنین حکومتی رابطه داشته باشیم'. رئیس جمهوری آینده، در رابطه با اعلام رای دادگاه برلین در مورد محکومیت سران رژیم در سازماندهی ترور و جنایت در خارج از کشور، گفت: 'اعلام به بن بست کشیده شدن مذاکرات سازش خاور میانه از سوی آمریکا، خیمه شب بازی دادگاه می‌کونوس را به دنبال داشت' و افزود: 'راه پیمایی‌های ملت مسلمان ایران و... پاسخ محکمی است به این خیمه شب بازی‌های استکبار جهانی!'

با همکاران و خوانندگان "اتحاد کار"

* نسخه‌ای از اساسنامه به همراه متن اهداف و برنامه 'کانون دموکراتیک ایرانیان مقیم سوئیس' به دستمان رسید. در مقدمه این سند آمده است که 'ما جمعی از ایرانیان مقیم سوئیس، جهت عملی کردن دموکراسی و تقابل و افشای سیاست‌های ضد مردمی جمهوری اسلامی حاکم بر میهن مان، اقدام به تشکیل کانون دموکراتیک ایرانیان (مقیم سوئیس) کرده ایم. افشای نظام جمهوری اسلامی در تمام عرصه‌ها، برگزاری حرکت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، و... از جمله اهداف این کانون' ذکر شده است. با تشکر و آرزوی موفقیت برای ایشان.

* ترجمه مقاله ای زیرعنوان 'مانور و آشکنن برای نقش در رژیم' (کنگره دموکراتیک فعلی) از داریوش به دستمان رسید و مورد مطالعه قرار گرفت. با توجه به این که در این مورد مقاله دیگری تهیه شده بود که تحولات جدید در این کشور را هم در بر می‌گرفت، امکان استفاده از مقاله مذکور فراهم نشد. با سپاس از رفیق گرانی و با امید ادامه همکاری ایشان با 'اتحاد کار'.

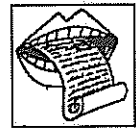
* 'نقد برنامه کوتا' اثر کارل مارکس اخیراً توسط 'نشر نوید' انتشار مجدد یافته است. با آرزوی موفقیت برای دست اندرکاران این موسسه. از ارسال یک نسخه از این کتاب برای نشریه کار سپاسگزاریم. علاقمندان می‌توانند برای دریافت این کتاب به آدرس زیر با نشر نوید تماس حاصل نمایند:

POST FACH 333
10 997 BERLIN
GERMANY

* ژورنالیستیک شیعه کتابی است نوشته فرانسوا توال نویسنده و محقق فرانسوی. این کتاب اخیراً توسط انتشارات خاوران ترجمه و منتشر شده است.

نویسنده در پیشگفتار ترجمه فارسی می‌گوید:
فرقه‌های شیعه همانطور که به لحاظ تشکیلاتی و دینی متفاوتند. تجلی سیاسی و ژئوپولیتیک متفاوتی دارند. پهنه عربی و پهنه ایرانی... شیخگری در این دو دنیا سیاسی یکسان عمل نمی‌کند... شیخگری در جهان عرب مذهب محرومان و مذهب انتظار ظهور است، در جهان ایرانی از دوران امپراتوری تاکنون مذهب رسمی بوده است. علاقمندان می‌توانند برای دریافت این کتاب به آدرس زیر با نشر خاوران تماس حاصل نمایند:

KHAVARAN
49 rue Defrance
94300 VINCENNES
FRANCE
Tel 01 48 08 76 06



گروه دکتر اعظمی و یاران

در این شماره برگی از تاریخ "اتحاد کار" به شرح حال و مبارزات دکتر اعظمی و یاران می پردازد. در تاریخ جنبش نوین کمونیستی ایران، بسیاری برعلیه دیکتاتوری و برای آزادی مبارزه کرده و در این راه شهید شدند. در بین اینان دکتر اعظمی و یاران وی از جایگاه ویژه ای برخوردارند. علیرغم این جایگاه و نام پرآوازه این گروه، تا کنون درباره آن بسیار کم نوشته شده است. امکان گفتگو با چهارتن برایشان میسر شد. یقیناً این گفتگوها تمامی زوایای ناروشن حرکت مبارزاتی گروه دکتر اعظمی را روشن نخواهد کرد. امید است که این آغازی باشد تا دیگرانی که بیش از این ها از زندگی و مبارزات این گروه میدانند، قدم پیش گذاشته و گوشه ای دیگر از تاریخ معاصر جنبش کمونیستی ایران را روشن بکشند. مصاحبه های زیر با دکتر داریوش زند (دکتر سعید) از دوستان دکتر اعظمی، محمد اعظمی از اولین اعضا گروه دکتر اعظمی، مجید شیرینی از اعضا گروه دکتر اعظمی، حماد شیبانی عضو محفل محمود خرم آبادی، صورت گرفته است.

دکتر هوشنگ اعظمی در سال ۱۳۱۵ متولد شد. در بدو تولدش، پدرش مرتضی اعظمی دستگیر و همراه کل خانواده به خراسان تبعید شدند و در کلات نادری تحت نظر قرار داشتند. در سال ۱۳۲۰ پس از تبعید رضا شاه، پدر دکتر از زندان آزاد و همراه خانواده به لرستان بازگشتند. رفیق هوشنگ در سال های ۲۹-۳۲ به مبارزه سیاسی روی آورد. در سال ۱۳۳۸ در دانشگاه پزشکی اصفهان مشغول تحصیل شد و همزمان به دانشکده افسری وارد می گردد. پس از یک سال بدلیل "نداشتن صلاحیت" از دانشکده افسری اخراج می شود. در دوران دانشجویی و در سال های ۳۹ تا ۴۲ با سازمان دانشجویان جبهه ملی فعالیت می کرد و در این دوره چند بار به زندان افتاد. رفیق هوشنگ در این مقطع با گروه رفیق بیژن جزئی آشنا می شود و نقش برجسته ای در متشکل کردن روشنفکران انقلابی لرستان ایفا می کند. بدنبال دستگیری رفیق بیژن جزئی و یارانش در تهران، دکتر پیگیر و پرتلاش راه انقلابی آنان را ادامه می دهد. در تابستان سال ۱۳۴۹ مجدداً دستگیر و به زندان قلعه تهران منتقل گردید و پس از چندین ماه آزاد می گردد. در خرداد سال ۵۳ به قصد شروع مبارزه مسلحانه در کوه های لرستان، مخفی گردید و در ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۵۵ در یک درگیری با مزدوران ساواک به شهادت رسید. ساواک شاه از ترس خشم مردم لرستان هیچگاه جرات اعلام خبر شهادت او را نیافت.

خاصی داشت. مردمی که خود را در مقابل کودتا بی دفاع دیده بودند اکنون شاهد از دست رفتن شریف ترین افسران و درجه دارانی بودند که برای دفاع از منافع خلق در سازمان نظامی حزب توده سازماندهی شده و آماده جانپازی بودند. استواری عزم و رشادت آنها زیر شکنجه و در مقابل جوخه های اعدام مبین اراده راسخ آنها در دفاع از مردم بود که اما خط مشی غلط حزب توده آنها را دست بسته تسلیم رژیم کرده بود و ناصحیح است اگر آن ایام را ما دوران رخسوت انکاریم. محفل ها شکل می گرفت بحث ها حول سیاست های غلط و وابسته حزب توده بود عنصر سلاح حقانیت خود را در مبارزه نشان داده بود و اما آشنایی من با دکتر به زمستان ۲۵ می رسد بعد از آنکه نمایشنامه درام زندانی را در آمفی تاتر دبیرستان اجرا کردم با من تماس گرفت. ناگفته پیداست تماس های نخستین ما در زمینه معرفی کتاب و بحث پیرامون مسائل سیاسی گذشته و جاری بود.

س- دکتر چگونه به سیاست کشیده شد؟

ج- در فلسفه شرق جمله جالبی است که می گوید آگاهی انسان از سه مرحله می گذرد عین الیقین علم الیقین و حق الیقین. در مورد دکتر اول باید به عین الیقین او اشاره کنم ایده مساوات طلبی که ایده آل روشنفکران چپ است در آواز مناسبات خانوادگی سرچشمه می گیرد. مادر را در طفولیت از دست می دهد. زندگی در خانواده ای فئودال و مرفه اما نه در میان بازی ها و نوازش ها. حسادت های زن پدر طعم تلخ نابرابری را از همان ایام به او چشانیده بود و انعکاس آن را گاهاً با طنزهای تلخ او می شنیدم بعنوان مثال روزی با هم نهار می خوردیم گفت: 'از بال مرغ نذرت دارم'. گفتم حتماً برای اینکه از آن استفاده نکرده و بزیر تیغ قصاب رفته است. خندید و گفت

گفتگو با دکتر زند

س - چگونه با دکتر هوشنگ اعظمی آشنا شدید؟

ج - باید کمی به عقب برگشته و فضای آزاد سیاسی سال های ۲۰ تا ۲۲ را در نظر گرفت. در آن ایام کمتر کسی بود که بگونه ای جهت گیری سیاسی نداشته باشد. در آن جو سیاسی روزنامه ها با دیدگاه ها و ایده های مختلف نشر می شد. آن زمان من روزنامه فروش دوره گرد بودم. و برای مطبوعات برهانی که نمایندگی روزنامه های چپ و روشن تر اینکه روزنامه های حزب توده را داشت کار می کردم. شهر کوچک ما در هر مقطعی شاهد تظاهرات طرفداران ایده های مختلف بود که اکثریت را مصدقی ها و توده ای ها داشتند. البته پان ایرانیست ها و طرفداران بقایی گاهاً خودی نشان می دادند ولی اگر دست به چماق نمی بردند وجودشان چشم کیر نبود. من با وجود سن کمی که داشتم بارها مورد ضرب و شتم آنها قرار گرفتم. لذا بعد از کودتا برای بسیاری از مردم بخصوص جوان ها و نوجوان ها آشنا بودم. شاید امروز باور نکردنی باشد که آن زمان حتی در مدارس ابتدایی بچه ها از سیاست شاه و مصدق گفتگو می کردند. دبیرستان ها مراکز بحث های سیاسی بود. اما در مورد دکتر اعظمی. او را همواره در تظاهرات می دیدم ولی آشنایی نزدیک من با او از سال ۱۳۳۵ شروع شد. سه سال از کودتا گذشته بود. سال ۳۳ مقارن با لو رفتن سازمان نظامی حزب توده و سال ۳۴ آغاز اعدام ها و انعکاس ندامت نامه ها در روزنامه ها هر یک بجای خود تاجر و تاسف

دست از جمله پردازی های روشنفکرانه بردار، نه اینطور نیست! برای این که سال ها در خانه ما بال مرغ برای من و خواهرم بود، و من این را هیچگاه فراموش نکرده ام. او به دلیل مذكر بودن از امتیاز ویژه دانشجویی پدر بهره مند شده بود به مدرسه رفته بود دبیرستان را به پایان رسانیده و پا در راه تحصیلات عالی داشت اما او همواره از زندگی خواهرش به تلخی یاد می کرد و می گفت 'در جامعه کنونی جهان اگر مرد بدبخت است زن بدبخت تر است'. فضای سیاسی آن دوران امکان آمیزش عین الیقین را با علم الیقین می داد و بدین گونه او راه سیاست را پیمود.

س - فعالیت دکتر در سال های ۴۲-۳۹ چگونه بود؟

ج - باز هم باید کمی به عقب برگردیم، بعد از کودتای مرداد ۳۲ و تسلط مجدد دیکتاتوری شاه حدود دو سال در محور بحث های سیاسی این جمله تکرار می شد اگر سازمان های سیاسی آمادگی نظامی می داشتند می توانستند کودتا را ناکام بگذارند اما دستگیری عباسی در سال ۳۳ و لسو رفتن سازمان نظامی حزب توده با بیش از پانصد افسر و هزاران درجه دار انقلابی بحث های حول عدم ابتکار عمل حزب توده و نتیجتاً محکومیت حزب توده به دلیل وابسته بودن آن به سیاست های شوروی بود و حالا این وابستگی بود که مهر محکومیت را می خورد. این ایده به شکل گیری خط دو که رفیق زنده یاد جزئی آن را تحریر کرده است رسید، مضافاً بر این در آن زمان ما به انگیزه مبارزه توده ای بهای کافی می دادیم. دکتر شخصاً مسئله یک انقلاب دهقانی را مطرح کرده و راه حل آن را با بردن شعار زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند به درون توده های روستایی ایران و نهایتاً محاصره ی مسلحانه ی شهرها از طریق روستاها را در نظر داشت و در این راستا اعتقاد داشت شکل گیری سازمانی از انقلابیون حرفه ای باید سازمانی مسلح باشد او به عنصر اسلحه بهای کافی می داد او منشا اجتماعی افسران ارتش را خانواده های متوسط و بکلای خرد بویژای میانه می دانست و درجه داران را برخاسته از اقشار فقیر جامعه ارزیابی می کرد. لذا برای آنها ظرفیت انقلابی قائل بود پس یکی از کارهای او سازماندهی در درون ارتش بود لذا بعد از موفقیت کنکور دانشکده ی پزشکی وارد دانشکده افسری شد و در همین راستا زنده یاد غلامرضا اشترانی نیز به دانشکده افسری ژاندارمری رفت، اما در سال ۳۸ تغییر رویه داد و با درگیری با فرمانده خود زمینه ی اخراجش از دانشکده افسری فراهم شد. این ایام مقارن فعالیت مجدد جبهه ملی بود او به من توصیه کرد در جبهه و در نهضت آزادی فعالیت کنم، بدرستی اعتقاد داشت زمینه ی آزادی است برای شناخت بیشتر عناصر انقلابی و حرکتی در جهت دمکراسی است. معتقدم در این مقطع بوده که با جزئی آشنا می شود

دکتر از ۳۹ تا ۴۲ رهبری جبهه ملی شاخه ی دانشگاه اصفهان را داشت.

و اما من در سال ۳۹ بعد از اخذ دیپلم متوسطه بنا به توصیه رفیق داوطلبانه به سرسازی رفتم و فکر می کنم حدود دی ماه ۱۳۴۰ بود که برای دیدن او به اصفهان رفتم. مناسبات همه جانبه ی او با دانشجویان عضو جبهه ملی مرا غرق در شادی کرد و دچار خوش خیالی هم شده بودم فکر می کردم هر کدام آنها یک دکتر اعظمی هستند اغلب شب ها تا پاسی از نیمه گذشته در بحث های آنها شرکت می کردم، گفتگوها در محور چگونگی فعالیت های جبهه و تاکتیک های دانشجویان دور می زد. و من که پختگی سیاسی نداشتم در یکی از این بحث ها گفتم این قدر چشم انداز دور به این جو نیمه دمکراتیک نداشته باشید این نمک جدید آتش سیاست امریکا است اگر حس کنند آتش دارد شور می شود به آن آب اضافه می کنند. چشم به دکتر افتاد او از این صحبت نگران شده بود و سر و ته قضیه را هم آورد. و بلاخره گفت 'به من انتقاد وارد است، تو را در جریان نگذاشته بودم و بیهوده فکر می کردم تو به این مسائل آگاه هستی'.

دو روز بعد به تهران بازگشتم. فعالیت های دکتر در جبهه ملی در ارتباط با دو دانشجوی دندانپزشکی دانشگاه تهران که از مسئولین شاخه جبهه در دانشگاه تهران بودند هم آهنگ می شد و اما اختلافات دانشجویان رادیکال با رهبری کمیته استان اصفهان بالا می گرفت. آنهایی که فقط نمی باران می خواستند از تصور سیل هراسان بودند.

چند ماه قبل از انحلال جبهه ملی دوم توسط رژیم دکتر در بحثی که با اعضای کمیته استان داشت آنکت حزبی را پس گرفته و پاره می کند بدنمال او اکثر دانشجویان عضو چنین کردند اما وقتی جبهه از طریق رژیم ملغی اعلام شد سران آن را گرفتند و آزادی هر فرد منوط به استعفایش از جبهه قرار داشت، کلیه اعضای کمیته استان استعفا داده و از زندان رها شدند غیر از هوشنگ و چند تن دیگر از دانشجویانی که در آن مقطع اصولاً عضو جبهه نبودند. بارها دکتر کجی به دیدار هوشنگ رفته و گفته بود تو که آنکت حزبی را پاره کرده ای چرا استعفا نمی دهی و او هر بار جواب رد داده بود. سرانجام بعد از یک سال از زندان آزاد شد.

س - دکتر یا بیژن جزئی چگونه آشنا شد؟

ج - در مورد رابطه ی او با جزئی اطلاع مشخص و دقیقی ندارم اما با بیان گوشه ای از بحث هایی که بعد از سال ۴۲ با دکتر داشتم شاید بتوان نقاط مشترک نظریات دکتر و جزئی را روشن کرد.

سربازیم تمام شده بود او دانشجوی سال ششم پزشکی بود گفتم حالا رژیم اعلام اصلاحات ارضی کرده است چه شعاری برای دهقانان داریم او سکوت کرد و بعد از مکشی طولانی گفت 'همواره اعتقاد به شعار زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند

بوده و هست اما قبل از اعلام رژیم بر اصلاحات ارضی وقتی با رعیت ها صحبت می کردم و توضیح می دادم شما زمین را شخم می زیند می کنید آبیاری می کنید و محصول را جمع آوری می کنید مالک چه حقی دارد ۳/۴ آن را برداشت کند می دانی اغلب با خارتیدن پیشانی جواب می دادند ما را چه به این غلط کردن ها' جواب دادم آنها با پسر خان روبرو بوده اند معلوم است از ترس چنین بگویند این نشانه ی بی شعوری آنها نیست گفت 'بله درست است اما حالا باید به آنها چه گفت سوال درستی کرده ای و با خنده گفت ما از آنها بهتر اصلاحات می کنیم اینکه منطقی نیست اما دیکتاتوری شاه که تغییر نکرده باید با دیکتاتوری شاه مبارزه کرد' و همه بخاطر داریم بعد از اصلاحات ارضی شعارهایی که در تظاهرات دانشگاه حمل می شد چنین بود 'اصلاحات ارضی بله دیکتاتوری شاه نه' و این شعار را جزئی تدوین کرده بود.

س - آیا دستگیری گروه جزئی- ضیا ظریفی دستگیری هایی در لرستان به دنبال داشت؟

ج - دستگیری جزئی هیچگونه دستگیری در لرستان بدنمال نداشت.

س - نظرات دکتر و رفقاییش در رابطه با مبارزه مسلحانه و مبارزه در آن مقطع چه بود؟

باید به زندگی دکتر و کار حرفه ایش به عنوان پزشک اشاره کنم. او بعد از اتمام تحصیلات پزشکی در درمانگاه شیر و خورشید خرم آباد مشغول کار شد چند ماهی طول نکشید که استخدام او با مخالفت ساواک روبرو شد و از آن به بعد با دیر کردن مطالبی مشغول کار خصوصی شد این به مفهوم جاری که نوعی دکان داری به شمار می رفت نبود و در این رابطه بود که چهره مردمی و انسانی خود را نشان داد گرچه هیچگونه تخصص جراحی را نگذرانیده بود اما بدلیل آماده ساختن خود جهت جراحی در شرایط جنگی در طول تحصیل طب عمومی توانسته بود به اندازه کافی مهارت جراحی کسب کند و در همان مطب نوعی بیمارستان برپا کرده بود و این نیز سبب حسادت و تک نظری برخی از پزشکان شهر شده بود.

ساواک و پلیس و ژاندارمری از او چشم برنمی داشتند با همه ی این محدودیت ها تحت عنوان ارتباط فامیلی، طایفه ای و غیره با افسران ارتش تماس داشت قدر مسلم لازم نبود کسی جز خود او در جریان کمیت و کیفیت آن باشد من اغلب تعطیلات تابستانی را در همان مطب کار آزمایشگاهی می کردم بحث های ما همواره حول مبارزه مسلحانه دور می زد آن زمان ما مسئله آزادی های سیاسی و حقوق ملیت ها را تحت مطالعه داشتیم لذا بعد از اتمام تحصیلات پزشکی من به آذربایجان غربی رفته تا شرایط اجتماعی و آگاهی

مصاحبه با محمد اعظمی

س: گروهی که به گروه دکتر هوشنگ اعظمی مشهور شد چگونه شکل گرفت؟

ج: گروه دکتر اعظمی، بخشی از گروه بیژن جزینی بود. در واقع گروه بیژن در نظر داشت دو کانون فعالیت در روستاها، یکی در شمال و دیگری در لرستان، ایجاد کند. این کانونها می بایست جنگ پارتیزانی را در مناطق کوهستانی شروع کنند. در شهرها نیز تیم های تبلیغی و تدارکاتی در نظر گرفته شده بود که می بایست هم به لحاظ تدارکاتی و هم به لحاظ تبلیغی نقش پشت جبهه و پشتیبان را ایفا نمایند. گروه جزینی ابتدا از طریق دکتر اسماعیل احمدپور که دکترای اقتصاد داشت و با رفیق بیژن جزینی در دانشگاه آشنا شده بود، با رفقای لرستان مرتبط می شود سپس به دلایلی که برای من روشن نیست، مسئولیت احمدپور تغییر کرد. بجای او دکتر اعظمی مسئول گروه لرستان شده و مستقیماً در ارتباط با بیژن جزینی قرار می گیرد. تا جاییکه اطلاع دارم فقط رفقا جزینی و حسن ضیا ظریفی از کم و کیف گروه لرستان اطلاع داشتند. در جریان ضربه سال ۶۶ این گروه به دلایلی تقریباً دست نخورده باقی می ماند.

س: دلایل زیر ضرب نرفتن گروه اعظمی چه بود؟

ج: به جز مقاومت رفقا بیژن جزینی و حسن ظریفی دلیل مهم دیگری وجود دارد. احمدپور از طریق رفیق ضیا ظریفی با عباسعلی شهریاری (که ساواک از او به عنوان عامل نفوذی استفاده می کرد و به اسلامی نیز مشهور بود) ارتباطی داشته است. هنگامی که رفقا بیژن و حسن در تهران دستگیر می شوند احمدپور که بواسطه شهریاری برای پلیس شناخته شده بود، دستگیر نمی شود. احمدپور فقط می توانست از طریق جزینی و ضیا ظریفی یا شهریاری که دستگیر شده بود لو رود. با توجه به مقاومت دلیرانه رفقا، ساواک نیز برای رو نکردن دست عباسعلی شهریاری، از دستگیری احمدپور صرف نظر کرد تا هم سرخ ضربه های بعدی شود و هم دست عباسعلی شهریاری برای فعالیت های خلیفکارانه بعدی رو نشود.

س: فعالین اولیه ی گروه دکتر اعظمی در لرستان

چه کسانی بودند؟

ج: در آن دوره در شاخه لرستان تعداد زیادی فعالیت می کردند و هر فرد ارتباطات نسبتاً زیادی با عناصر انقلابی پیرامون خود داشت. اگر اعضای گروه را افرادی بدانیم که از برنامه عمومی فعالیت مطلع بودند، آنها عبارت بودند از:

دکتر اعظمی، دکتر احمدپور، دکتر عالیخانی، رسولیان، جعفری، علی احمدی، بهرام طاهرزاده، غلامرضا اشترانی، توکل اسدیان، هجت معینی، فریدون، سیاوش، کوروش اعظمی، من و چند نفر دیگر.

دانشتیم این بار دکتر هیجان زده بود می گفت ما دیر شروع کردیم.

و حالا برای شروع آن در لرستان به همبستگی طایفه ای و سمپاتی شخصی تکیه می کرد. افرادی که برای این حرکت همراه می داشت با همه رابطه خانوادگی و فامیلی و طایفه ای داشت حالا برنامه ی عملیش در تدارک سلاح و آذوقه بود. نکته گری بحث های ما از اینجا شروع شد. کرچه او توانسته بود از نظر عاطفی روی مردم تاثیر نیکو بگذارد اما برای چنین حرکتی برنامه مشخص سیاسی نداشت. شعاری که بتواند روستائیان و کوه نشینان لر را به مبارزه فرا خواند نداشت، حماسه سیاهکل نیز چنین نقطه ضعفی را داشت حرکت آنها برای روشنفکران شهری هیجان انگیز بود، آرزومندان آزادی های سیاسی به چپ روی آورده بودند و به قولی هوادار آن بودند اما در روستاها این مسئله درجه سوم آنها هم حساب نمی شد.

س - چه کسانی با دکتر حرکت کردند؟ و سرنوشت دکتر چه بود؟

ج - کافی است بگویم به جز محمود خرم آبادی و سیامک اسدیان بقیه دکتر را ترک کردند. در نتیجه کلیه تدارکات آنها در کوه سوخته حساب می شد و در این جا بود که هر آلونک روستایی برایشان یک پناهگاه نبود می توانست دائمی باشد. اما انعکاس آن حرکت به همه جا رسیده بود. سازمان چریک های فدایی خلق رفیق علی اکبر جعفری رامشورل ارتباط با رفقا و انتقال آنها به تهران کرد. به تهران می روند در بحث هایی که با حمید اشرف داشته اند دکتر قبول نمی کند که حرکت در کوه زود است و حمید اشرف می گوید پس برو و هر امکانی از ما برمی آید بتو کمک می کنیم دکتر نمی پذیرد و به تهایی به کوه باز می گردد. و از آن تاریخ رد او کم می شود و هیچ حرکتی در کوه صورت نمی گیرد در سال ۵۴ ساواک جسدی را به اقوام دکتر برای شناسایی نشان می دهد. برادرش می گفت آن جسد دکتر نبود و من به ساواک دروغ گفتم تا دست از تعقیب او بردارند. البته باید دانست که دکتر با سابقه زندانی که داشته انگشت نگاری شده و بعد است که ساواک دچار اشتباه شده باشد. از زنده یاد حرمتی پور راجع به او در خارج پرسیدم می گفت او هرگز به ظفار و به لبنان نرفته است. تنها سال ۵۴ جسدی را سازمان امنیت عراق به من نشان داد که البته ما شناختی از دکتر نداشتیم تا او را شناسایی کنم.

س - اثرات حرکت دکتر در لرستان چه بود؟

ج - تاثیر این حرکت بیشتر آریتاسیون روشنفکرانه بود. مردم لرستان با احترام زیاد از او یاد می کنند.

های آذری ها و کردها را جمع بندی کنم. محل کارم در شاه آباد ماکو بود.

بیش از ۳۰ درصد بیمارانی که به آن درمانگاه مراجعه می کردند کرد و بقیه آذری بودند خلاصه برداشتم در آن مقطع چنین بود.

آذری ها هنوز از کارآیی و خدمات جمهوری آذربایجان صحبت می کنند. برخی با تاسف می گفتند مذهب پدر ما را درآورده وقتی دمکرات ها اصلاحات ارضی کردند روستائیان نادان و مذهبی بهره ی مالکانه را مخفیانه به فتودال ها می دادند ترس آن ها جنبه ی شرعی داشت قهوه چی ده که سرپاز دمکرات بوده می گفت تا وقتی مسجد و آخوند بر فکر و روح آدم ها حکومت کنند راه رهایی بسته است زنجیر خرافات و دایره ی نادانی محکم تر از حصارهای زندان است باید آنها را شکست تا آزادی بدست آید.

بسیاری از مواقع کسبه و کسانی که با شهر رابطه داشتند با من فارسی صحبت می کردند و وقتی دچار اشکال لغوی می شدند با نیشخندی می گفتند می بینی دکتر ما هنوز زبان مادری مان را یاد نگرفته ایم.

ولی بهر صورت درخواست خودمختاری مسئله درجه یک آنها نبود البته دلایل خاص خود را دارد و من با یادداشت هایی که داشتم همه را با دکتر به بحث گذاردیم، اما کردها خواست درجه اولشان خودمختاری بود آنها بهر کسی که در این رابطه به آنها کمک کند او را دوست خود می دانند نمونه شخصی که قابل ذکر است داستان ارشد و شمس الدین مامدی است که به اختصار از آنها یاد می کنم تا به روشن شدن این موضوع کمک کند.

آنها نیز در سال ۴۹ اقدام به مبارزه مسلحانه کرده بودند دولت آنها را باغی و... اعلام کرده بود اما کردها آنها را خودمختاری طلب می دانستند لذا به آنها پناه می دادند آنها را تدارک می کردند به آنها اطلاعات می رسانیدند این ها فاکتورهایی هستند که بدون آنها چریک نمی تواند در کوه دوام بیاورد. ژاندارمری ایران و ترکیه و واحدهایی از ارتش در تعقیب آنها بودند اما آنها هرگز بدام نیافتادند ضربه می زدند و براحتی مانور می کردند. البته رژیم اعلام کرد که آنها را بدام انداخته و کشته اما چنین نبود آنها هرگز بدام رژیم نیافتادند، آنها ضربه را از درون فامیل خود خوردند هنگامی که برای استراحت به خانه پسرعموی شان چنگیز مامدی رفته بودند و برای استحمام لباس از تن درآورده و غیرمسلح بودند بدست چنگیز کشته شدند.

س ۷- حماسه سیاهکل چه تاثیری بر فعالیت رفقا داشت؟

ج - نوروز ۵۰ به خرم آباد رفته و آنچه را که دیده و شنیده بودم با دکتر در میان گذاشتم. مسلماً جنبش سیاهکل جای خاص خود را در آن کفتکوها داشت چه ما نیز معتقد به مبارزه ی مسلحانه بودیم اما بدون داشتن زمینه توده ای اقدام به آن را بی نتیجه می

س: مکر ضابطه مشخص برای عضوگیری وجود نداشت؟

ج: آنموقع ضابطه تدوین شده ای در رابطه با عضوگیری در لرستان وجود نداشت تا من از آن بی اطلاع بودم. افراد پس از مدتی ارتباط و روشن شدن تمایزشان، در رابطه نزدیکتری قرار می گرفتند و برنامه های کوهنوردی و شکار با آنها اجرا می شد. بتدریج موقعی که فردی مناسب به نظر می رسید، برنامه مبارزه مسلحانه در کوه با او در میان گذاشته می شد. در صورت پذیرش، او به عضویت گروه درمی آمد. اینکه برای عضوگیری چه کسانی تصمیم می گرفتند برای روشن نیست. من به همراه کورش و سیاوش اعظمی که در یک تیم فعالیت می کردیم توسط دکتر عضوگیری شدیم.

س: فعالیت های عملی گروه چه بود؟

در آن دوره اساس کار ما تدارکاتی بود. جمع آوری سلاح، آموزش نظامی، آموزش های اولیه پزشکی، شناسایی کوه ها، ساختن پناهگاه ها و مخفی گاه ها در کوه، اساس فعالیت ما را تشکیل می داد. موقعی که در اوائل سال ۴۸ قرار بود تعدادی از افراد گروه بیژن جزئی از زندان قصر فرار کنند، یکی از وظایف اصلی تیم ما ساختن یک مخفی گاه بزرگ در یکی از کوه های لرستان اطراف بروجرد بود که پس از ناکام ماندن فرار آنها، آن مخفی گاه هم بحال خود رها شد.

س: آیا تمام افراد گروه اعظمی در جریان فرار رفقا قرار داشتند؟

ج: تیم ما از فرار رفقا مطلع نبود. ما به وظیفه دادند یک پناهگاه برای خودمان آماده کنیم. ما محل را شناسایی کردیم و پس از تأیید دکتر مشغول کار شدیم. پس از چند ماه اطلاع دادند که کارمان را متوقف کنیم. علت آن را عدم رعایت دقیق مسائل امنیتی از جانب تیم عنوان نمودند. بعدا در زندان و در جریان بازجویی ها متوجه شدم که پناهگاه برای چه منظوری بوده است.

س: دستگیری گروه جزئی چه تغییراتی در فعالیت گروه بوجود آورد و در مجموع چه انعکاسی روی فعالیت شما داشت؟

ج: من یک سال بعد از دستگیری گروه جزئی یعنی در سال ۴۷ رسماً عضو شدم. در سال ۴۶ علی‌رغم اینکه رابطه داشتم متوجه تغییر و تحولی نشدم، تازه پس از عضو شدن نیز درباره ارتباط با گروه جزئی چیزی گفته نمی شد بگونه ای که فکر می کردم ما گروهی مستقل هستیم ولی بدلیل رابطه فامیلی محفلی با دکتر و سایر رفقای که در مسئولیت بالاتری قرار داشتند، متوجه حساسیت این رفقا نسبت به سرنوشت گروه جزئی شدم و بدون هیچ دلیل مشخصی در آن زمان حس می کردم رابطه ای بین گروه ما با گروه جزئی وجود دارد.

س: بعد از دستگیری گروه جزئی، گروه دکترا اعظمی چه وضعیتی پیدا کرد؟

ج: همان کارهای تدارکاتی ادامه پیدا کرد. ما قصد داشتیم تابستان سال ۴۹ را حمله به چند پاسگاه همزمان، مبارزه مسلحانه را در کوه های منطقه شروع کنیم. برای این منظور هم مشغول کار تدارکاتی بودیم.

س: مدتی قبل از حماسه سیاهکل حمید اشرف تلاش کرده بود از طریق احمد خرم آبادی با این گروه تماس بگیری. در این مورد چه می دانید؟

ج: در این مورد اطلاعی ندارم ولی می دانم رفیق صفایی فراهانی (از اعضای اصلی گروه جزئی و از رهبران حماسه سیاهکل) بعد از بازگشت از فلسطین با دکتر اعظمی ملاقات داشته است. از محتوای گفتگوی آنان اطلاعی ندارم.

س: بعد از سیاهکل ظاهراً رابطه سازمان با گروه دکترا اعظمی قطع می شود. در همین مقطع تعدادی از رفقای لر با بوجود آوردن گروه آرمان خلق حرکت خود را آغاز نمودند آیا رابطه ای بین این گروه با گروه دکترا اعظمی وجود داشت؟

ج: از گروه آرمان خلق رفیق بهرام طاهرزاده با ما ارتباط داشت ولی این ارتباط قبل از شکل گیری گروه آرمان خلق بود. با تشکیل این گروه ما رابطه ای با آنها نداشتیم. در مقطعی که بهرام طاهرزاده با گروه ما ارتباط داشت بشکل محفلی نیز با رفقا همایون کتیرایی، ناصر مدنی، ناصر کریمی و... رابطه برقرار کرده بود. این گروه به مبارزه مسلحانه در کوه اعتقاد نداشت.

س: فعالیت گروه اعظمی چگونه ادامه پیدا کرد؟

ج: همان طور که گفتم در تابستان سال ۴۹ قرار بود مبارزه مسلحانه با حمله به چند پاسگاه در کوه های لرستان آغاز شود. برای این منظور نیز تصمیم گرفته شد اوائل فروردین ۴۹ رفیق هبت معینی به عراق برود و با تیمور بختیار که به بغداد پناهنده شده بود تماس بگیرد. هدف از این تماس، گرفتن سلاح و وسایل ارتباطی نظیر بی سیم و... بود. فردی که قرار بود هبت معینی را به عراق بفرستد همان عباسعلی شهریار معروف بود. قرار در خرمشهر در دوم یا سوم فروردین تنظیم شده بود. این قرار اجرا شد ولی بدلیل مشکوک بودن محل قرار، هبت موفق شد از دست پلیس بگریزد.

س: اگر اطلاع دارید بگوئید قرارها را چگونه اجرا می کردید و هبت چگونه موفق شد از دست پلیس بگریزد؟

ج: من هبت را برای اجرای قرار عباسعلی شهریار همراهی می کردم. قرار را احمدپور تنظیم کرده بود و دکتر زمان و محل قرار را به ما داد ولی نه احمدپور و نه عباسعلی شهریار نمی دانستند چه کسی سر قرار حاضر می شود. ما برای اجرای قرار

علائم معینی داشتیم تا دو نفر ملاقات کننده بتوانند همدیگر را شناسایی کنند. قبل از اجرا، محل قرار را که کنار مطب پزشکی در ساحل اروندرود نزدیک بازار خرمشهر بود، چک کردیم. بعد منطقه را شناسایی کرده و راه های فرار احتمالی را بررسی نمودیم. هبت سرقرار رفت. من که برای چک کردن محل و اطلاع از خبر سالم خارج شدن او از ایران، او را همراهی می کردم، محل قرار را دورا دور زیر نظر داشتیم. در حدود یک ساعت ملاقات به طول انجامید. در اواخر وقت موارد مشکوکی مشاهده شد ولی چندان مهم نبود که مانع اجرای قرار بعدی شود. قرار بعدی فردای آنروز در همان محل گذاشته شده بود. فردا ما چند ساعت زودتر برای شناسایی دوباره محل به آنجا آمدیم. اوضاع کاملاً تغییر کرده بود. دستفروشان زیادی در محل مستقر شده بودند. همین مساله باعث شد که از همان ابتدا ما مشکوک شویم ولی علی‌رغم این هبت چند دقیقه زودتر سرقرار حاضر شد. شهریار هنوز نرسیده بود. ولی من با مشاهده تعدادی که محل قرار را زیر نظر داشتند با دادن علامت، هبت را متوجه اوضاع کردم. با توجه به شناسایی قبلی، به کمک یک قایق موتوری خود را به آن طرف اروندرود رساندیم و از آنجا با یک ماشین سواری متواری شدیم. جالب اینجاست که دکتر اعظمی پس از شنیدن گزارش، شک ما را بی مورد و ناشی از ترسمان دانست.

س: بعد از این رفتن به عراق متفی شد؟

ج: بله برنامه رفتن به عراق بهم خورد.

س: با توجه به دسترسی شما به سلاح در لرستان، علت رفتن به عراق چه بود؟

ج: حجم سلاح های ما در آنموقع کم نبود ولی سلاح های مدرن و وسایل ارتباطی پیشرفته نداشتیم. علاوه بر این ما فکر می کردیم پس از یکدوره کوتاه نیروی زیادی به ما خواهند پیوست. بهمین خاطر برای تأمین تدارکات به پشت جبهه احتیاج داشتیم.

س: بعد از این برنامه گروه دکترا اعظمی چه بود؟

ج: ما حدود مرداد یا تیرماه سال ۴۹ در اطراف یکی از روستاهای خرم‌آباد برای رفتن به کوه قرارهایمان را نیز تنظیم کرده بودیم. بنا داشتیم همگی در آنروز مستقیماً در محل حاضر شویم. ولی قبل از این تاریخ دکتر اعظمی و دکتر احمدپور دستگیر شدند بهمین خاطر برنامه بهم خورد.

س: علت دستگیری دکتر اعظمی چه بود و چگونه آزاد شد؟

ج: علت اصلی را نمی دانم ولی دکتر اعظمی به احمدپور مشکوک بود و مطرح می کرد که او اطلاعات به پلیس داده و همکاری کرده است. دکتر اعظمی حدود ۶ یا ۷ ماه زندان بود و با فریب ساواک و دادن تعهد به همکاری آزاد شده بود. پس از آزادی روی قدرت ساواک تأکید زیادی می کرد و می گفت ادامه

خودجوش بر زبان مردم منطقه جاری است. دلیلی است بر این ادعا.

س: بالاخره چگونه مبارزه در کوه آغاز شد؟

ج: اقدامات تدارکاتی گروه دکتر اعظمی همزمان شد با ضربه به گروه رفیق محمود خرم‌آبادی، رفیق محمود پس از این ضربه به لرستان آمد و با دکتر تماس گرفت. در جریان برقراری تماس با دکتر، رفیق محمود تعدادی از رفقا را در جریان تماس های خود قرار داده بود. همین مساله باعث شد که قبل از اینکه حداقل امکانات تدارکاتی را تأمین کنند برای جلوگیری از ضربه در اواخر اردیبهشت ۵۳ به کوه بروند.

س: آیا در مورد چگونگی ضربه به گروه رفیق

محمود خرم‌آبادی اطلاعاتی دارید؟

ج: محمود خرم‌آبادی با تعدادی محفل- گروه ارتباط داشت. پس از ضربه به یکی از این محافل تعدادی از آنها دستگیر می‌شوند. از طریق یکی از دستگیرشدگان (حمید سیاتی) خانه ی تیمی میدان ثریا لو می‌رود. رفقا محمود و مجتبی خرم‌آبادی علیرغم آگاهی از ضربه، برای تخلیه برخی اسناد و وسایل به آنجا مراجعه می‌کنند. به گفته رفیق سیاتی موقع مراجعه به خانه، قاعدتا از دستگیری اطلاع داشته نمی‌بایست دیگر به خانه مراجعه کنند. مأمورین مستقر در منزل بحض ورود رفقا، آنها را به رگبار مسلسل می‌بندند. مجتبی به شهادت می‌رسد و محمود موفق به فرار شده به لرستان می‌آید.

س: از چه طریق محمود خرم‌آبادی با دکتر اعظمی

تماس می‌گیرد آیا قبلا با او ارتباط داشته است؟

- دکتر و محمود همدیگر را می‌شناختند اما ارتباط مستقیم سیاسی نداشتند. محمود از طریق ما به دکتر معرفی شده بود و جزو لیست کسانی بود که قرار بود بعدا با او برای رفتن به کوه تماس گرفته شود.

کرد. علاوه بر اینها به موقیبت خانوادگی اش و میزان نفوذ توده ای خودش برای جذب روستائیان و پیوستشان به جنبش بعنوان عامل مثبتی اشاره می‌کرد و از آن نتیجه می‌گرفت که حرکت ما می‌تواند انعکاس وسیعی در منطقه داشته باشد.

س: محبوبیت دکتر اعظمی در منطقه لرستان چه

بود. آیا قبل از شروع مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، باز از چنین محبوبیتی برخوردار بود؟

ج: واقعیت اینست که دکتر یکی از چهره های محبوب مردم لرستان بود که پس از حرکتش اسطوره شد. او چنان در دل مردم منطقه جای داشت که در دور افتاده ترین روستاها، در کستر خانه ایست که عکسی از او بر دیوار نصب نشده باشد. درباره علتش، مجموعه عواملی نقش داشت. نخست این که دکتر اعظمی و خانواده اش در راس یکی از بزرگترین ایلات لرستان یعنی ایل بیرانوند قرار داشتند. این ایل سابقه طولانی جنگ با رژیم پهلوی را داشته است. ایل سرکوب شده و تقریبا تمام سران آن که نسل پدری دکتر بودند اعدام شدند. همین مساله باعث واکنش منفی مردم ایل نسبت به رژیم پهلوی شده بود. رابطه خوبی عاطفی مردم ایل، خوشنامی پدر دکتر که از آزادیخواهان طرفدار مصدق بود، شیوه برخورد دکتر با مردم، که در مراسم عزای و غروسی اشان شرکت داشت، زمینه مثبتی در بین مردم برای او بوجود آورده بود. دوم اینکه دکتر بدلیل شغلی اش و بخاطر زحمات، دلسوزی ها و کمک های فراوانی که به مردم منطقه کرده بود، در دل آنها جایگاه ویژه ای داشت و سوم اینکه بدلیل مبارزات طولانی که چند بار زندان را بدنبال داشت، در بین روشنفکران مترقی و انقلابی نیز از نفوذ بالایی برخوردار بود. این مجموعه، قبل از حرکت مسلحانه گروه، از دکتر در منطقه چهره ای محبوب ساخته بود و پس از آن نیز با اقدام جسورانه اش به اسطوره تبدیل شد. مجموعه اشعار و سروده های انقلابی در وصف دکتر و یارانش که به صورت

حرکت به شکل سابق یک خودکشی بی حاصل است. او می‌گفت برای شروع مبارزه مسلحانه ابتدا باید از دسترس پلیس خارج شد و سپس برای گسترش رابطه و تأمین تدارکات حرکت نمود.

س: پس از آزادی دکتر اعظمی، بچه دلیل برنامه

مبارزه مسلحانه در کوه پی گرفته نشد؟

ج: پس از آزادی دکتر اعظمی، اختلاف نظر بین افراد گروه بوجود آمد. تعدادی از رفقا به مشی چریک شهری معتقد شدند. همین مساله شروع مجدد مبارزه در کوه را به تاخیر انداخت.

س: از گروه چه کسانی به مشی چریک شهری

رسیده بودند؟ آیا با سازمان ارتباطی داشتند؟

ج: رفقا فریدون اعظمی، توکل اسدیان، هیت معینی و من از اعضای گروه همراه تعداد زیادی از رفقا که در ارتباط با ما بودند به نظرات سازمان نزدیک شدیم. ارتباط ما از طریق هیت معینی که با عباس هوشمند (از اعضای سازمان چریک ها...) رابطه داشت با سازمان برقرار می‌شد و جزوه احمدزاده را از این طریق بدست آوردیم و قبل از اینکه سازمان آن را منتشر کند ما آن را تکثیر و توزیع کردیم. بعد از مدتی در ادامه فعالیتمان ضربه خوردیم و تعدادی دستگیر شدیم اما مسائل مربوط به گروه اعظمی در این دستگیری رو نشد.

س: پس از بروز اختلاف نظر حول شیوه ی مبارزه،

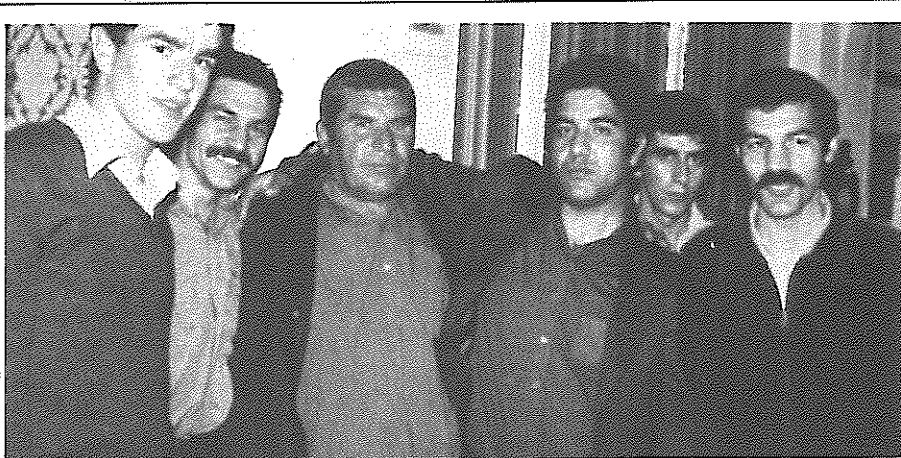
دکتر اعظمی چه فعالیتی داشت؟ آیا با شما نیز رابطه داشت؟

ج: با توجه به شک و تردیدی که نسبت به قدرت ساواک پیدا کرده بود، بتدریج همراه تعدادی که عمدتا اقوام نزدیکش بودند شروع به تدارک برای مبارزه مسلحانه در کوه کرد. قاعدتا در این دوره با روابط گذشته اش بتدریج تماس گرفته است چون در تابستان سال ۵۲ ما نیز تماس گرفت و در رابطه با شروع مبارزه در کوه نظرم را جویا شد.

س: اساس استدلال دکتر اعظمی برای شروع

مبارزه مسلحانه در کوه چه بود؟

ج: در واقع اساس نظرات دکتر اعظمی همان نظرات گروه جزئی تا مقطع سال ۴۶ بود. او برای دهقانان نقش و جایگاه مهمی قائل بود و بطور ضمنی و نه آشکار به آماده بودن شرایط عینی انقلاب اعتقاد داشت. بهمین خاطر عملیات مسلحانه را برای بسیج دهقانان کاراترین و موثرترین شکل مبارزه می‌دانست. الگوی مورد تأکیدش انقلاب کوبا بود از شیوه مبارزه در آنجا الهام می‌گرفت. ولی اساس استدلالش از تحلیل وضعیت جامعه بیرون نمی‌آمد و بیشتر به شیوه ی مبارزه در کوه، و کارایی آن در مقابل رژیم شاه توجه داشت. او بر تحرک چریک در کوه و میدان وسیع عملش، به لحاظ وسعت جغرافیایی تأکید می‌کرد و از آن امکان ضربه پذیری فوری توسط دشمن را دشوار ارزیابی می‌کرد.



از راست به چپ: ۱- توکل اسدیان از کادرهای اقلیت که در ۳ آذر ۱۳۶۰ در زیر شکنجه به شهادت رسید. ۲- ناشناس. ۳- سیامک اسدیان (اسکندر) از اعضای کمیته مرکزی اقلیت در درگیری با پاسداران در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید. ۴- ناشناس. ۵- نوراله اسدیان از کادرهای رزمندگان در راه آزادی طبقه کارگر که در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

دکتر نیز بدلیل موقعیتش برای تمامی روشنفکران انقلابی لرستان، چهره ای شناخته شده و مورد اعتماد بود. بهین خاطر محض تماس، هر دو به همدیگر اعتماد می کنند.

س: آیا دکتر اعظمی برای شروع مبارزه در کوه، با شما و دیگر اعضای سابق گروه تماس گرفت؟
ج: دکتر مجدداً تلاش کرده بود ارتباط هایی با افراد سابق برقرار کند. از جمله چند ماه قبل از شروع حرکتشان بار دیگر با من تماس گرفت و تلاش کرد نادرستی مشی چریک شهری را برای من توضیح دهد و مرا برای همکاری قانع نماید.

س: دکتر از چه زاویه ای با مشی چریکی در شهر مخالفت می کرد؟

ج: حقیقتش اینست که چه در این مورد چه در رابطه با دلایل درستی مشی مسلحانه در کوه، استدلال های آنموقع را دقیقاً بخاطر ندارم. ولی تاجائیکه در خاطر من مانده است، او با اشاره به تعداد کم کارگران نسبت به جمعیت کشور و پراکندگی آنها، ساخت سرمایه داری وابسته را رد می کرد. اما بیشترین استدلالش برای رد مشی چریک شهری نیز، حول خود این شیوه مبارزه متمرکز بود. او می گفت این مشی امکان تداوم ندارد، در این شیوه مبارزه، چریک همواره در محاصره پلیس بوده، قدرت تحرک نداشته و آسیب پذیر است. او می گفت انقلابیون باید قدرتش را از هویتشان و در پیوندشان با مردم بگیرند. ولی در این مشی چریک قادر نیست با مردم بعنوان یک انقلابی تماس بگیرد. بدتر اینکه آنها مجبورند برای ادامه حیاتشان خود را غیر از آنچه که هستند معرفی کنند. در واقع باید هم از چشم پلیس و هم از چشم مردم پنهان شوند و این باعث می شود که بهرور به نابودی آنها منجر شود. او می گفت این مشی یک خودکشی قهرمانانه است و زیانش بیش از دستاوردهایش می باشد.

س: در چه تاریخی رفقا به کوه رفتند و چه کسانی بودند؟

ج: در تاریخ ۲۰ خرداد ماه ۵۳ جمعا ۹ نفر به نام های هوشنگ اعظمی، محمود خرم آبادی، فریده اعظمی (کمالوند)، کوروش و خسرو اعظمی، سیامک اسدیان (اسکندر)، جمشید سهپوند، علی بیرانوند و علی محمد لشکری به کوهی در هفتاد کیلومتری خرم آباد، در جاده کوهدشت بنام مله (به معنی گردنه) می روند. این کوه به دینارکوه که به عراق راه داشت، مرتبط می شود. رفقا در نظر داشتند چند ماه دست به عملیات نظامی نزنند تا در این دوره هم کارهای تدارکاتیشان را تکمیل کنند و هم آنان با سایر افراد برای همکاری، تماس بگیرند.

س: در کوه چه اقداماتی انجام دادند؟

ج: قرار شده بود در چند ماه اول کار تدارکاتی انجام دهند و ارتباطشان را با نیروها برقرار کنند ولی در چند روز اول یکی از افراد گروه بنام علی بیرانوند، شب، هنگام پست نگهبانی، اسلحه اش را جا می گذارد و می گریزد. این فرد که بعداً دستگیر شده به ابد محکوم شد، انسان شریفی بود که اساساً انگیزه سیاسی برای مبارزه آن هم در این سطح را نداشت فقط بخاطر علاقه مفرطش به دکتر با آنها همراه شده بود. با توجه به امکان دستگیری او و لو رفتن امکانات گروه، رفیق محمود پیشنهاد ترور او را می دهد که با مخالفت شدید دکتر پذیرفته نمی شود. بجای آن تصمیم می گیرند تمام وسایل و تجهیزات خود را که در منطقه جاسازی نموده بودند رها کنند. پس از دو شبانه روز راهپیمایی مستمر، دهها کیلومتر از منطقه دور و در محل جدیدی در نزدیک کوهدشت مستقر می شوند. در این محل علی محمد لشکری و خسرو اعظمی به کرمانشاه برای تهیه وسایل تدارکاتی فرستاده می شوند. لشکری هم انگیزه اش سست شده به موقع سر قرار حاضر نمی شود. همین اتفاقات باعث شد که رفقا پس از ۱۸ روز اقامت در این منطقه تصمیم بگیرند به کوه های اطراف بروجرد منتقل شوند. رفقا ابتدا حدود ۱۰ روز در بیشه های روستای 'بسه رآوه' (باغ آقای غروی پدر مادر رفقا احمد و مجتبی خرم آبادی) مستقر شوند سپس به کوهی نزدیک روستای 'به زحل' می روند و در غاری در کوه اقامت می کنند. در اینجا تصمیم می گیرند تماس هایی با برخی رفقا برقرار کنند تا از میان داوطلبین، تیم های تدارکاتی در شهر ایجاد کنند و افرادی را نیز به کوه بیاورند. در همین رابطه رفقا تماس هایی با افراد سابق گروه یعنی دکتر عالیخانی، علی احمدی، رضا احمدی و خود من و همچنین افراد جدیدی مثل حسن مذهب، مجید شیرینی و احمد شوستری... برقرار می کنند. تعدادی از رفقا اعلام آمادگی کردند و تعدادی نیز برای پیوستن و کمک به گروه مجاب نشدند. در این دوره سازمان نیز تلاش کرد از طریق دو تن از اعضایش که اهل بروجرد بودند یعنی رفقا حسن سعادت و تورج اشتری با گروه دکتر اعظمی تماس برقرار کند.

س: با خود شما از چه طریقی تماس گرفتند، در کجا ملاقات کردید و چه صحبتی داشتید؟

ج: برای من از طریق کانال های مشترک پیام فرستادند. با توجه به آشنایی به منطقه و شناسایی که روی روابط آنها داشتم به لرستان آمدم و در کوه های اطراف بروجرد نزدیک روستای چنارستان با محمود خرم آبادی دیدار کردم. در این دیدار که تا چندین ساعت به طول انجامید رفیق محمود تاکید می نمود که برای آغاز فعالیت مهم نیست که عملیات از شهر شروع شود یا از روستا، مهم اثر تبلیغی این عملیات است که نیرو آزاد می کند. صحبت ما به نتیجه نرسید. رفیق محمود از من خواست که روابطم را به آنها وصل کنم تا آنها هم مستقیماً در جریان نظرات رفقا قرار گیرند و

همچنین تاکید نمودند که فعلا دست به عملیات نمی زنند تا هم کارهای تدارکاتیشان را تکمیل کنند و هم فرصتی وجود داشته باشد برای گفتگوهای بیشتر.

س: در این فاصله واکنش رژیم چگونه بود؟ آیا از اقدامات گروه اعظمی اطلاعی کسب کرده بود؟

ج: غیبت دکتر اعظمی به تدریج طولانی می شد. معمولاً موقعی که چند روز دکتر در مطب نبود، مردم سریعاً مطلع می شدند و بطور طبیعی ساواک نیز که روی او حساسیت ویژه ای داشت نمی توانست به این غیبت ناگهانی مشکوک نباشد. ولی حداقل در یکی دو ماه اول رژیم نمی دانست که چه اتفاقی افتاده است. بتدریج در بین مردم نیز شایع شد که دکتر دستگیر شده است. پلیس بتدریج تمامی ارتباطات گذشته دکتر را تحت نظر گرفت و در اواخر تیرماه پورش خود را آغاز کرد. تعداد زیادی از مردم عادی، روشنفکران و اعضای فامیل را دستگیر و همزمان در منطقه لرستان حکومت نظامی برقرار کرد. در دروازه های شهرهای لرستان پست های بازرسی مستقر گردید. استحکامات و نیروهای دفاعی مراکز نظامی را افزایش داد و نیروهای وسیعی در کوه های اطراف بروجرد فرستاد. چند تیم بازرجویی از تهران به بروجرد اعزام شد. گروه بازرجویی تهرانی و رسولی در بروجرد مستقر شدند و عضدی بر بازرجویی نظارت می کرد. دستگیر شدگان بخاطر کوچکترین اطلاعات، نیز زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفتند. انواع شکنجه ها با شدیدترین شکل آن به کار گرفته شد. حتی تجاوز با بطری که کمتر رایج بود در کنار سایر اشکال شکنجه مورد استفاده قرار گرفت. علیرغم این همه دهنمنشی که اعمال کردند، دستگیرشدگان در مجموع مقاومت قابل تحسینی از خود نشان دادند.

س: علت گستردگی دستگیری ها چه بود؟

ج: روابط محفلی خانوادگی، اطلاعاتی را در دست افراد متمرکز کرده بود. رفیق محمود خرم آبادی نیز متأسفانه در مقطع پس از شهادت مجتبی، با هر کس که تماس گرفت، بدون اینکه ضرورتی داشته باشد، او را در جریان تماس های قبلی و بعدی خود گذاشت. علاوه بر این ها در کوه، رفقا با این تصور که دیگر زنده اسیر نخواهند شد، در موقع بحث ها، بدون ملاحظه، روی افراد اظهار نظر کرده و اطلاعاتی از فعالیت های آنها به یکدیگر منتقل می کردند. حمله ناگهانی رژیم شاه و دستگیری برخی از رفقای کوه و همچنین گستردگی و همزمانی دستگیری ها، باعث شد بتواند به برخی اطلاعات دست پیدا کند و ضربه اش را گسترده تر کند.

س: در مقطع یورش و محاصره منطقه چه رفتاری در کوه بودند و چه می کردند؟

ج: حمله رژیم سریع و ناگهانی بود که فرصت پیوستن افرادی که داوطلب رفتن به کوه بودند، میسر نشد. چند نفر از رفقا که از کوه به شهر آمده بودند،

س: انعکاس حرکت دکتر اعظمی در لرستان قبل از انقلاب چگونه بود و با باز شدن فضای سیاسی در انقلاب چه بازتابی داشت؟

ج: حرکت دکتر قبل از انقلاب وسیعاً در بین مردم لرستان منعکس گردید. مردم با برجسته کردن خصوصیات مثبتش از او در ذهنشان چهره‌ای شکست‌ناپذیر ساخته بودند. با اینکه هیچ عملیات نظامی در آن مقطع صورت نگرفت ولی پاسگاه بود که یکی پس از دیگری بدست دکتر در ذهن مردم، خلع سلاح می‌شد. شاه را در تلویزیون سیاه و سفید، مردم از ترس دکتر رنگ پریده و لرزان می‌دیدند. برایش شعرها سرودند و بیت‌های متعددی در وصف او و یارانش به اشعار حماسی 'دایه دایه' وقت جنگه' افزودند. حتی هر عاشورا مردم خرم‌آباد در دسته‌های سینه زنی به نفع او و علیه 'شاه ستمگر' شعار می‌دادند. در اولین حرکات اعتراضی یکی از شعارهای ثابت تظاهرکنندگان 'اعظمی دلاور تو اسلحه یاور' بود و... در مجموع انعکاس حرکتش، تاثیر تهیجی بالایی روی مردم لرستان داشت.

با انقلاب و باز شدن فضای سیاسی، مردم منتظر بازگشت او بودند. مردم خرم‌آباد بزرگترین بیمارستان شهر را بنام او نام‌گذاری کردند و مقامات مسئول نیز این نام‌گذاری را رسمیت دادند. با اعلام خبر مرگ او واقعا مردم لرستان در دور افتاده‌ترین روستاها نیز به ماتم نشستند. حدود یک هفته چهره شهر خرم‌آباد کاملاً عزادار بود. تقریباً تمامی وسایل نقلیه عکس‌های او را روی خودروهای خود نصب کرده بودند. دسته دسته مردم از دور افتاده‌ترین روستاها و بعضاً در فاصله‌های ۲۰۰ کیلومتری، برای شرکت در مراسم بزرگداشت او به شهر آمده بودند. برسم عزاداری عشایر لرستان، اغلب روستائیان کل به کلاه و لباسشان مالیده بودند و زنان زاری کنان بر صورت هایشان چنگ زده و یقه می‌دراندند. در مراسم بزرگداشت او که یکی توسط خانواده در خرم‌آباد و دیگری توسط سازمان در خرم‌آباد و بروجرد برگزار گردید، مردم به شکل وسیعی شرکت کردند. ترکیب کاملاً توده‌ای جمعیت و وسعت آن بی سابقه بود. برای اولین بار حزب اله قشری و عقب مانده خرم‌آباد اقدام به برهم زدن این مراسم نکرد. که البته نمی‌توانست هم برهم بزند. تنها اقدام آنها این بود که موقعی که جمعیت شعار درود بر اعظمی فدایی می‌داد، دسته کوچکی از آنها که اصرار داشتند دکتر اعظمی را مذهبی معرفی کنند شعار درود بر اعظمی مجاهد سر می‌دادند.

واقعت اینست که مرگ او هنوز باور نشده است. شایعات زیادی درباره زنده بودنش بر زبان‌ها جاریست. از جمله این که او در اسرائیل زندانی است و... در این مورد گفتنی زیاد است که بیشتر در قالب یک رمان قابل بیان اند و در این مصاحبه امکان بازگو کردنشان میسر نیست.

نظر من دکتر برای یک دوره موقت به تهران آمده بود تا پس از فروکش کردن جو نظامی منطقه، دوباره به کوه‌های لرستان بازگردد. پس از این مباحث رفقا محمودخرم‌آبادی و سیامک اسدیان به صورت جداگانه در دو تیم نظامی سازماندهی می‌شوند و دکتر نیز گفتگوهایش با رفیق حمید اشرف ادامه پیدا می‌کند.

س- آیا از مباحث رفقا اطلاعاتی دارید؟

ج: تنها اطلاعات گفته‌های رفیق سیامک اسدیان می‌باشد. او مطرح می‌کرد که در روزهای اول روی مشی مبارزه صحبت داشته‌اند. خودش و محمود خرم‌آبادی نظرات سازمان را قبول کرده‌اند اما بین نظرات دکتر و سازمان تفاوت وجود داشت. او بعداً شینده بود که دکتر اعظمی پس از یک دوره به قصد خروج از ایران از سازمان جدا می‌شود و سازمان در این رابطه پول و امکانات در اختیار او قرار داده است.

س- در مورد سرنوشت دکتر اعظمی و چگونگی شهادتش چه اطلاعاتی دارید؟

ج: در این مورد پس از انقلاب موضوع را پیگیری کردم. از رفقای سازمان کسی اطلاع روشنی نداشت. تنها مساله‌ای که در مورد سرنوشت دکتر شنیده‌ام، از زندان بود. سال ۵۵ سازمان چندین ضربه مهم خورد و تعدادی از رفقا به شهادت رسیدند. اجساد برخی از آنان برای ساواک ناشناخته مانده بود. ساواک حدس می‌زد دکتر اعظمی و محمود خرم‌آبادی در بین کشته‌شدگان هستند. بهین منظور برای شناسایی دکتر و محمود، سیاوش اعظمی را از زندان به کمیته مشترک بردند و از آنجا او را به محل ناملومی منتقل کردند. سیاوش را در این مکان بالای سر حدود ۱۲ جسد می‌بزدند و از او می‌خواهند دکتر و محمود را شناسایی کنند. سیاوش دو جسد را شبیه دکتر و محمود تشخیص می‌دهد. با وجودیکه در این مورد شک و تردید داشته‌است ولی عمداً به ساواک می‌گوید که این اجساد متعلق به دکتر و محمود می‌باشد. استدلال او برای این حکم قطعی این بود که ساواک برای دستگیری این دو نیرو متمرکز نکند و از پیگرد آنها دست بردارد. من همان موقع از او پرسیدم تفاوت‌های بین آن جسد با دکتر چه بودند. او پاسخ داد که صورتش لاغرتر و کشیده‌تر از صورت دکتر بود و علامت پشت دست دکتر را نداشت. روی پشت دست دکتر نشانی وجود داشت. به نظر من این شک و تردید او می‌تواند بی‌مورد باشد، چون امکان اینکه با جراحی پلاستیک علامت پشت دستش از بین رفته باشد وجود دارد و لاغری و کشیده بودن صورت هم می‌تواند به بی‌جان بودن جسد مربوط باشد. بعدها هم در اسناد مربوط به ساواک، قطعه‌ای در بهشت زهرا بنام او و بعنوان محل دفنش پیدا شد. این تنها اطلاعاتی است که تاکنون از سرنوشت او داریم.

بدام افتادند. فقط رفقا دکتر، محمود خرم‌آبادی و سیامک اسدیان در کوه بودند. البته مردم با آنها همکاری می‌کردند و در مقطعی که منطقه کاملاً نظامی شده بود، مردم نقش پیک ارتباطی را داشتند. ولی این گونه همکاری‌ها در اساس جنبه سیاسی نداشت. بیشتر به خاطر علائق عاطفی شان صورت می‌گرفت.

س: از مردم عادی که با این رفقا همکاری می‌کردند، کسی هم دستگیر شد؟

ج: تعدادی دستگیر شدند که فقط نام سه نفر از آنها که به زندان محکوم شدند بخاطرمانده است. مشهدی علی اکبر، مشهدی یاور و ایمانعلی.

س: گروه در مقابل تحركات نظامی رژیم چه تاکتیکی انتخاب کرد؟

ج: با نظامی شدن منطقه و اعزام نیرو به اطراف کوه‌های بروجرد برای سرکوب حرکت، رفقا علیرغم اینکه امکان دور شدن از حلقه محاصره از طریق رشته کوه‌های لرستان را داشتند، تصمیم می‌گیرند به طرف شهر بروجرد بیایند و در جایی مستقر شوند که دشمن اساساً به ذهنش نمی‌توانست خطور کند. رفقا که در محاصره نیروهای نظامی قرار گرفته بودند برای شکستن محاصره اقدام می‌کنند. در کوهی بالای روستای بوریاآب، یک درگیری بوجود می‌آید ولی بدلایلی که روشن نیست، نیروهای نظامی به آتش رگبار مسلسل رفقا پاسخ نمی‌دهند و امکان خارج شدن از محاصره را فراهم می‌کنند. رفقا هر سه که از نیروهای کارآموده نظامی بودند تحت هدایت و مسئولیت دکتر که نظامی کار برجسته و مشهوری بود در اطراف پادگان شهر که محل اعزام نیز به منطقه بود، می‌آیند. چند روز در اطراف پادگان بحالت پیک نیک، قرارها را اجرا می‌کنند. بعد در کوه‌های بین بروجرد و درود مستقر می‌گردند.

س: بالاخره گروه دکتر کی و در کجا با سازمان ارتباط گرفت؟

سازمان از طریق دو تن از اعضایش، حسن سعادت و تورج اشتری که اهل بروجرد بودند، در تابستان سال ۵۳ با گروه دکتر تماس برقرار می‌نماید، بدنبال این تماس رفقا به تهران منتقل می‌گردند.

س- پیرامون رابطه گروه دکتر اعظمی با سازمان در تهران چه اطلاعاتی دارید؟

ج: اولین قرار در تهران جلوی یک حمام با رفیق علی اکبر جعفری بوده است. بلافاصله رفقا به یک خانه تیمی منتقل می‌شوند. به دلیل اهمیتی که سازمان برای این گروه قائل بوده است از دو مسلسل موجود آن زمان، یکی در اختیار دکتر گذاشته می‌شود. چند روز رفیق حمید اشرف با رفقا گفتگو داشته‌است. متأسفانه در این گفتگوها عمدتاً دکتر شرکت داشته است بهین خاطر از اینکه چه بین آنها گذشته است اطلاع دقیقی در دست نیست. اما آنچه که مسلم است، دکتر به مشی چریک شهری اعتقاد نداشت. به

توضیحات رفیق مجید شیرپی

رفیق مجید شیرپی یکی از رفقایی است که با گروه دکتر اعظمی ارتباط داشته و از جمله کسانی بود که در مقطع استقرار رفا در اطراف بروجرد با آنها همکاری داشته است. قرار شده بود که رفیق مجید به آنها در کوه پیبوند که قبل از پیوستن در مردادماه ۵۳ در بروجرد دستگیر شده به حبس ابد محکوم گردید. از رفیق تقاضا کردیم تا نحوه ارتباط و فعالیت خود با گروه اعظمی در آن موقع را برایمان توضیح دهد. آنچه که در زیر می خوانید مطلبی است که رفیق تهیه کرده و برای درج در نشریه ارسال داشته است.

با توجه به اینکه در جنبش چپ ایران کمتر و یا بهتر است بگویم اساسا مطلبی درباره زندگی و فعالیت های مبارزاتی دکتر هوشنگ اعظمی و محمود خرم آبادی نوشته نشده است، جا دارد که فعالیت این انقلابیون کبیر را در آن برهه ی زمانی، بررسی کرده و نقش آنان را در جنبش پیشتاز آن دوره توضیح دهیم. برای من ارتباط با آنان آغازی نوین در زندگی و مبارزه تاکنون بوده است. بجاست که از رزم آنان یاد کنیم و نقش شان را در ادامه ی مبارزه خود قدر شناسیم و با کرامی داشت خاطره ی آنان بر ادامه مبارزه و تلاشمان در راه تحقق اهدافشان که چیزی جز آزادی و سوسیالیسم نبود بیافزاییم. من از طریق مشهدی علی اکبر با رفقا هوشنگ، محمود و سیامک آشنا شدم. مشهدی علی اکبر مرد پنجاه و چند ساله ای بود که نگهبانی بیشه ای در جنوب غربی شهرستان بروجرد را بعهده داشت. مرد زحمتکشی که امور زندگیش از طریق روشنفکران سیاسی که به آن محل رفت و آمد داشتند می گذشت. این بیشه روبروی باغ آقای غروی، پدر رفیق عزت غروی که در ارتباط با سازمان چریک های فدایی به شهادت رسید، قرار داشت.

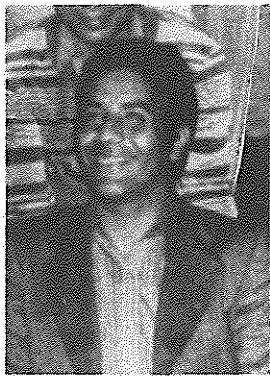
رفقا هوشنگ و محمود در تیرماه ۵۲ در این محل قرارهایشان را اجرا می کردند. علت استفاده از این محل، شناختی بود که رفیق محمود از آنجا داشت. در اواسط تیرماه توانستم با آنها رابطه برقرار کنم. وظیفه ای که من بعهده داشتم تهیه آذوقه، پوشاک و رساندن پیام هایی به رفقا در بروجرد بود. از طریق من رفیق احمد شوشتری و رفیق دیگری به گروه اعظمی وصل شد. رفیق احمد شوشتری بعد از مدت کوتاهی همکاری با رفقا، به علت مشکلات خانوادگی (او سرپرستی خانواده اش را بعهده داشت)، همکاری را قطع کرد. اما رفیق دیگری که بعد از احمد شوشتری به گروه معرفی کردم تا زمان دستگیری من ارتباط داشت و بعد از آن تا این لحظه هیچ اطلاعی از سرنوشتش ندارم.

ما تقریبا همه ی اطلاعات لازم راجع به ایجاد کمیته موقت شهرانی بروجرد را داشتیم (این کمیته در محل سابق شهرانی بوجود آمده بود و تیم های بازجویی اعزامی از تهران در آنجا مستقر شده بودند و

دستگیرشدگان گروه در آنجا بازجویی می شدند). علاوه بر این کشتی های ژاندرمری که برای ردگیری از گروه اعظمی به گشت مشغول بودند را زیر نظر داشتیم. جالب اینجاست موقعی که ماشین های گشت از چندین متری ما می گذشتند، سیامک با قهقهه های بلندی میخندید و مسخره می کرد. در چهره ی هیچ یک از رفقا نشانی از ترس و واهمه نسبت به درگیری که ممکن بود هر لحظه پیش آید، مشاهده نمی شد. و دکتر می گفت آنها ترسو تر از آنانند که حاضر به درگیر شدن با ما باشند. روحیه ها قوی و شجاعت رفا مرزی نمی شناخت. ما ضمن آنکه روزها به پاک کردن اسلحه و تمرین مشغول بودیم، بحث هایی حول این که چه باید کرد بطور جدی بین محمود و هوشنگ انجام می گرفت که من و سیامک بیشتر شنونده بودیم. موضوعات تا آنجا که بخاطر دارم بر سر این مساله بود که هوشنگ اعتقاد داشت باید با بسیج نیروهایی از روستائیان که تمایل به پیوستن دارند، جنگ پارتیزانی را ادامه داد و مطرح می کرد که با توجه به نارضایتی روستائیان از رژیم مستبد شاه، این مبارزه گسترش خواهد یافت و محمود بر این باور بود که می بایست از طریق ارتباط با شهر و پیوستن به مبارزه ای که در آن موقع وجود داشت، به مبارزه ادامه دهیم. در ادامه استدلال می کرد که تا بحال تلاش های ما جهت جذب کسانی که فکر می کردیم به ما خواهند پیوست بی نتیجه بوده است. اما چیزی که برای من خیلی جالب بود این بود که در مورد هر ساله کوچک یا بزرگ نظر من و سیامک را می پرسیدند. علیرغم اینکه در آنزمان ما نظر مستقلی نداشتیم و قادر به شرکت در این بحث ها نبودیم. این مناسبات دمکراتیک در آن شرایط سخت، همواره در خاطر من بجا مانده است و نکته آخر اینکه در آن مقطع رفیق سیامک اسدیان نظراتش بیشتر به محمود نزدیک بود تا دکتر.

دکتر اعظمی از محبوبیتی بی نظیر و گسترده در میان مردم لرستان و بویژه توده های روستائی و عشایر برخوردار بود. او لحظه آرزای محرومان غافل نبود. حیاط مطب دکتر در خرم آباد همواره مملو از روستائیان بود که از راه دور و با احساس نزدیکی و علاقه بسیار نزد "دکتر خودشان" می آمدند. پس از پیروزی انقلاب، مردم لرستان در ستایش از فرزند محبوب خود نام بیمارستان بزرگ شهر خرم آباد را "بیمارستان شهید دکتر هوشنگ اعظمی" نامگذاری کردند. اما گردانندگان جمهوری اسلامی و شخص هاشمی رفسنجانی، بعد دو سال تلاش و یکبار درگیری مسلحانه بالاخره نام بیمارستان را تغییر دادند تا همچون رژیم شاه، خاطره او را به فراموشی بسپارند. ولی علیرغم این تلاشهای پیهوده یاد و نام دکتر هوشنگ اعظمی در قلب مردم زحمتکش لرستان همواره زنده است.

سیامک اسدیان



رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) در سال ۱۳۳۴ در یکی از روستاهای خرم آباد لرستان (روستایی گرزکل از توابع بخش چغلوندی) در دامن دهقانان زحمتکش لر پرورش یافت. تحصیلات ابتدایی را در روستا و تحصیلات متوسطه خود را در شهر خرم آباد ادامه داد. در تمام مدت تحصیلش، اوقات بیکاری را به کار در روستا یا کارگری در شهرها می پرداخت و بدین طریق هر چه بیشتر زندگیش به طور عیسی با زندگی زحمتکشان پیوند خورد. در سال دوم دبیرستان کم و بیش با مسائل سیاسی آشنا شد و به دلیل خویشاوندیش با دکتر هوشنگ اعظمی به سرعت به او نزدیک شد و همکاری را با گروه دکتر اعظمی آغاز کرد. در سال ۱۳۵۳ یکی از افرادی بود که برای شروع مبارزه مسلحانه در کوه های لرستان مخفی شد. پس از وصل شدن گروه دکتر اعظمی به سازمان چریک های فدایی خلق، بدلیل قابلیت های بالای نظامیش، در بخش نظامی تشکیلات فعالیت نمود. از سال ۵۳ تا مقطع انقلاب در ده ها عملیات نظامی شرکت داشت و برخی از عملیات بسیار حساس را هدایت نمود. ترور سرهنگ زمانی که در مقطع اعتلای جنبش، مردم مشهد را به ستوه آورده بود یکی از عملیات موفق او بود که انعکاس بسیار وسیع و مثبتی روی مردم مشهد داشت. پس از انقلاب نیز فعالانه و خستگی ناپذیر با سازمان فعالیت می کرد. در مقطع انشعاب، در کنار رفقای اقلیت به فعالیت انقلابیش تداوم داد و در کردستان در عملیات نظامی علیه رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی جنگید. رفیق سیامک اسدیان یکی از اعضای برجسته نظامی و عضو رهبری سازمان چریک های فدایی خلق ایران اقلیت بود، او در حین انجام یک وظیفه سازمانی در منطقه آمل با پاسداران مرتجع جمهوری اسلامی درگیر شده و پس از چند ساعت نبرد قهرمانانه، در سن ۲۶ سالگی جاودانه شد.

یادداشتی در رابطه با "گروه چریکی لرستان اعظمی - خرم‌آبادی"

حمادشیبانی

هر چند با توجه به آشنایی شخصی میان رفقا محمود خرم‌آبادی و دکتر هوشنگ اعظمی، تردیدی نیست که این دو به طور کلی در جریان نقطه نظرات سیاسی یکدیگر قرار داشته‌اند اما تا آنجا که به موضوع حرکت در کوه برمی‌گردد گروه یا محفلی که محمود خرم‌آبادی رابط اصلی و سازمانده آن بود، تا پیش از اسفند ماه ۵۲ یعنی لو رفتن گروه و حمله رژیم به خانه خیابان کرکان که به شهادت رفیق مجتبی خرم‌آبادی و مخفی شدن برخی از رفقا از جمله محمود خرم‌آبادی منجر شد، برنامه و ایده‌ی معینی برای حرکت در کوه وجود نداشت. برعکس، برنامه‌های آموزشی علاوه بر مسائل سیاسی-تئوریک حول الزامات زندگی مخفی و مبارزه چریکی در شهر متمرکز بود و بویژه تحت تاثیر جمعیتی از نتایج حرکت سیاهکل و تجربه‌ی گروه آرمان خلق، گروه به کسترش ارتباطات روشنفکری و کارگری در شهر و مراکز کار و تجمع زحمتکشان شهری تمایل داشت. در این مقطع ارتباطات جدی 'گروه' فوق‌العاده محدود و تا حدی عملاً منحصر به دایره آشنایی‌های فامیلی و دوستی‌های سنتی بود. در عین حال هر چند عناصر اصلی تشکیل دهنده‌ی این محفل به دلیل سوابق فعالیت‌های صنفی سیاسی در جریان تجارب محافل و گروه‌های مشابه خود قرار داشت، اما بدلیل خصلت محفلی خود فاقد حفاظ‌های امنیتی یک گروه جدی مبارزاتی بود. بهمین دلیل پیش از دست زدن به هر گونه اقدام معینی در همان وضعیت جنینی خود و با نخستین یورش رژیم در روز ۱۲ اسفند ۵۲ شبکه‌ی وسیعی از روابط محفلی زیر ضرب قرار گرفت و عملاً گروه از هم پاشیده شد. رفیق محمود خرم‌آبادی بعنوان رابط و مسئول اصلی سازماندهی گروه باصراحت تمام از نیروهایی که ظرفیت و یا توان تحمل شرایط مخفی شدن بدون ارتباط سازمانی و در انتظار شرایط مساعد ماندن برای وصل شدن به جریان یا گروهی که به روشنی از آن نام برده نمی‌شد اما در مجموع حدس زده می‌شد که یک گروه پیشاهنگ مسلح با آرمان‌های کمونیستی است، را نداشتند، خواست که با توجه به شرایط پیش آمده و امکان انتقال ضربات به کسانی که دقیقاً نمی‌دانیم در چه موقعیتی از ارتباط با تشکیلات چریکی هستند لازم است که فقط یکی دو ماه خود را از چشم پلیس سیاسی مخفی نمایند. بعد از این مرحله اگر کسی دستگیر می‌شد مسئولیت خطیر در قبال اطلاعات خود از محفل ندارد. در واقع مرکز فعالیت این محفل یک محفل علنی بود که با لو رفتن محمود خرم‌آبادی اساساً از هم پاشیده می‌شد. محمود فارغ‌التحصیل مدرسه عالی جنگلداری و کارشناس مرتع بود. در همین رابطه مسئولیت یکی از بزرگترین طرح‌های بازسازی مراتع در منطقه دشت قزوین را به عهده داشت و کارگاه کشت گیاهان کویری در شاهدشت را تاسیس و سرپرستی می‌نمود. این کارگاه علاوه بر کارآموزان مهندس کشاورزی بطور متناوب از بیست تا دویست نفر

کارگر کشاورزی، مکانیک و راننده تراکتور و لودر و کارگر ساده نیاز داشت. بنابراین در کنار تعداد معینی از کارگران محلی یعنی روستائیان دشت قزوین و جنوب کرج همیشه این امکان که تعدادی از روشنفکران و جوانان آشنا را موقتاً استخدام کرده و عبارتی، در عین حال، زمینه تقویت روابط محفل سیاسی خودجوش آن دوره‌ی ما را فراهم آورد، وجود داشت. در این میان و از کانال رفیق توکل اسدیان نوجوان صمیمی و پرشوری چون سیامک که دبیرستان را رها کرده بود به کارگاه آمد و ماندگار شد بعدها یعنی بعد از ضربه‌ی ۱۲ اسفند بدلیل آنکه نامش در لیست کارگران این کارگاه بود مخفی شد و در تابستان ۵۲ همراه رفقا هوشنگ اعظمی و محمود خرم‌آبادی به کوه رفت.

بهر حال از روز ۱۲ اسفند یعنی دو ساعت بعد از ضربه‌ی خانه خیابان کرکان که محمود خرم‌آبادی مستقیماً مرا در جریان این ضربه قرار داد و تصمیم گرفته شد که من مخفی شوم و با امید اجرای یک قرار اصلی و یک قرار احتیاطی از محمود جدا شدم نمی‌دانم مسیر رفیق محمود به چه شکلی با رفیق هوشنگ اعظمی گره خورد. ما ظهر همان روز آخرین قرار خود را اجرا کردیم و از یکدیگر جدا شدیم. شب همان روز من با قطار از قم به طرف اهواز می‌رفتم. بین راه وقتی از درود گذشتیم من در حال رفتن از این سر به آن سر قطار و گردش در واکن‌ها برای آخرین بار محمود را در حالی که کسی تغییر قیافه داده بود در یکی از واکن‌های درجه یک دیدم. او با اشاره از من خواست که آشنایی ندهم. در واقع هر دو ما فهمیده بودیم که مسیر واحدی را انتخاب کرده ایم. من به واکن برگشتم و فکر می‌کردم اگر او لازم بداند می‌تواند مرا پیدا کند. هر چه نشستم از او خبری نشد. از اندیشم که گذشتیم، طاقت نیاوردم و می‌خواستم هر طور شده او را متوجه کنم که می‌خواهم با او صحبت کنم. اما متوجه شدم که او در یکی از ایستگاه‌های بین راه قطار را ترک کرده است.

بعدها خبردار شدم که او خود را به خرم‌آباد رسانده و همراه هوشنگ به کوه رفته‌اند و نیز این خبر در سازمان پخش شد که رفقا محمود خرم‌آبادی و هوشنگ اعظمی وقتی می‌توانند با انکا به رابطه‌ای که از طریق رفقا تورج اشتری و حسن سعادت و تحت نظارت رفیق جعفری، با سازمان برقرار می‌کنند از محاصره‌ی قطعی رژیم نجات یافته به یکی از پایگاه‌های سازمان منتقل می‌شوند.

گفته می‌شد که میان دو رفیق بر سر درستی یا نادرستی ادامه حرکت در کوه اختلاف نظر جدی از همان آغاز وجود داشته است. رفیق محمود معتقد بود که تجربه‌ی عدم موفقیت حرکت و ناممکن بودن بقای گروه از همان مرحله اول نشانه‌ی عدم وجود زمینه لازم برای جذب پشتیبانی مردم از حرکت است، در حالی که رفیق اعظمی برعکس معتقد بوده است که گروه از طریق اعلام موجودیت خود زمینه‌های امیدبخشی را در مردم بوجود آورده که علی‌رغم تکن‌های نابودکننده و حتی شکست اولیه، باید به تدارک تجدید حضور در منطقه دست زد. در این مباحثات رهبری سازمان نیز نظرات رفیق محمود را تأیید می‌کند. رفیق هوشنگ بر مواضع خود تا آنجا

مصمم بود که بالاخره بعد از چند ماه تصمیم می‌گیرد به تهایی از سازمان جدا شده و ایده‌های خویش را دنبال کند. تأکید می‌شد که او حتی در هیچ یک از قرارهای احتیاطی که در صورت تغییر نظر و یا مواجه شدن با نیازی می‌توانست دوباره به سازمان وصل شود، حاضر نشده است. از این به بعد هیچ کس از هوشنگ خبری ندارد. شایع شده بود که به عراق و از آنجا به فلسطین رفته است. بهمین دلیل از رفقای خارج خواسته شده بود تا دنبال این مساله را بگیرند. با توجه به روابط سازمان و مجاهدین با فلسطینی‌ها و عراق، تقریباً هر ایرانی که گذرش به اردوگاه‌ها و پایگاه‌های فلسطینی می‌افتاد، قابل ردیابی بود. عراقی‌ها نیز در پاسخ به درخواست ما برای تحقیق پیرامون اینکه آیا کسی با مشخصات دکتر اعظمی از مرز گذشته است یا نه، قطعاً جواب منفی داده و در این زمینه، گزارشات حوادث مرزی پراکنده را مورد بررسی قرار داده بودند و از جمله عکس و مشخصات یک جسد را که با هویت نامعلوم دفن شده بود در اختیار ما قرار دادند که مطلقاً با اطلاعات ما درباره دکتر اعظمی خوانایی نداشت. معمای بزرگ سرنوشت دکتر همچنان برای من باقی بود.

که در کنار چند مورد دیگر از جمله بی‌خبری از سرنوشت رفقا محمود خرم‌آبادی، حسن سعادت و تورج اشتری مرا آزار می‌داد.

در مورد محمود رفیق رضا غبرایی که مسئولیت بازسازی ارتباطات خارج و داخل سازمان بعد از ضربات ۵۵ را داشت در نخستین دیداری که با من داشت، ضمن رساندن پیام‌هایی از رفیق قاسم سیادتی، از کشته شدن رفیق محمود در جریان لو رفتن پایگاه آمل و در جریان انفجار صندوق صفر (صندوق اسناد درجه بندی شده‌ی موجود در پایگاه) خبر داد. سازمان ما خبر را منتشر نکرده بود. عکس حسن سعادت نیز در حالی که با دست شکسته بر روی صندلی‌های دسته دار معروف کمیته مشترک در حال بازجویی شدن بود بعد از قیام بدست آمد و شکی نیست که زیر شکنجه کشته شده است.

در اسفند سال ۵۷ وقتی فهمیدم که جلالی یکی از بازجویان ساواک که از مسئولان پرونده‌ها رفقای سازمان بود در بازداشت ستاد سازمان قرار دارد نزد او رفتم و بدون آنکه خودم را معرفی کنم از او درباره چهار نفر تورج اشتری، محمود خرم‌آبادی، هوشنگ اعظمی و خودم سوال کردم. پاسخ وی چنین بود:

'تا جایی که من اطلاع دارم سراغ هوشنگ اعظمی و محمود اخوان را از فلسطینی‌ها بگیرند. تورج اشتری و محمود خرم‌آبادی را از سازمان!'

لازم به تذکر است که در صحبت‌هایی که با رفیق اسکندر (سیامک اسدیان) بعد از قیام پیرامون سرنوشت رفقا داشتم، موضوعات فوق را تأیید کرد و از جمله موضوع اختلاف نظر بین رفقا هوشنگ و محمود را که از اولین بررسی حرکت گروه و در کوه بروز کرده بود، مورد تأکید قرار داد. رفیق اسکندر در اکثر این مباحثات هم نظر رفیق محمود بود.

جبهه ساندینیست ها و انشعاب

پلاتنرم "برای یک اکثریت ساندینیستی"

این پلاتنرم توسط 'سرجیورامیرز، معاون رئیس جمهور اسبق' دانیل اورتگا، به کنگره ارائه شد. شخصیت های مختلفی از درون جبهه ساندینیست ها نیز از این پلاتنرم پشتیبانی کردند.

این جریان، جناح 'مدرنیست' و 'رفرمیست' ساندینیست ها شناخته می شود. ساندینیست ها تنها جریان چپ هستند. که به قول رامیرز، همراه با کمونیست های کوبا در قاره امریکای از طریق مسلحانه قدرت را کسب کردند.

به نظر رامیرز امروزه چپ امریکای لاتین در مقابل دو انتخاب قرار دارد: 'مدرنیسم' یا 'ارتدوکس'. به عبارت دیگر تبدیل شدن به یک نیروی سیاسی زنده یا بسته ماندن در 'اشکال قدیمی'. این بحث امروز در تمامی احزاب چپ امریکای لاتین جریان دارد چون بحث های درونی FNLN جبهه فارابوندو مارتی السالوادور، PRD مکزیک جبهه گسترده اروگوئه یا حزب کارگر برزیل.

برای این پلاتنرم، جبهه ساندینیست ها نسبت به بحران کنونی جامعه نیکاراگوئه بی توجه نیست. جبهه باید یک حزب باز با تشکیلات، منعطف و دمکراتیک باشد. در حالی که پلاتنرم 'چپ دمکراتیک' ساختار تشکیلاتی را بر پایه اعضا و فعال و هواداران طراحی می کند، در پلاتنرم رامیرز تنها یک نوع عضو پیشنهاد می شود، عضو فعال، رامیرز با تاکید بر احترام به مالکیت خصوصی به هر شکلی که باشد می گوید: 'این واقعیت است که دکم همه چیز تحت کنترل دولت، عملا کار نکرد. ولی آن کسی هم که می گوید همه چیز باید خصوصی شود نیز نمی تواند خود را تحمیل کند'.

به نظر رامیرز تحول در حزب 'جبهه ساندینیست ها' باید با کنار گذاشتن روش رهبری عمودی، رها کردن ایده حزب پیشرو و ضدامپریالیست همراه باشد. در عین حال رامیرز تمامی روش های خشونت آمیز را که نه تنها کارگیری اسلحه را شامل می شود بلکه حتی اقداماتی مثل اعتصاب، اشغال، ... که به درگیری های خشونت آمیز منتهی خواهد شد را نیز محکوم می کند.

از این زاویه به نظر اورتگا، پیشنهاد رامیرز، شالوده های انقلابی جبهه ساندینیست ها را از قالب تهی می کند.

تصمیمات کنگره

بطور خلاصه، تصمیمات کنگره که بر پایه پلاتنرم 'چپ دمکراتیک' که اکثریت آرا را کسب کرد. بنا شده اند، عبارتند از:

- جبهه ساندینیست ها مخالف بازگشت 'سوموزایسم' در جامعه است.
- حکومت باید بر علیه بوروکراسی، فساد و ... مبارزه کند.
- جبهه ساندینیست ها خواهان غیرمتمرکز شدن دولت و خودمختار شدن شهرداری ها هستند.
- مبارزه برای احترام به قانون اساسی و ساختارهای دمکراتیک.
- مبارزه برای یک استراتژی شفاف در اپوزیسیون، علیه هرگونه سیاست فقیرتر کردن مردم.
- دولت باید از تمرکز ثروت در چنگ اقلیتی از جامعه جلوگیری کرده و از منافع ملی در قبال هجوم سرمایه های خارجی دفاع کند.
- دولت نباید شرایطی را که به درگیری و خشونت در جامعه کشیده شود ایجاد کند.

تقریباً دوازده سال پس از سقوط 'سوموزا' جبهه ساندینیست آزادی بخش ملی نیکاراگوئه، از طریق انتخابات آزاد، در سال ۱۹۹۰) قدرت را از دست داد. این شکست آغاز یک سری درگیری های درونی، انشعابات و نهایتاً جستجو برای یافتن یک هویت جدید برای جبهه بود.

تحولات جهانی بویژه تحولات اردوگاه سوسیالیسم در نیکاراگوئه همچون تمامی دیگر نقاط جهان به ویژه امریکای لاتین تاثیر خود را گذاشت جبهه ساندینیست ها نیز می بایست در استراتژی و تاکتیک های مبارزه و در دک خود از کایتالیسم، سوسیالیسم، جنگ مسلحانه، ... بازنگری می کرد.

در سال ۱۹۹۲ 'دانیل اورتگا، دبیرکل جبهه در مصاحبه ای گفته بود 'در نیکاراگوئه، ما راه سوسیالیسم را با تفاوت هایی با کشورهای اروپایی شرقی یا کوبا پیشنهاد نمودیم ولی ما هم همان هدف انقلاب اکبر را دنبال می کردیم. فروپاشی دولت های اروپای شرقی، ایده براندازی هرگونه استثمار انسان از انسان را از بین نمی برد. مسئله یافتن یک راه حل جدید اخلاقی نیست'.

به نظر دانیل اورتگا مسئله، مقاومت در مقابل سیاست لئولیبیرالی در کوتاه مدت و یافتن آلترناتیو در بلندمدت است.

کنگره فوق العاده

در جریان کنگره فوق العاده در ماه ۱۹۹۴، جبهه ساندینیست ها، تصمیم به کسب قدرت از طریق انتخابات در سال ۱۹۹۶ گرفت. شش سال حکومت درست راستی ها، همراه بود با افزایش بیکاری، تورم، بیسوادی و فقر بیشتر. در جریان این کنگره، رهبران جبهه، ۳ جریان تقسیم شده بودند. دانیل اورتگا با پلاتنرم 'چپ دمکراتیک'، معاون رئیس جمهور اسبق نیکاراگوئه 'سرجیو رامیرز' با پلاتنرم 'برای یک اکثریت ساندینیستی' و جریان سومی که در میان این دو قرار داشت، با هدف آشنی ملی در جبهه که توسط مسئول روابط عمومی خارجی جبهه 'هانری روئینز' پلاتنرم خود را ارائه کرده بود.

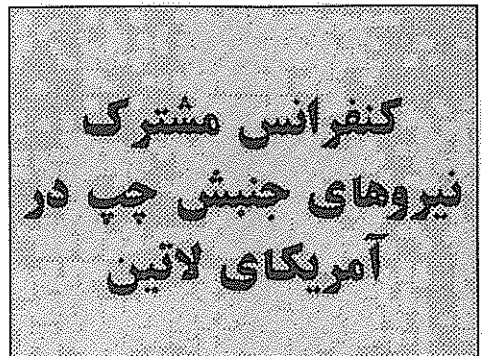
هر سه پلاتنرم نقاط مشترک بسیاری داشتند: کسب قدرت، محکوم کردن اتهام فساد در جبهه، رد مشی مسلحانه به عنوان راه حل کسب قدرت، تاکید بر امتیازات اجتماعی کسب شده پس از کسب سوموزا، اختلافات بیشتر حول استراتژی هر پلاتنرم بود.

پلاتنرم "چپ دمکراتیک"

پلاتنرم ارائه شده توسط دانیل اورتگا، ویژه گی های انقلاب ساندینیست ها و خواست آن در مورد ساختمان تدریجی سوسیالیسمی انسانی را حفظ کرده است. پلاتنرم لزوم همراهی یک دولت قانونی با دمکراسی اقتصادی و همراهی ارگان های مردمی که در جریان انقلاب ساندینیست ها ساخته شده بود تاکید می کرد. این پلاتنرم سیاست لیبرالی و لئولیبیرالی را محکوم می کرد و بیشترین اولویت را به مقابله با بیکاری و فقر در کشور می داد.

در مورد مسئله مالکیت که از زمان انقلاب در سال ۱۹۷۹ محور اصلی مباحث بود، پلاتنرم بر احترام جبهه ساندینیست ها به مالکیت خصوصی تاکید داشت. ضمن آن که بر وجود بخش دولتی نیز اصرار می کرد. املاک کسانی که پس از سقوط سوموزا کشور را ترک کردند، پس از این مصادره نمی شود. همچنین پلاتنرم بر احترام به حقوق بشر و رعایت آن توسط ارتش و پلیس، و همچنین به انتخابات آزاد، تفکیک قوا، حاکمیت ملی و استقلال تاکید می نمود.

مصاحبه با ژانت آبل درباره ی



مترجم: ناهید

اشاره:

تشکل های مختلف چپ آمریکای لاتین نخستین بار در سال ۱۹۹۰ به دعوت و همت حزب کارگران برزیل در سانویولو گرد هم آمدند. محصول این گردهم آیی تهیه یک پلانفرم مشترک مبارزاتی بود. آنان یکسال بعد دومین نشست خود را در مکزیک و نشست های بعدی را به ترتیب در هاوانا و اروکوئه و آخرین نشست را در سال ۱۹۹۶ در السالوادور برگزار نمودند. در گردهم آیی اخیر بیش از ۲۰۰ نماینده از طرف جریان های مختلف از جمله ۵۲ سازمان عضو "کنفرانس سانویولو" مشارکت داشتند. بعلاوه ۴۴ نفر نیز به نمایندگی از طرف سازمان های چپ آمریکای شمالی، اروپا، آسیا و آفریقا، به عنوان ناظر به این همایش دعوت شده بودند.

خانم ژانت آبل که به عنوان ناظر از طرف گروه فرانسوی موسوم به "لیگ کمونیست انقلابی" به نشست یاد شده دعوت شده بود، در مصاحبه با مجله ی "اینپراکور" شماره ۴۰۶ برداشت های خویش از این کنفرانس را تشریح می کند.

ترجمه این مصاحبه از نظر خوانندگان اتحادکار می گذرد.

س: چهار سال از امضای قرارداد صلح (ژانویه ۹۲) در مکزیک می گذرد. "جبهه رهایی بخش فاراباندومارتی" نشست خود را در السالوادور برگزار می کند. اوضاع این کشور به نظر شما چگونه است؟

ج: وضع در این کشور کاملاً بحرانی است. حاکمیت نوع تازه ای در حال شکل گرفتن است. طرفداران "دو آپیسون" بار دیگر سربرآوردند. آنها تهدیدهای خود را علیه فعالین سیاسی و روزنامه نگاران از سر گرفته اند. به همین دلیل فضای کنفرانس تحت تاثیر مباحثات نمایندگان سازمان های سیاسی آمریکایی لاتین پیرامون ناامنی های موجود و بحران ناشی از آن قرار داشت. مثلاً همگان بر سر این موضوع اتفاق نظر داشتند که به رغم پیروزی های بدست آمده، دموکراسی در مخاطره قرار دارد. به ویژه این خطر در السالوادور جدی است. در آنجا نهادهای

دولتی و ارکان های قضایی همچنان دست نخورده باقی مانده و وعده و وعیدهای مندرج در قرارداد صلح ژانویه ۱۹۹۲ به اجرا درنیامده و همان طور روی کاغذ مانده است. البته در این وضعیت دشوار اجتماعی دهقانان وابسته به جبهه رهایی بخش ملی (فاراباندو مارتی) یعنی زنان و مردان مبارز قدیمی بی نصیب نمانده اند آنها کمرشان زیر بار بازپرداخت وام هایی که دولت در مقابل واگذاری زمین متعهد به پرداخت شان کرده است خرد شده است. بدتر از این وضعیت کسانی است که به رغم پرداخت اقساط هنوز هیچ زمینی رسماً در اختیارشان قرار نگرفته است.

از طرف دیگر جبهه ی خشونت کرای نولیبیرال ها، رعب و وحشت عمومی را به طور سازمان یافته ای هر روز بیشتر گسترش می دهد. دولت هم با سکوت خود در مقابل فعالیت های جدید گروه های تروریستی عملاً دست آنها را باز گذاشته است. اما با وجود این فضای تهدیدآمیز و اوضاع بی ثبات، کنفرانس در میان استقبال باشکوه بیش از ده هزار زن و مرد طرفدار جبهه فاراباندو مارتی افتتاح شد.

از بحث های مختلف می توان نتیجه گیری کرد که با توجه به آمار بالای کشته شدگان و حجم عظیم خسارت ها، ۱۲ سال جنگ داخلی، بدبختی و رنج فراوانی را برای مردم این کشور بجای گذاشته است. با این همه از آنجا که جبهه در کنار مردم و به خاطر آنها جنگیده است هم چنین به عنوان نماینده آنها است و مورد اعتمادشان قرار دارد.

س: برداشت های شما از این کنفرانس چه بود؟

ج: در این شش جلسه دو تجزیه و تحلیل مشخص ارائه گردید.

اول اینکه سوسیال دمکرات ها خواهان یک دولت مدرن و دمکراتیک هستند، که در آن از اقتصاد بازار آزاد و مالکیت خصوصی دفاع گردد و تکامل اجتماعی در این رابطه به مسیر خود ادامه دهد. این نظریه از طرف طرفداران سوسیال دمکراسی یعنی سازمان های برزیلی (حزب کارگران) و مکزیکی (حزب پ.ا.ر.د) و بخشی از جبهه "فاراباندو مارتی" ارائه می گردید و آنها ابراز می نمودند که در شرایط بحران اقتصادی اجتماعی موجود به عنوان موضوعی اساسی باید به آن پرداخت.

تجزیه و تحلیل دوم توسط رهبر حزب کمونیست السالوادور (شفیق هاندال) و حزب کمونیست کوبا قرائت گردید که در آن تصویری از یک مدل سوسیالیستی جدید برای چین و ویتنام و لائوس و کره شمالی و کوبا نشان داده می شود.

در هر حال این دو نظر کاملاً متضاد و متفاوت باعث گردید که کنفرانس نتواند یک نتیجه گیری کلی و واحد بیرون دهد و بحث ها همانگونه باز باقی ماندند. در هر حال آنچه که مدارک پایانی مقاله های نشست پایانی نشان داد اینکه چپ های آمریکای لاتین دارای استراتژی مشخصی نمی باشند بلکه آنها تحت تاثیر خشونت لیبرال های نو و هژمونی آمریکای شمالی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی عقب نشینی نموده و خلع سلاح گردیده اند، صرف نظر از بحران هایی که درون خود آنها وجود دارد.

آن چیزی که در مدت این گردهمایی و نشست ها کاملاً بی نظیر و چشم گیر بود فعال بودن بحث ها پیرامون مسائلی که طرح گردید و قطعنامه هایی که بیرون داده شده که به طور مشخصی حول مسئله زنان، محیط زیست، مسائل اجتماعی و فرهنگی دور می زد.

بخاطر همین بحث های فعال است که این کنفرانس و نشست های آن به یک موضوع مهم در سطح قاره تبدیل گردیده و وسیله ای است برای اتحاد و همبستگی و پیشرفت این قاره.

س: آیا کنفرانس بر روی مسئله مرکزیت و رهبری آن دچار مشکلی اساسی نگردید؟

ج: گروه هایی که بر روی مسائل مختلف کنفرانس کار می کردند برای مدت ۲ سال مرکزیتی تشکیل دادند که مرکز آن و محل نشست آن در سانویولوی السالوادور می باشد. و وجود این مرکزیت و محل از آنجا مهم است که می تواند کار و برنامه های این نشست ها را سریع تر نموده و این امکان را فراهم سازد که مسائل بهتر جمع بندی گشته و به اطلاع بقیه رسانده شود.

س: برای چه این نشست همزمان با جلسه زاپاتیست ها که آنهم درون این قاره انجام می گیرد برگزار شد. آیا جنبش زاپاتیست ها برای چپ های آمریکای لاتین یک رقیب است؟

ج: نه، بلکه این زاپاتیست ها بودند که تصمیم گرفتند که همزمان با ما جلسه خود را برگزار نمایند. ما تاریخ برگزاری این نشست را از مدت ها قبل تعیین کرده بودیم از طرف دیگر از آنجا که "چیاپاس" فقط چند کیلومتر با "سان سالوادور" فاصله دارد به لحاظ مسائل امنیتی و حمل و نقل کاملاً ناممکن بود بتوان در هر دو کنفرانس شرکت نمود. از همه مهمتر آنچه باعث ناراحتی می شود اینکه در تمام مدت کنفرانس هیچ سخن رانی حرفی راجع به زاپاتیست ها نزد. البته چه در افتتاحیه و چه در نطق پایانی کنفرانس با آن ها اعلام همبستگی می شود و تازه بعد از نطق پایانی کنفرانس، آقای شفیق هاندال اعلام نمود که چند نماینده از طرف نشست به شهر "چیاپاس" و به جلسه زاپاتیست ها فرستاده شده اند. و این خود نشان دهنده اختلاف نظرهای مختلف در کنفرانس می باشد.

سازمان هایی که در این کنفرانس شرکت کرده اند در مقابل سازمان زاپاتیست ها کاملاً انتقادی برخورد می کنند که چرا آنها جلسه خود را هم زمان با جلسه ما انجام داده اند از طرف دیگر برخی از رهبران سازمان های مسلح کاملاً انتقادات اساسی به این سازمان دادند.

س: آیا این کنفرانس برای کوبا پیام بخصوصی فرستاد؟

ج: نه این کنفرانس برای کوبا قطعنامه بخصوصی نداشت اما در تمام مدارک کنفرانس، چه در توضیحات

و طبیعی سعی کرده که کشاورزی از خطر متدهای مختلف تولیدی خطرزا بدور بوده و تولید مثل حیوانات در مقابل متدهای مختلف ژنتیکی محفوظ گردیده و با اختار به صاحبان تکنولوژی از آنها خواسته شود مسائل محیط زیست را رعایت نمایند.

۷- تغییرات ژنتیکی در دانه های گیاهی می بایست کنترل گردیده و سیستم آن بگونه ای گسترش داده شود تا بتوان از خطرهایی که سلامتی جامعه و انسان ها را به خطر می اندازد جلوگیری نمود.

۸- می بایست فعالیت های مختلف تکامل روشهای تولید در آمریکای لاتین به نفع محیط زیست امتحان گردیده تا بتوان از عواقب مخرب بعدی جلوگیری نمود.

۹- هرگونه اقدامی که در زندگی طبیعی انسان ها و اقتصاد طبیعی ناحیه ای و تغییرات به خصوص ارکانیک را در نباتات و موجودات زنده به وجود می آورد می بایست از آن جلوگیری گردد.

۱۰- قوانینی را که دولت های آمریکای لاتین برای خصوصی کردن منابع طبیعی وضع کرده اند می بایست محکوم و ملغی کرد.

۱۱- تحقیقات علمی و تکنیکی متقابل بین کشورها می بایست به عنوان یک مجموعه بین المللی انجام پذیرد و سعی شود آنترانیتیوری با استفاده از تجربه کشورهای مختلف بخصوص کوبا بدست آید.

"قطعنامه درباره محیط زیست نتیجه کار یکی از کمیسیون های کنفرانس"

۱- مدل لیبرالی نو اثرات مخربی بر روی زندگی حیوانات و نباتات و انسان های این قاره دارد.

۲- مقوله ی مهم مشکل محیط زیست می بایست جز خودآگاهی انسان ها در این قاره گردد و احزاب سیاسی و اعضای سازمان های چپ و بخصوص این کنفرانس از وظائف اصلی شان می باشد در راه تقویت این خودآگاهی تلاش نمایند.

۲- تقویت و رشد سلاح های مخرب نظامی نابودکننده محیط زیست و ملت ها بوده و جلوگیری خواهد نمود از تلاش های ممکن برای حفظ محیط زیست.

۴- کوبا تلاش در ساختمان یک جامعه را دارد که در آن قوانین مشخصی برای محافظت از محیط زیست در رابطه با تکنولوژی و صنعت و کشاورزی به اجرا در آمده و در آن تمام احاد جامعه با خودآگاهی کامل به اجرای آن می پردازند.

۵- می بایست یک استراتژی بین المللی در رابطه با محیط زیست به وجود آمده و در رابطه با آن تلاش شود مسائل اجتماعی و اقتصادی از طرف دولت ها و ملت ها مورد توجه قرار گیرد.

۶- مواد اولیه غذایی انسانی می بایست از خطرهای کوناگون محفوظ گردیده و با متدهای قدیمی و سنتی

پایانی و یا در تمام بحث ها و توضیحات در تمام زمینه ها قانون تشدید محاصره اقتصادی کوبا، موسوم به "هلمز- بورتن" محکوم شد و در تمام نتیجه گیری های این کنفرانس با کوبا اعلام همبستگی گردید. همین طور بخاطر رفم اقتصادی که در آنجا انجام می گیرد جلسه همبستگی خود را ابراز نمود. روی این مسئله اختلاف نظر مهمی وجود نداشت.

س: این کنفرانس در رابطه با فعالیتش در رابطه با اروپا چه تصمیماتی اتخاذ کرد؟

ج: کنفرانس در پلاتنفرم خود تصمیم گرفت که فعالیت هایش را در رابطه با اروپا گسترش دهد. به اضافه پیشنهاد شده است که در سال ۱۹۹۷ در کنفرانس آمریکای لاتین که در برزیل برگزار خواهد شد و در کنفرانسی که در آمریکای شمالی و ایالت متحده آمریکا برگزار می گردد با احزاب چپ کشورهای اروپایی تماس برقرار شود. در ضمن کمیسیونی در "سان سالوادور" تشکیل گردید که وظیفه این کمیسیون دیالوگ با احزاب چپ اروپا بوده و به وجود آوردن رابطه بین اروپا و آمریکای لاتین است. ما سعی خواهیم نمود در ابتدا جلسه ای را که در نیمه اول سال ۱۹۹۷ در بروکسل انجام می پذیرد در مدنظر داشته باشیم.

سازندینیست' برگزیده شد و بدین ترتیب انشعاب رسمیت یافت. چهره های برجسته ای چون کارلوس چامورد' سردبیر روزنامه باریکاد، آرنستو کاردینال' وزیر سابق فرهنگ، گونیز کاربون' مسئول سابق جوانان سازندینیست و از فرماندهان انقلاب که چهره های شناخته شده انقلاب سازندینیست ها بودند، به این حزب جدید پیوستند یا از آن حمایت کردند.

علیرغم حمایت این اشخاص سرشناس، حرکت نوسازی سازندینیست' نتوانست در بین بدنه جبهه و مردم و به ویژه هواداران نفوذ چندانی بیابد و بر طبق آمارگیری های موجود حداکثر ۲ تا ۳ درصد آرا را در انتخابات آینده پارلمان نیکاراگوئه کسب خواهد کرد.

(لازم به یادآوری است که، درانتخاباتی که دراکتبر ۱۹۹۶ برگزار گردید و تخلفات انجام گرفته در آن مورد اعتراض قرار گرفت، کاندیدای "ائتلاف لیبرال ها" باحدود ۵۰ درصد آرا پیروز شد و به عنوان رئیس جمهوری جایگزین خانم چامورا گردید. دانیل اورتگا، کاندیدای جبهه سازندینیست ها، نزدیک به ۴۰ درصد آرای را کسب کرد.)

جبهه باید کلیه مایملک خود را به رهبری ملی اعلام کند. همچنین کنگره بر ویژگی حزب پیشرو جبهه سازندینیست ها تاکید کرد.

در جریان انتخابات، رامیرز آرا لازم را برای انتخاب مجدد در کمیته ملی بدست نیارود. اگرچه برخی از همفکران وی رای آوردند. در بین نمایندگان مجمع سازندینیست ها ۷۸ درصد از جناح اورتگا و ۲۲ درصد از جناح رامیرز انتخاب شدند.

انشعاب

در جریان کنگره انشعابی صورت نگرفت. رامیرز رهبر گروه نمایندگان مجلس سازندینیست ها طرح پیشنهادی جدیدی مبنی بر تغییر قانون اساسی را به مجلس نیکاراگوئه ارائه کرد. مجمع سازندینیست ها، با این طرح مخالفت کرد و تصمیم گرفت که رامیرز را از رهبری گروه پارلمانی خلع و اورتگا را به جای وی برگزیند.

اکثریت نمایندگان پارلمانی سازندینیست از رامیرز پشتیبانی کرده و 'دورا ماریا تلز' را به رهبری گروه پارلمانی برگزیدند. این تصمیم توسط مجمع سازندینیست ها رد شد. بدین ترتیب در مجلس نیکاراگوئه، اکثریت نمایندگان سازندینیست با حفظ نام 'سازندینیست' یک گروه پارلمانی تشکیل داد و اقلیت نمایندگان با رهبری اورتگا، یک گروه آزاد را شکل دادند. در ماه مه ۱۹۹۵ رامیرز به رهبری یک حزب جدید با نام 'حرکت نوسازی

بقیه از صفحه ۲۰

جبهه سازندینیست ها

- دموکراسی اقتصادی منبع ثبات و پیشرفت است. - مبارزه برای دموکراتیزه کردن دولت و نهادهای اجتماعی، هدف دائمی جبهه سازندینیست ها است. - انتخابات تنها راه برای دستیابی به قدرت است. خشونت قابل توجیه نیست.

در رابطه با اعضا جبهه، پذیرش اساسنامه و برنامه سیاسی الزامی است. سند نهایی بر تغییرات جامعه در فاصله ده سال تاکید داشته و جامعه نیکاراگوئه را یک جامعه پلورالیست می شناسد. از این رو جبهه هدف خود را همکاری با تمامی بخش های اجتماعی- اقتصادی قرار داده است با توجه به اولویت طبقات محروم جامعه.

جبهه سازندینیست ها باید قبل از هر چیز آینه تمام نمای جامعه نیکاراگوئه باشد. حزبی متشکل از طبقات گوناگون با هدف تسخیر انقلابی قدرت که برای تغییر دموکراتیک جامعه مبارزه می کند. در شرایط کنونی کار در میان بخش دهقانی از اهمیت سیاسی ویژه ای برخوردار است.

کنگره در پایان دانیل اورتگا را به سمت دبیرکل انتخاب کرد. کنگره بعدی در فاصله سه سال تشکیل خواهد شد. و تصمیم گرفته شد که در کلیه ارکان های رهبری و تصمیم گیری جبهه حداقل ۳۰ درصد زنان و ده درصد جوانان مشارکت داشته باشند. همچنین کلیه اعضا رهبری

توپاک آمارو

برای شناخت بیشتر از تحولات سیاسی در پرو و بویژه جایگاه توپاک آمارو بخش هایی از دو مقاله را از نشریه آلمانی زبان 'زندۀ باد کوبا' (شماره ۲ آوریل ۹۷) انتخاب کرده ایم. یکی از آنها مصاحبه ای است با 'جولیو رلدان' اندیشمند سیاسی پرویی که کتاب های زیادی در مورد وضعیت سیاسی کشورش به رشته تحریر درآورده و از سه سال پیش عنوان پناهنده سیاسی در آلمان زندگی می کند و مطلب دیگر نوشته 'پتر نوواک' می باشد.

بازگشت توپاک آمارو ها

پتر نوواک

دوره مبارزات چریکی به نظر می رسد که در قاره آمریکا به پایان رسیده باشد. جنبش قدرتمند چریکی کواتمالا با امضای قرارداد صلح با حکومت مبارزات چریکی خود را متوقف کرده است و آنچه در نیکاراگوئه گذشت نیز نشان داد که ساندنیست ها شیوه دیگری را برای مبارزه انتخاب کرده اند. در جنوب مکزیک در استان چیاپاس نیز اگرچه جنگ مسلحانه جریان دارد اما مبارزه با مضمون جنگ چریکی که چه گوآرا طرح می کرد در دستور کار انقلابیون قرار نکرده است.

اما توپاک آمارو چیست؟

آنها را می توان بخشی از جنبش چریکی چپ در قاره آمریکا بحساب آورد که به طور مشخص از دهه ۶۰ با جنبشی که از انقلاب کوبا و جنگ های چریکی چه گوآرا الهام می گرفت نزدیکی دارد. جنبشی که با مبارزات خود بورژوازی خودی را تحت فشار قرار می داد تا در کنار سیاست خارجی احزاب سنتی و اتحاد شوروی مبارزه با سیستم سرمایه داری را پیش ببرد. در حالی که در بسیاری از کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی، گروه های چریکی در اوایل دهه ۶۰ بنیانگذاری شدند اما تاریخ پیدایش توپاک آمارو به ۱۹۸۴ برمی گردد. بررسی این امر مشخصا به تاریخ پرو برمی گردد. در پایان دهه ۶۰ قدرت سیاسی در پرو به دست نظامیان افتاد که گرایش چپ ملی داشتند. به تقسیم زمین های بزرگ مبادرت کرده و نشانه هایی از آنچه که در کوبا گذشته بود را می توانستی شاهد باشی. بعد از به قدرت رسیدن 'ریدر' ضد کمونیست اگرچه فشار بر نیروهای اپوزیسیون تدریجا آغاز شد اما به هیچ وجه قابل مقایسه با دیکتاتوری های شیلی و آرژانتین نبود. اقتصاد سرمایه داری پرو را در سال های اخیر در تسخیر کامل خود درآورده است.

در پایان دهه هشتاد یک جنبش قدرتمند توده ای توانست نظامیان را به پادگان ها برگرداند این دوره سرآغاز اختلافات و درگیری های گسترده چپ پیرامون چگونگی رسیدن به سوسیالیسم بود. اختلافاتی که حدودا ۱۰-۱۵ سال قبل در دیگر کشورهای قاره رخ داده بود.

با بکارگیری شیوه های صلح آمیز و قانونی در مبارزات انتخاباتی توسط 'اتحاد چپ'، بسیاری از پست های شهرداری ها بدست چپ ها افتاد که این امر نشان از قدرت یابی چپ ها در صحنه سیاست می

داد. در سال ۱۹۸۰ راه درخشان که جنبشی مائونیستی بود و بازوی مسلح حزب کمونیستی مائونیستی پرو را تشکیل می داد اعلام جنگ مسلحانه توده ای نمود.

در سال ۱۹۸۴، توپاک آمارو با وحدت دو گروه چپ انقلابی بنیانگذاری شد و خیلی سریع خود را تسلیح نمود. اعضای توپاک آمارو در تشکل های علفی کارگری، دهقانی و دانشجویی مبارزات خود را پیش می بردند و عملیات نظامی آنها در سال ۱۹۸۸ با ربودن فرمانده نیروی هوایی پرو آغاز شد. آنها در مقابل آزادی ژنرال خواهان توزیع مواد غذایی و پوشاک در مناطق فقیرنشین شده بودند.

توپاک آمارو خود را صرفا در رابطه با عملیات نظامی محدود نکرده بود بلکه برای یک پلاتفرم سیاسی قانونی نیز با دیگر نیروها مذاکره می کرد.

در فوریه ۱۹۸۹ با دستگیری 'پلی' رهبر توپاک آمارو، ضربه سنگینی به این سازمان وارد آمد. در سال ۱۹۹۰، 'پلی' همراه با ۴۶ نفر از همزمانش توانست از تونلی به طول ۳۰۰ متر که با کمک کارگران معدن حفر شده بود از زندان بگریزد. اما آزادی برای او دو سال بیشتر طول نکشید. و بار دیگر دستگیر گردید. پیش از او نفر دوم سازمان نیز بازداشت شده بود و یک مرکز کامپیوتری سازمان نیز بدست پلیس افتاده بود. با مجموعه اطلاعاتی که پلیس از آن مرکز کسب کرده بود توانست ضربه سنگینی به توپاک آمارو وارد آورد. در همین مقطع بود که دولت پایان عمر توپاک آمارو را اعلام داشت.

در نوامبر ۱۹۹۵ یکی از فرماندهان توپاک آمارو قبل از آنکه نقشه اشغال پارلمان پرو را عملی سازد دستگیر شد. هدف از آن عملیات آزادی حدود ۴۰۰ نفر از زندانیان سیاسی ای بود که به اتهام هواداری از این جریان دستگیر شده بودند.

توپاک آمارو توانست پاسخی به بحران دهه هشتاد چپ و علل عقب نشینی خود بدهد بحرانی که اتحاد چپ را نیز در خود فرو برد و انشعاب بزرگی را بر این جبهه وارد آورد بطوریکه اتحاد چپ توانست در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۰ نقشی داشته باشد.

نئولیبرالیسم...

انفجار یک شبه قیمت اجناس و دهها برابر شدن قیمت آنها فروشگاه های مواد غذایی را بیشتر شبیه نمایشگاه هایی کرده بود که مشتری ها تنها از پشت شیشه های ویتترین به تماشای کالاها می نشستند مردمی که هنوز از شوک وارکاس (کاندیدای ریاست جمهوری، دست راستی افراطی و برنده جایزه نوبل

ادبیات) خلاص نشده بودند به دام دروغگویی مثل 'فوجی موری' افتاده بودند. مردم در وضعیتی قرار گرفته بودند که مجبور شدند شهر را ترک کرده و برای پیدا کردن غذایی به طبیعت پناه ببرند.

'فوجی شوک' که برنامه اقتصادی دولت نام گرفته بود اکثریت مردم را به نیستی کشانده بود. یک بشکه آب آشامیدنی قیمتی حدود ۳ مارک آلمان پیدا کرده بود که بسیاری از خانواده ها امکان تهیه اش را نداشتند. نبود آب امکان نظافت را از بین برده بود و بیماریهای پوستی زیادی رایج گردید.

بسیاری از بچه ها شکم خود را با غذایی پر می کردند که مخلوطی از آب با آرد ذرت و شکر بود. کم وزنی در میان بچه ها پدید می آمد. زمین شیع بیماری ونا نیز فراهم شده بود. در طی سال های ۹۲-۹۳ جان بسیاری از مردم را ویا گرفت. در مناطق فقیرنشین خانواده ای را پیدا نمی کردی که حداقل یکی از افرادش را با ویا از دست نداده باشد. آوارو کالیانو نویسنده اروگوئه ای از ویا بعنوان 'بیماری نئولیبرالیسم' نام می برد و چه تصویر درست و زیبایی به دست داده است.

طبق آمار رسمی دولتی سالانه ۱۵۰ هزار کودک در پرو از کرسنگی و بیماری می میرند. رقم واقعی این کشتار غیررسمی به یک میلیون نفر نیز می رسد.

فوجی موری با برنامه شوک اقتصادی خود مجبور بود تانک ها را نیز به خیابان ها بکشانند. اختناق و سرکوب و اقتصاد نئولیبرالیستی مضمون حاکمیت سرمایه در پرو را تشکیل می داد.

از دهه هشتاد تمام سازمان های مدافع حقوق بشر از جمله عفو بین الملل مرتبا از نقض حقوق بشر در پرو و بیش از همه در منطقه آند' گزارش داده اند. از زمان قدرت یابی فوجی موری و کودتای وی در سال ۱۹۹۲، سرکوب در پرو شدت بیشتری یافته تا جاتی که می توان با دوره حاکمیت دیکتاتوری نظامی در شیلی و آرژانتین مقایسه اش نمود.

۱۲ زندان امنیتی که کاملا مراقبت می کردند در پرو وجود دارد. یکی از آنها در مرکز نیروی دریایی قرار دارد. 'پلی' بنیانگذار توپاک آمارو در اینجا در زندان بسر می برد که در ۸ متری عمیق زمین ساخته شده است. او در سلولی زندگی می کند که تنها وسایلش یک تخت و یک فانوس است از برق خیری نیست. تنها امکان هوارسانی سوراخی است به طول ۱۵ متر که به سقف راه دارد. مادر 'پلی' می گوید او در اثر شکنجه کاملا ضعیف شده و شانه اش شکسته است. در انتقال وی به زندان دیگر محافظین زندان تهدید کرده بودند که وی را از ارتفاع از هلی کوپتر به دریا

خواهند افکند. وی به زندانی منتقل گردیده که در ارتفاع ۴ هزار متری کوه های 'آند' قرار دارد صدای نوزده بادهای کوهستانی از درز دیوارها می گذرد و بر زندانی هجوم می آورد. زندانیان از بیماری تنفسی رنج می برند.

در زندان های پرو هزاران زندانی سیاسی وجود دارند که اکثر آنها اعضای اتحادیه های کارگری، دهقانی و دانشجویی و زنان می باشند. آنها پس از بازداشت، ۲۴ ساعته توسط قاضیان ماسک دار به زندان محکوم گردیده اند. حق دفاعی برای زندانی وجود ندارد. زندانی از حق ملاقات در یکسال اول برخوردار نیست و پس از آن نیز ماهانه نیم ساعت حق دیدار تنها خانواده درجه اولش به او داده می شود. مراقبت های پزشکی صفر است و غذای مانده و پیراز موش و سوسک سهم زندانیان است. تجاوز جنسی به زنان زندانی اعمال می شود و بخاطر کمبود آب، مشکلات برای زنان زندانی بدتر است. به هر زندانی روزانه ۲ لیتر آب برای آشامیدن و شستشو داده می شود. مادر 'پلی' می گوید سلول ها قبرهایی هستند که زندانی را آهسته آهسته در خود فرو می کشند. ایژاک نماینده توپاک آماروها در اروپا که اخیرا فعالیت سیاسی اش در آلمان غیرقانونی شده است می گوید:

'تا زمانی که زندانیان سیاسی آزاد نگردند و حقوق اپوزیسیون رعایت نشود از قانونی شدن چپ در پرو نباید سخن گفت.'

چرا در پرو چپ قانونی وجود ندارد؟

"جولیو رلدان"

س: در دهه هشتاد شاهد حضور طیف گسترده چپ در پرو بودیم چرا امروز از این طیف کمتر حرفی در میان است؟

ج: دو نیروی چپ از سال ۱۹۸۰ در پرو حضور داشته اند. یک گرایش چپ قانونی بود که در ائتلاف های انتخاباتی تحت نام اتحاد چپ و بعدها 'اتحادیه سوسیالیست ها' فعالیت داشت. هدف اصلی آنها در انتخابات محلی ۱۹۸۳ پیروزی در شهرداری ها و بطور مشخص در شهر لیما بود. در این دوره انشعاب بزرگی در این نیرو بوجود آمد که دلایل خود را داشت: بحران اجتماعی و اقتصادی رشد نموده و چپ هیچ آلترناتیوی برای آن ارائه نکرده بود. به خاطر همکاری با حکومت اعتماد توده ای خود را چپ از دست داده بود.

در همین دوره بود که چپ غیرقانونی خود را در زندگی سیاسی پرو نشان داد و رشد نمود. در سال ۱۹۸۰، 'راه درخشان' جنگ داخلی را آغاز نمود و در سال ۱۹۸۴ توپاک آمارو بنسپانگذاری گردید. گروه بندی های جدید خواهان جایگزینی در مقابل چپ قانونی بودند. در سه سال گذشته چپ قانونی بطور مطلق قدرت خود را از دست داد اما چپ

غیرقانونی همچنان ضربات خود را بر حکومت ادامه داده است.

رهبر جریان 'راه درخشان'، آیمال کوسمان دستگیر و یک جناح از این سازمان با حکومت قانون صلح را منعقد نمود.

دولت نیز در یک جنگ روانی تلاش نمود که مرگ گروه های چپ غیرقانونی را اعلام دارد. با حمایت آمریکا در پرو شیوه ای بکار گرفته شد که در دیگر کشورهای آمریکای لاتین نیز بکار گرفته شده بود. تسلیح جیره بگیریان محلی.

س: چطور شد که توپاک آمارو به 'اتحاد دموکراتیک خلق' که تشکیلاتی قانونی بود نزدیک شد؟

ج: بهتر است بگوییم که 'اتحاد دموکراتیک خلق' به 'توپاک آمارو' نزدیک شد. چرا که آنها اگرچه سازمان های قانونی بودند و نشریه قانونی کمتر داشتند اما با

چپ قانونی و سنتی پرو رابطه ای نداشتند. 'اتحاد دموکراتیک خلق' خود را نه در ائتلاف با قدرت دولتی بلکه در نزدیکی با چریک های تعریف می کرد. از سال ۱۹۹۰ دیگر هیچ اثری از این اتحاد دیده نمی شود چرا که رهبران آن امروز یا در زندان و یا در تبعیدند. (...)

س: عملیات اخیر توپاک آماروها آیا تحولی را در چپ پرو دامن زده است؟

ج: به نظرم خیر. آنچه که از چپ قانونی باقیمانده فاصله خود را از آنها بیشتر کرده است. بطور مثال دو نیروی چپ شناخته شده پرویی بلافاصله طی بیانیه ای هر گونه ارتباط با توپاک آماروها را تکذیب نمودند. اگرچه از دولت خواستار پیدا کردن راه حل سیاسی برای حل اقدام سفارت گیری شده بودند.

س: نظر شما نسبت به چشم انداز توپاک آمارو چیست؟

ج: آنها نشان میدهند که هنوز موجودیت دارند و اقدام

آنها تبلیغات حکومت را خنثی نمود. این عمل بهرجهت ضربه ای به حکومت پرو و آمریکا بود چرا که آنها اعلام داشته بودند که نیروهای نظامی موفق شده اند در کل کشور به پیروزی دست یافته و چپ انقلابی کاملا تحت کنترل آمریکاست. با این وجود توپاک آمارو نقش بسیار کمی در تحولات سیاسی پرو بازی می کند. از سال ۱۹۹۶ تنها ۰.۵ عملیات نظامی به حساب این سازمان نوشته شده و بقیه توسط 'راه درخشان' انجام شده است. رهبر توپاک آماروها همزمان مسئول تیم عملیاتی سفارت ژاپن نیز بود و این خود نشاندهنده کمبود نیروی انسانی این سازمان است... فکر می کنم که هدف آن ها از آزادی رفقایشان از زندان این بود که بتوانند بعدها یک جنبش علنی را بوجود آورده و بشابه یک حزب چپ قانونی در زندگی سیاسی پرو نقش داشته باشند.

شمه ای از زندگی رهبر چریک های "توپاک آمارو"

'سریا' در خانواده ای که همگی عضو اتحادیه های کارگری بودند در سال ۱۹۵۳ در لیما به دنیا آمد. او به دنبال اخراج پدر از کارخانه در سال ۱۹۷۰ مجبور به ترک دبیرستان و یافتن کار برای کمک به خانواده گردید. در سال ۱۹۷۰ در کارخانه منسوجات 'کرومکس' که صاحبان آن شیلیایی بودند مشغول به کار شد. و در همان سال به سمت معاونت اتحادیه کارگری انتخاب گردید. در دسامبر ۱۹۷۸ به دنبال اخراج های دسته جمعی کارگران 'سریا' رهبری ۲۵۰ تن از کارگران در اشغال کارخانه را به عهده گرفت. در فوریه ۱۹۷۹ اشغال کارخانه با حمله ۷۰۰ نفر نیروی پلیس به کارخانه و کشته شدن ۶ کارگر و یک پلیس و دستگیری رهبران خاتمه یافت. این مقطع در زندگی او نقطه ی عطفی بود. از این زمان او به این نتیجه رسید که از راه های مسالمت آمیز نمی توان با دولت مذاکره کرد. بدنبال اعلام عفو عمومی و آزادی او و ۲۰ تن از دستگیرشدگان در سال ۱۹۷۹، وی رهبری حمله به دفتر سازمان ملل در لیما و برقراری اعتصاب غذا برای آزادی بقیه رفقای در بند را به عهده گرفت. 'سریا' به همراه 'ویکتور پولای' گروه توپاک آمارو را بنیان نهاده و به کارهای چریکی روی آوردند. پایتخت دیگر جای بسیار خطرناکی برای 'سریا' و یارانش بود، پس او و دیگران به شهری در ۴۰۰ کیلومتری شمال لیما نقل مکان کردند. او در همین شهر با همسر خود 'نانسی خیلایو' آشنا شد. این دو صاحب یک پسر و یک دختر هستند که با مادر 'سریا' در فرانسه زندگی می کنند. 'سریا' بدنبال دستگیری یار و همراهش 'پولای' با کندن ۲۵۰ متر تونل وی را از زندان آزاد ساخت. اما امروزه همگی اعضای این گروه در زندانی واقع در پایگاه نیروی دریایی پرو زندانی هستند. دوستان و نزدیکان وی می گویند 'سریا' از در بند بودن یاران خود بسیار عصبی و ناراحت است و همواره دل مشغولی او آزاد سازی یاران خود از بند بوده است. همسر او یک سال پیش به دنبال لو رفتن طرح حمله به پادگان و گروگان گرفتن اعضای آن برای آزادی یاران دیگر از زندان دستگیر شده خود 'سریا' در خانه ای نه چندان دور از محل دستگیری همسرش توانست به موقع از مهلکه جان به در برد. او تمامی یکسال گذشته را در آخرین پایگاه خود در جنگل برای طرح آزادسازی یاران خود و اشغال سفارت ژاپن صرف کرده است.



انتخابات پیشرس بود، قصد داشت پیش از ادامه و تشدید سیاست های لیبرالی پیش بینی شده برای ورود به اروپای واحد، آرا فرانسویان را از آن خود و احزاب راست سازد. او فرصت را از دو نقطه نظر به نفع خود می دانست: اولاً برتوم فرانسویان و بی اطلاعی آنها از تدویم برنامه های لیبرالی که طی یکساله آتی باید به عمل درمی آمدند حساب باز می کرد و ثانیاً موقعیت احزاب چپ در میان مردم را کماکان متأثر از اوضاع دوران حکومت سوسیالیست ها که به شکست فاحش آنها انجامید می دانست و این احزاب را دارای آمادگی لازم برای یک مبارزه انتخاباتی یک ماهه نمی دید.

برنامه های انتخاباتی

اکثریت راست مجلس که در سال ۹۲ در هنگامی که فرانسوامیتران از حزب سوسیالیست در مسند ریاست جمهوری قرار داشت به پیروزی چشم گیری دست یافت، در واقع پیروزی خویش را مدیون سیاست های راست روانه و غیراخلاقی حزب سوسیالیست بود. اما دو سال بعد هنگامی که ژاک شیراک انتخابات ریاست جمهوری را برد، او قول هایی داده بود که رقبایش حتی در احزاب راست او را عوامفریب نامیدند. از انتخاب شیراک به عنوان رئیس جمهور و تشکیل دولت راست منتخب او تحت ریاست آلن ژوپه تا جنبش های عظیم پاییز ۹۵ تنها شش ماه فاصله وجود داشت. وقتی فرانسویان دیدند که شیراک به عوض قول های داده شده، مقدمات در تأمین تمایلات ناسیونالیستی و عظمت طلبانه بورژوازی فرانسه به آزمایشات هسته ای پرداخت و در پی آن با بیکگیری سیاست های لیبرالیستی اخراج ها تشدید شد، بیکاری توسعه یافت، مصرف عمومی پایین آمد، رشد اقتصادی تحقق نیافت، قدرت خرید سقوط کرد، فقر توسعه یافت، تأمینات اجتماعی تهدید شد، مالیات ها مرتب افزایش یافت، بودجه های فعالیت های فرهنگی و علمی محدود شد و... نارضایتی گسترش یافت و جنبش اعتراضی دامن گرفت. در واقع سیاست در دوره چهار ساله حاکمیت راست، بنحو تردیدناپذیری جانبداری تام و تمام خود را از سرمایه عیان کرد. در آستانه انتخابات پیشرس طبعاً این مسئله در مقابل احزاب رقیب قرار داشت که در چارچوب سرمایه داری موجود و در راه یابی برای کاهش بحران اقتصادی سمتگیری به نفع کار وجود خواهد داشت یا خیر و جانبداری تام و تمام از سرمایه پیش روست.

احزاب رقیب در انتخابات، در ارائه ی برنامه های خویش نمی توانستند مسئله اروپای واحد و سررسیده های توافق شده در این باره را نادیده گیرند. اروپای واحد که با توافق ماستریخت طراحی شده و بدنبال توافقات دویلین حول اقدامات عملی و بخصوص شرایط ورود به آن با واحد پول مشترک 'اورو' که از اول ژانویه ۱۹۹۹ عملی می شود در واقع پیش از موجودیت یافتن، تأثیر عمیق خود را بر سیاست های اقتصادی اعضای خود به جا گذاشته است. مطابق طرح ماستریخت و توافقات دویلین تنها کشورهایی از

اروپا می توانند به اروپای واحد بپیوندند که کسری بودجه آنها از ۳٪ کل تولید ناخالص ملی آنها بیشتر نباشد. جبران کسری بودجه های موجود با توجه به بانیان اصلی این طرح یعنی آلمان و فرانسه که اروپای واحدی را خواستارند که بر آن سیاست های نتولیبرالی حاکم باشد، به دیکته کردن سیاست هایی که شیراک-ژوپه پیش برده اند منجر می شود. بنابراین هر تغییری در سیاست های داخلی فرانسه، بدون برخورد با توافق های انجام شده درباره اروپای واحد غیرممکن است.

برنامه ارائه شده از سوی احزاب راست فرانسه برای انتخابات پیشرس، ضمن کلی گویی های همیشگی و ستایش از رفرم هایی که طی چهار سال گذشته انجام شده اند، هیچ راه حلی که به کاهش مشکلات مردم توجهی داشته باشد ارائه نکرد. عبارت پردازی های این برنامه در مورد کار، تأمینات اجتماعی و... نمی توانستند جای خالی طرح مشخص در این باره را پر کنند. سیاست داخلی و اروپایی احزاب راست در صورت پیروزی آنها در انتخابات، در بهترین حالت سیاست تاکتونی آنها که مبتنی بر خصوصی سازی اقتصاد، کاهش تأمینات اجتماعی افزایش مالیات ها، اخراج ها،... بوده است می باشد.

احزاب چپ و طرفداران حفظ محیط زیست سیاست پیشرفت اجتماعی که مبتنی بر افزایش قدرت خرید، افزایش مصرف، کاهش زمان کار و نتیجتاً رونق فعالیت اقتصادی و افزایش کار را در برنامه خود ارائه کرده اند. افزایش دستمزدها (بخش حقوق و دستمزدهای پایین)، کاهش مالیات ها (از جمله مالیات های مستقیم که با به قدرت رسیدن شیراک ۲٪ افزایش یافته اند)، کاهش زمان کار از هفته ای ۳۹ به ۳۵ ساعت بدون کاهش حقوق و دستمزدها، ایجاد هفتصد هزار شغل برای جوانان در بخش خصوصی و بخش عمومی، و... از اقدامات مشخص اقتصادی برنامه انتخاباتی نیروهای چپ می باشند. این موارد و موارد دیگری نظیر توقف خصوصی سازی شرکت های بزرگ دولتی با سیاست اروپای واحد که فرانسه یکی از پایه های توافقات حول آن بوده است ناهمخوان است. در میان نیروهای چپ که از حزب سوسیالیست فرانسه، حزب کمونیست فرانسه، جنبش شهروندان، حزب سبزها و جنبش رادیکال سوسیالیست تشکیل می شود، موضع حزب سوسیالیست فرانسه در باره اروپای واحد که میتران رئیس جمهور سابق و سوسیالیست از پایه گذاران اصلی آن در ماستریخت می باشد در تناقض با سیاست های بالا قرار می گرفت. حزب سوسیالیست در برنامه انتخاباتی خود این تناقض را بنحوی حل کرده و از فراتر رفتن از معاهده ماستریخت سخن به میان آورده است. نیروهای چپ و حزب سوسیالیست از سیاست موجود ساختمان اروپای واحد که بر مبنای تسلط تام و تمام سرمایه پیش برده می شود انتقاد کرده و خواستار تغییراتی در طرح ساختار و جهت گیری های اقتصادی و سیاسی برای ساختمان آن گشته اند.

با برگزاری انتخابات پیشرس در فرانسه، در فاصله ای حدوداً یک ماهه، اکثریت پارلمانی با شکست راست تغییر کرد و احزاب چپ و طرفداران حفظ محیط زیست به پیروزی رسیدند. با کسب اکثریت پارلمان دولت راست سقوط کرد و دولتی از ائتلاف چپ قدرت را در فرانسه به چنگ آورد. بدین ترتیب دوره ای از حیات سیاسی فرانسه آغاز شد که با همزیستی یک رئیس جمهور راست (یعنی ژاک شیراک) و دولت و اکثریت پارلمانی چپ مشخص می شود. شکست راست در انتخابات مجلس ملی فرانسه، شکستی غافلگیرانه برای ژاک شیراک و طرفدارانش بود. انحلال مجلس قبلی و فراخوان انتخابات پیشرس که توسط ژاک شیراک انجام شد، با این ارزیابی از طرف او و همفکرانش همراه بود که راست شانس پیروزی دارد. آنها چون زمان را به نفع خود نمی دیدند، انتخابات را یکسال به پیش کشیدند، تا از این طریق موقعیت حاکم راست را برای پنج سال آینده تثبیت کنند. شیراک و رهبران دیگر احزاب راست، هیچیک این هدف خود را از برگزاری انتخابات پیشرس آشکارا اعلام نداشتند. آنها اقدام رئیس جمهور فرانسه را عملی در جهت جلوگیری از وارد شدن فرانسه در مبارزات انتخاباتی برای مدت طولانی تا حدود یک سال آتی اعلام داشتند که به گفته ژاک شیراک در آن صورت فرانسه وارد یک دوره انتظار و افت تحرک فرو می رفت. ناگفته پیداست که این توجیه برای فرانسویان که تجارب طولانی مبارزات انتخاباتی را پشت سر دارند، قابل قبول نبود. انحلال مجلس ملی بنا به سوابق موجود فرانسه برای شرایط واقعا اضطراری و بحران های حاد میان مجلس و رئیس جمهور پیش بینی شده است. اما میان اندام های حکومتی نه تنها بحرانی درونی وجود نداشت بلکه با اکثریت چشم گیر پارلمانی، دولت فرانسه از آزادی عمل وسیعی در پیش برد سیاست های لیبرالی خود برخوردار بود و تنها و تنها سرازیر شدن توده ها به خیابان ها همانطور که پاییز ۹۵ یکی از نقاط اوج آن بود می توانست تا حدی مانع آن باشد. شیراک که بی تردید طراح اصلی

فرزندان مفقودالایر شدگان مصاحبه با ماریو سانتوخو

ماریو در سال ۱۹۷۵ در آرژانتین متولد شد. او فرزند یکی از فعالین جنبش چریکی آرژانتین پ. ا. ر. ت. است. در سال ۱۹۷۶ از کشور خارجش کردند تا دوره تبعید خود را بگذرانند. مادرماریو در ژوئن ۱۹۷۶ در آرژانتین به قتل رسید. وی در حال حاضر یکی از فعالین سازمان حقوق بشر 'هویت و عدالت برای بچه ها'، علیه فراموشی و نیستی در آرژانتین می باشد.

س: از فعالیت هایت و از خودت بگو؟

ج: ما تشکیلات خود را در سال ۱۹۹۵ به دنبال برگزاری یک سری مراسم بزرگداشت 'مفقودالایر شدگان' دوره دیکتاتوری نظامی در شهر لاپلاتا بوجود آوردیم. در آن دوره ما ۱۵ گروه کاری منطقه ای داشتیم که حدوداً ۱۰۰۰ نفر را تحت پوشش خود داشت. برخی از ما در دیگر سازمان های حقوق بشر نیز عضوند.

در مورد خودم بگویم. من در کوبا بزرگ شده ام چرا که در دهه هفتاد به خارج فرستاده و مزه دوره تبعید را از زمانی که هنوز خیلی کوچک بودم چشیدم. در سال ۱۹۹۳ به آرژانتین بازگشتم تا فعالیت هایم را پی بگیرم. بسیاری از فرزندان مفقودالایر شدگان فعال نبودند و ما تلاش کردیم که یک نوع وجه مشترک سیاسی بین گروه بندی های اجتماعی بوجود آوریم تا آنها نیز انگیزه بیشتری برای فعالیت پیدا نمایند. در سازمان ما افرادی که کار می کنند فرزندان کسانی هستند که اعلام گردیده اند، مفقودالایر شده و یا زندانی سیاسی و تبعیدی بوده اند اگر آنها حدود بیست ساله هستند و تجربه سیاسی کمی دارند.

س: برنامه تان چیست؟

ما در عمل بسیار ناهماهنگیم. این مسئله از یک طرف امتیازی برای ماست چرا که امکان حرکت گسترده با چشم اندازهای سیاسی و فکری متنوعی را داریم ولی از سوی دیگر به بسیاری از مسائل نمی توانیم عمیقاً برخورد نماییم و گستره موضوعی کار ما بسیار متنوع است. سال گذشته تلاش نمودیم که عمده فعالیت خود را در بیستیمین سالگرد کودتای نظامی معطوف به تاریخ سرکوب آن دوره و مبارزاتی که در دهه هفتاد انجام شده بود متمرکز نماییم که موفق هم بودیم. فائتین آن زمان که از مجازات گریخته بودند و از طرف دولت به آنها رسیدگی هم می شود را بار دیگر عنوان داشتیم. در حال حاضر رعایت حقوق بشر در آرژانتین مورد نظرمان می باشد. موضوع زندانی سیاسی
بقیه در صفحه ۲۷

به از دست رفتن اکثریت راست پارلمان و تشکیل دولت چپ محدود نیست. علاوه بر آن، با این انتخابات مشروعیت شیراک نیز تا حد زیادی از دست رفته است. در تمامی تاریخ بعد از جنگ دوم جهانی، این اولین بار است که رئیس جمهوری فرانسه مجلس ملی را منحل می کند، و خود در انتخابات پیشرس از مردم سیلی می خورد. بی جهت نیست که بحران عمیقی احزاب راست فرانسه را فرا گرفته است و جناح های رقیب که با انتخاب شیراک گوشه گیر شده بودند، تلاش برای کسب رهبری در احزاب راست را آغاز کرده اند. با پیروزی چپ، لیونل ژوسپن، دبیرکل حزب سوسیالیست ماموریت تشکیل کابینه را به عهده گرفت. حزب کمونیست که طی کنگره ۲۹ خود مسئله شرکت در ائتلاف حکومتی را مسئله ای باز گذاشته بود به همه پرسشی از اعضای خود برای شرکت در دولت ژوسپن اقدام کرد. با پایان انتخابات مسئله چگونگی عملی کردن برنامه های انتخاباتی مطرح شد. جامعه فرانسه منتظر تغییرات و اقدامات مشخص است. حزب سبزها و حزب کمونیست فرانسه و جنبش شهروندان خواستار اقدامات فوری هستند. حزب سوسیالیست که مثل دیگران به احترام به وعده های داده شده پافشاری می کند از 'همه چیز همین الان' ایراد می گیرد. حزب کمونیست برای شرکت خود در کابینه ائتلافی خواستار افزایش ۵۰۰ فرانک به حداقل دستمزد از اول ژوئیه امسال، کاهش مالیات های مستقیم، کمک به شرکت های کوچک و تصویب طرح چارچوب ۲۵ ساعت کار در هفته بدون کاهش دستمزدها بعنوان اولویت های دولت شد. بعد از مذاکرات رهبران حزب کمونیست با ژوسپن نخست وزیر، حزب کمونیست به شرکت خود در دولت ائتلافی رای داد و دولتی از ائتلاف سوسیالیست ها، کمونیست ها، سبزها، جنبش شهروندان و رادیکال سوسیالیست ها تشکیل گشته است.

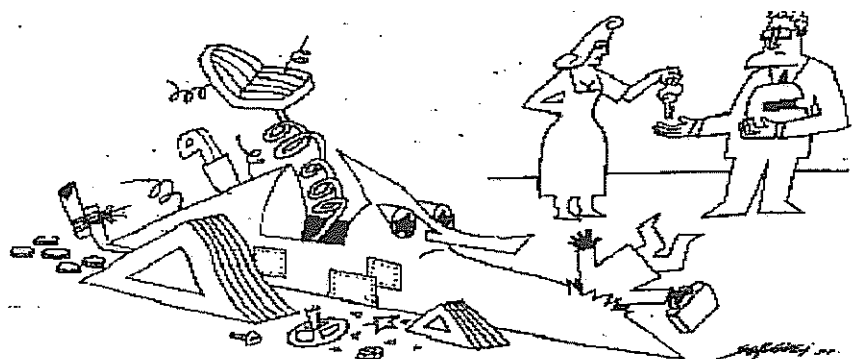
با پیروزی اتحاد چپ در فرانسه حکومت در نه کشور از ۱۵ کشور اروپا به چپ ها منتقل شده است. پیروزی چپ در فرانسه، آنها را در مقابل آزمون سختی که برای فرانسه و کل اروپا دارای اهمیت زیادی است قرار داده است. آیا سوسیالیست ها این بار به وعده های رفرمیستی خود عمل خواهند کرد؟ آنچه مسلم است جنبش توده ها شانس هایی برای تحمیل خواسته های خود را در اختیار دارد.

نتایج انتخابات

تبلیغات انتخاباتی که در فاصله کوتاه یک ماهه انجام شد، سرعت نفوذ نیروهای چپ را که زفرم هایی به نفع مردم پیشنهاد می نمودند، افزایش داد. افزایش نفوذ چپ، باعث وحشت شیراک و ژوپه که رهبری فعالیت های انتخاباتی راست را به عهده داشتند، گردید. شیراک که تمامی نیروی خود را برای پیروز شدن به کار گرفته بود و علیرغم سنن موجود، خود مستقلاً به فعالیت تبلیغاتی مبادرت کرد در دور اول انتخابات با شکست روبرو شد. طی دور اول که تنها دوازده نماینده از مجموع ۵۷۷ کرسی رای لازم را برای ورود به مجلس بدست آوردند نیروهای چپ حائز اکثریت نسبی کل آرا ریخته شده به صندوق ها گشتند. در دور اول انتخابات ۳۱/۴۹٪ حائزین حق رای از شرکت خودداری کردند. نیروهای چپ ۴۲/۲۴ درصد، راست ها ۳۵/۷۹ درصد، تئوفاشیست ها ۱۵/۴۰ درصد، چپ های مستقل ۲/۲۲، طرفداران حفظ محیط زیست مستقل ۲/۷۳ درصد و بالاخره به افراد و احزاب دیگر ۱/۶۳ درصد آرا اختصاص یافت. نیروهای چپ نسبت به انتخابات ۹۲، ۹ درصد رشد داشتند در حالی که ائتلاف راست حدود ۸٪ عقب رفت. حزب کمونیست فرانسه طی دور اول ۹/۸۶٪ کل آرا را به خود اختصاص داد که رشد نفوذ آن را نشان می دهد.

در فاصله دور اول و دور دوم شیراک تحت عنوان اینکه پیغام مردم را دریافت کرده است، عملاً آن ژوپه را از نخست وزیری برکنار ساخت و دو تن دیگر از رهبران راست را که جفت متناقضی از کرایشات مختلف هستند به جلو فرستاد. خود او با پیام رادیو تلویزیونی مردم را از بازگشت چپ بقدرت ترساند و همزیستی راست و چپ در قدرت را زیانمند به منافع فرانسه اعلام کرد. با تمام این تمهیدات دور دوم با پیروزی نیروهای چپ در کسب اکثریت کرسی های پارلمانی به پایان رسید. ترکیب پارلمان از ۴۸۴ کرسی راست و ۹۳ کرسی چپ به ۲۵۷ کرسی راست و ۲۲۰ کرسی چپ تغییر کرد. اکثریت نسبی پارلمان ۲۸۹ رای است. حزب کمونیست با بدست آوردن ۲۸ کرسی (۱۵ کرسی بیشتر از دور قبل) به عنصر تعیین کننده ای برای تأمین اکثریت چپ تبدیل شده است.

نتایج انتخابات شکست سنگینی برای راست حاکم بود. این شکست که در واقع رای اعتراض و مخالفت توده ها با سیاست های لیبرالی شیراک-ژوپه بود، تنها



بقیه از صفحه ۲۶

فرزندان مفقودالائرشدگان

اختناق و فشار دولتی، وضعیت مردم مناطق فقیرنشین از جمله مسائلی هستند که مضمون کاری ما را تشکیل می دهند.

س: فعالیت های سیاسی خود را چگونه پیش می برید؟

ج: برگزاری مراسم گرامیداشت جانباختگان دوره دیکتاتوری، سرزدن به مدارس و صحبت با دانش آموزان پیرامون تاریخ گذشته مان، رسیدگی به وضعیت بچه هایی که پس از تولد والدین خود را از دست داده اند و... از جمله فعالیت های سیاسی ما می باشند. نشریه ای نیز منتشر می کنیم تا موضوعات مشخصی در آن طرح گردد. از جمله: 'قاتلین آزادانه در خیابان ها قدم می زنند' و یا 'قاتلین بخشی از حکومتد' و...

س: مناسبات سازمان شما با دیگر تشکل های هم مضمون چگونه است؟

ج: ما خواهان همکاری با دیگر تشکل ها نیز هستیم اما گستردگی طیف نیروهایی که سازمان ما را تشکیل داده اند کار را مقداری مشکل می کند چرا که اساسا مقوله نقض حقوق بشر در آرژانتین بسیار پیچیده است و ما می خواهیم که سازمانی علنی باشیم و از سوی دیگر مبارزه برای تامین حقوق بشر در اشکال و راه های مختلفی می تواند پیش برود.

س: به نظر می رسد که سازمان شما تشکل موفقیتی باشد.

ج: من هم چنین فکر می کنم اما می باید بیشتر بیاموزیم. باید خود را در عمل تصحیح کنیم.

س: چه درس هایی از مبارزین دهه هفتاد در آرژانتین می توانی بیاموزی؟

نظر شخصی ام اینست که باید از مبارزین دهه هفتاد بویژه از سازماندهی توده ای و گسترده آنها درس های زیادی بیاموزیم. چنین سازماندهی ای که چپ نوین و گروه های مسلح در مقطع پایانی دهه ۶۰ بوجود آورده بودند حامل تجارب گرانمایی است که ما باید در عمل آنها را بکار گیریم. در دوره ای که زندگی می کنیم تغییرات بسیار زیادی چه از جهت صف بندی طبقاتی و چه قدرت سیاسی نسبت به دوره دیکتاتوری نظامی در آرژانتین رخ داده که باید روی آنها مکتب جدی کنیم. قدرت سیاسی و اقتصادی بیش از هر دوره ای مورد سوال است. ما می توانیم بسیار بیاموزیم اما می باید همیشه به مسائل با دید انتقادی برخورد نماییم. مرتبا باید سوال کنیم که چه اتفاق افتاده است. مهم است که تاریخ را مرور کنیم. تاریخی که کشور ما و چپ رادیکال آرژانتین را بیان می کند.

جمهوری

کوچک جهانی!!!

حدود یک سال پیش کنکره آمریکا قانون هلمز- برتن که تحریم اقتصادی علیه کوبا را به اجرا در می آورد گسترش داده و شرکت های تجاری غیرآمریکایی را نیز شامل این قانون کردند. اگرچه این فشارها برای نابودی کوبا تا حدودی خنثی شده ولی نشان می دهد که سرکردگی آمریکا هنوز در کل جهان اعمال می گردد.

تسودور روزولت رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۰۶ اعلام داشت که: 'من از این جمهوری کوچک جهانی خوشمیکنم' و مشکل آمریکا در بخش جنوبی فلوریدا را چنین بیان داشت:

'تمام آنچه که ما از شما خواهانیم رفتار و خواست شما نیز هست و خوشبختی شما نیز در آنست اینکه ما نمی باید مداخله کنیم و الان خدا نیز شاهد است که برای ما راه دیگری جز مداخله در کوبا وجود ندارد.'

چیز زیادی از آنچه که در سال ۱۹۰۶ علنا اعلام شده بود در دهه ۹۰ تغییر نکرده است. جمهوری کوچک کوبا هنوز در کنار آمریکا موجودیت خود را ادامه می دهد و آمریکا هم هنوز تکرار می کند که انتخاب دیگری برای خوشبختی و سعادت کوبایی ها جز مداخله در امور کوبا ندارد. بودجه ۸ میلیارد دلاری که در گزارش کلبنتون به کنکره آمریکا تحت عنوان 'کمک برای گذار دموکراتیک در کوبا' ارائه شده در واقع قصد عملی کردن تهدیدهای ده ها ساله آمریکا علیه کوبا را در سر می پروراند.

گسترش دامنه قانون تحریم هلمز- برتن به شرکت های دیگر کشورها اعتراضاتی را دامن زده است. اتحادیه اروپا خواستار رسیدگی سازمان بازرگانی جهانی نسبت به این تصمیم شده و این قانون را محق نمی داند. در خود آمریکا نیز مخالفت هایی آغاز شده است. جیم کلند نماینده

کنکره آمریکا از حزب جمهوری خواهان این قانون را یک خطا برای آمریکا عنوان کرده که تنها ضرر عاید آمریکا خواهد شد. واین اسمیت نماینده آمریکا در کوبا در دوره جیمی کارتر نیز چنین نظری دارد: 'قانون هلمز- برتن بیش از آنکه برای کاسترو مشکل آفرین باشد آمریکا را دچار مشکل می کند'. اسمیت در دوره زیانست جمهوری ریگان کنار گذاشته شد و از آن دوره به بعد به نام آقای سیاست تش زدایی' در آمریکا معروف است. اسمیت مبتکر برگزاری یک کنفرانس بین المللی در واشنگتن بود که حدود یک سال پیش برگزار شد. در این کنفرانس از سوی نمایندگان دولت های اروپایی، کانادا و آمریکای لاتین نسبت به چنین قانونی اعتراض شد اما آنچه مایه ناامیدی شد این بود که آنها نه در پی ملغی کردن و چنین قانونی بلکه برای بزرگ کردن آن دور هم جمع شده بودند. ولی نکته اصلی نتایج این کنفرانس عدم بکارگیری سیاست مشترک اروپا و آمریکا در تحریم کوبا بود.

از سال ۱۹۹۳ تا به حال آمریکا بیش از ۶۰ قانون بر علیه ۲۵ کشور مختلف جهان تصویب کرده که عموما مورد اعتراض سرمایه داران داخلی آمریکا نیز قرار گرفته چرا که تداوم چنین قانونگذاری هایی مخارج سنگینی را بر شرکت ها تحمیل می کند. فروش کالا به همان ۲۵ کشور اما این بار از طریق دلانان غیرآمریکایی هزینه اضافی ای را برای شرکت های آمریکایی بوجود آورده است. از طرف دیگر حضور شرکت های چند ملیتی در ساختار اقتصادی آمریکا، کاربرد شعار آنچه برای جنرال موتور خوب است برای آمریکا هم خوب است. را در عمل با مشکل مواجه نموده است.



آمریکا و شکنجه گران برزیلی

طی سال های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ رژیم نظامی حاکم بر برزیل سرکوب مخالفین را به شدیدترین وجه اعمال می کرد. ترور بی شمار مخالفین دیکتاتوری، به دریا افکندن زندانیان سیاسی و طعمه کوسه ها کردن، پرتاب از هلی کوپتر و... توسط دستگاه سرکوب ژنرال ها که مستقیما از طرف سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا حمایت می گردید جنایاتی بودند که هزاران قربانی گرفت.

'مارتا هوگینز' جامعه شناس آمریکایی که اخیرا به اسناد مخفی و طبقه بندی شده دست یافته اسنادی را ارائه نموده است که حضور سازمان سیا را در کشتارهای سیاسی کاملا روشن می سازد. عملیات مشترک، آموزش پلیس برزیل و ایجاد سازمان امنیت برزیل از جمله اقدامات سازمان سیا بوده است. انتخاب افسراد برای سازمان سرکوب، تهیه لیست تمام مخالفین دیکتاتوری که از سال ۱۹۶۴ بازداشت شده بودند و آموزش ۲۶ نوع شکنجه توسط آمریکایی ها انجام شده است. انداختن مار به جان زندانیان، تجاوز به زنان و... از جمله آنها هستند.

طبق گزارشات سازمان عفو بین الملل و حقوق بشر، شکنجه و کشتار مخالفین حتی ۱۲ سال پس از پایان دیکتاتوری نیز ادامه داشته است. افراد بسیاری بازداشت و به صف مفقودالائرشدگان پیوسته اند.

کمک مالی

هزینه این شماره اتحاد کار (شماره ۳۹) به پاس کرامی داشت یادرفقای گروه اعظمی توسط یکی از رفقای سازمان تامین شده است

بنایارت کنگو!

نگاهی به آنچه در جمهوری کنگو رخ داد

کینشازا بعد از ۳۲ سال سقوط کرد و مارش پیروزمندانه شورشیان کنگو در پایتخت آغاز گردید. نیروهای جنبش رهایبخش دموکراتیک کنگو به رهبری 'کایلا' با ورود خود به پایتخت قدرت دولتی را به چنگ آورده و دوران دیکتاتوری موبوتو به پایان رسید. این جابجایی قدرت اما آغازی بود برای اعمال خشونت و فشاری مجدد بر مردم کنگو و در اولین گام ممنوعیت هر گونه فعالیت سیاسی ناقوس مرگبار دیکتاتوری جدید را به صدا درآورد. مردمی که می رفتند تا نفسی تازه کنند با نفس کیران از راه رسیده روبرو شدند. جنبش رهایبخشی که قدرت را با سال ها جنگ مسلحانه به چنگ آورده و رژیم مورد تفر مردم را سرنگون کرده بود می رفت تا امتحان خود را به هر گونه پس دهد.

کایلا از چه نیرویی می ترسد که کمرندها را اینچنین سفت کرده است. مطمئنا این نیرو بقایای مزدوران دیکتاتور سابق نمی توانند باشند چرا که با قدم گذاشتن اولین پارتمان های شورشی به پایتخت خود را تسلیم کرده و دیگر خطری به حساب نمی آیند. ترس اصلی از نیروی است که درون خود جبهه وجود دارد و خواهان رادیکالیزه کردن جنبشی است که دیکتاتوری موبوتو را به زیر کشید.

در اولین نگاه، کایلا را اینگونه می توان تعریف کرد: فردی که برای استقلال کنگو رزمیده است، با پاتریس لومومبا جنبش رهایبخش کنگو را علیه استعمارگران در راستای مبارزه ای که روند انقلاب جهانی نامیده می شد رهبری کرده و پس از مرگ لومومبا در سال ۱۹۶۱، مبارزه مسلحانه را ادامه داده و بعنوان دشمن ناشی ناپذیر دیکتاتور موبوتو شناخته می شد. اما آنچه که در سیستم فکری او غالب است روحیه ناسیونالیستی ای است که از تحولات اجتماعی وحشت دارد و مانند اغلب رهبرانی که در کشورهای توسعه نیافته قدرت را بدست گرفتند با کاراکتری ترقی خواهانه، جاده صاف کن بورژوازی است. بورژوازی بوروکراتیکی که با سوار شدن بر موج گرایش ناسیونالیستی مردم اهداف اصلی مبارزه رهایبخش را به انحراف کشاندند.

جابجایی جدید در کنگو نیز عملا علائق آمریکا و انحصارات بین المللی معادن را تامین نمود و کایلا

بعنوان سیاستمداری که روند دموکراتیزه کردن نئولیبرالی سیاست و اقتصاد را می تواند نمایندگی کند مورد حمایت جهان سرمایه داری قرار گرفت.

اما سوال بعدی اینجاست که چرا این جابجایی صورت گرفت و موبوتو را که مهره شناخته شده ای برای امپریالیسم بود می بایست تعویض می شد.

موبوتو فردی بود که در دوره ی نخست وزیری پاتریس لومومبا فرمانده نیروهای نظامی کنگو بود. در شکست ارتش استعمارگر بلژیک در سال ۱۹۶۰ نقش مهمی داشت. بعد از استقلال کنگو عکس العمل منفی آمریکا نسبت به جنبشی که در راسش لومومبا قرار داشت آغاز شد. چرا که لومومبا به اتحاد شوروی سابق نزدیک شده و تحت حمایت روس ها قرار گرفته بود. به قتل رساندن لومومبا و زیر بال موبوتو گرفتن راه حل آمریکا برای کنگو بود. کودتای نظامیان، قدرت یابی موبوتو و تغییر نام کنگو به زئیر، جای پای آمریکا و ماموران 'سیا' را در کنگو محکم نمود. موبوتو با حمایت آمریکا، فرانسه، بلژیک و کشورهای مستعمره فرانسه در آفریقا حمام خون در کنگو راه انداخت. در کشوری که درآمد سرانه برای هر شهروندش به ۲۰۰ دلار هم نمی رسد، موبوتو به یکی از ثروتمندترین مردان جهان تبدیل شد. فقر و بیماری در دوران موبوتو به حدی رسیده بود که نیمی از کودکان کنگویی به سن ۵ سال نرسیده می مردند. فساد و رشوه خواری بیداد می کرد. سه چهارم حقوق شاغلین دولتی در بخش خدمات مستقیما به حساب مسئولین طراز اول حکومتی ریخته می شد. کنگو بعد از بیش از ۳ دهه به برکت استعمارگران بلژیکی و امپریالیسم در وضعیتی قرار گرفته بود که بیشتر با موقعیت ۱۹۶۰ می توان مقایسه اش کرد.

زئیر به پایگاه مامورین سازمان سیا علیه کشورهای همسایه تبدیل شد و بیش از همه مرکزی علیه تحولاتی شد که در آنکولا اتفاق افتاده بود. خدمت سیاسی ای که موبوتو می توانست برای امپریالیست ها انجام دهد از وی شخصیتی در آفریقا بدست می داد که بیش از یک مزدور نامی دیگر بر او متصور نیست.

پس از فروپاشی بلوک سوسیالیسم دولتی، علانق آمریکا به حفظ بهر قیمت موبوتو کمتر شد و منافع انحصارات بین المللی معادن که زئیر بهشت آنان بود لیجانب می کرد که مقدمات به قدرت رسیدن دولتی تدارک دیده شود که بقول غربی ها دولتی مدرن و بیانگر واقعی منافع سرمایه گذاران خارجی باشد.

در آوریل ۱۹۹۷، نشریه اقتصادی نیویورک طی مقاله ای عنوان داشته بود که:

'سرمایه گذاران غربی بی صبرانه منتظرند که راه حلی برای جنگی که در زئیر جریان دارد یافته شود تا منافع آنان بیش از این به خطر نیفتد.'

موبوتو در سال ۱۹۹۶ با تصویب قانونی در بخش منابع طبیعی، اجازه ورود سرمایه های خارجی را تصریح کرد و سرمایه گذاران خارجی این موقعیت را پیدا کردند که با سهم برابر با سرمایه گذاران زئیری امکان حضور موثرتری را برای کسب سود بیشتر

بدست آورند چرا که از حدود یک دهه به این سو موقعیت سرمایه های آمریکایی و دیگر انحصارات خارجی افت شدید نموده و آمریکا برای تحت فشار قرار دادن موبوتو در سال ۱۹۹۰ قانون تحریم اقتصادی خود علیه زئیر را به مورد اجرا نهاده بود. این اقدام در واقع بخشی از استراتژی بود که خواهان ایجاد دولتی بود که بتواند سیاست های نئولیبرالی را در زئیر بجای منافع فامیلی موبوتو جایگزین نماید.

برای موبوتو دیگر خیلی دیر شده بود که بتواند تنها نماینده حفظ منافع انحصارات در زئیر باشد چرا که او با گذشته ای که داشت دیگر نمی توانست مهره مناسبی برای امپریالیست ها باشد. و آمریکا در رقابت با فرانسوی ها دنبال آلترناتیوی بود که امکان سرنگونی موبوتو را داشته باشد و کایلا مناسب ترین چهره ای بود که مبارزه ای طولانی علیه موبوتو را فرماندهی کرده بود. کایلا بطور خیلی بارزی تحت حمایت انحصارات بین المللی معادن قرار گرفت.

مدیر عامل یکی از شرکت های معدن کانادایی طی مصاحبه ای با خبرگزاری رویتر اعلام داشته که کایلا به ما قول داده بود که شورشیان از سرمایه گذاری آزاد و حمایت از سرمایه گذاران خارجی دفاع خواهند نمود. این شرکت کانادایی در بخش استخراج مس و کوبالت طرحی برای استخراج ۲۲۲ میلیون تن از این مواد را در زئیر دارد.

بسیاری از شرکت های آمریکایی ضمن حمایت از کایلا با وی قرارداد بسته اند و او نیز قول داده که از منافع آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی در کنگو حمایت نموده و ائتلافی از نیروهایی که همین علائق را دنبال می کنند و نیروی جبهه نیز نبوده اند برای تشکیل دولت بوجود آورد. با این وجود ۲ چیز آمریکا را کسی نسبت به کایلا هنوز مشکوک نگاه داشته است: اول آنکه کایلا در گذشته افکار مارکسیستی داشته و دیگر اینکه بیش از ۳۰ سال در مبارزه علیه موبوتو شخصیتی از وی در میان مردم ساخته شده است. اما آنچه که روشن است استفاده از اندیشه های مارکسیستی، صرفا ادعای کایلا بود، ایده ای که بسیاری از نیروهای ناسیونالیستی برای موجه جلوه دادن خود مدعی آن هستند و نه چیز دیگر.

در اولین تظاهرات خیابانی دانشجویان در کینشازا فریاد زدند 'کایلا یک موبوتوی جدید است و جنایتکار'. جنبش دانشجویی برای دفاع از دموکراسی و مطالبات توده ها رسالتی برای دولتمردان جدید نمی شناسد.

رکبار مسلسل سربازان در خیابان های کینشازا و کشتار تظاهرکنندگان دور جدیدی از مبارزه در کنگو را پیش روی جنبش توده ای قرار داده است.



انتخابات ریاست جمهوری

رای عمومی به طغیان از دیکتاتوری مذهبی!

مصطفی مدنی

هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری را مردم کشور ما، به نقطه عطفی در حیات سیاسی جامعه مبدل کردند. این انتخابات، سرآغاز جنبش سیاسی مردم علیه سلطه دیکتاتوری مذهبی بود. در این جنبش اعتراضی، میلیون‌ها تن از اقشار مختلف مردم، بصورت غیرمترقبه، در شرایط خفقان و در دایره تنگی که جمهوری اسلامی برای انتخابات تدارک کرده بود، پیاپی صندوق‌ها آمدند تا با رای خود به سیاست‌های حاکم بر جمهوری اسلامی نه بگویند. آنها یکپارچه از کاندیدای جناح قدرتمند و سیاست‌گذار حکومت روی برتافتند و به محمد خاتمی رای دادند. به کاندیدایی که وعده اصلاحات جزیبی سیاسی به آنها داده بود و از فضای به نسبت بازتری سخن می‌راند.

بعد از ۲۰ تیرماه ۱۳۷۶ که حضور میلیونی مردم محمد مصدق را به ریاست دولت بازگرداند، این نخستین بار در طول حیات سیاسی ایران است که مردم شخصیتی را از میان دولتیان برمی‌گزینند که مورد مخالفت نیروهای اصلی حکومت است. آنچه به این انتخاب اهمیت می‌بخشد و آن را به مثابه نقطه عطفی در اوضاع سیاسی کشور ثبت می‌کند، معنای شرکت وسیع و یک رای مردم در این انتخابات است.

مفهوم این رای، حکم مردم، به خلع پد از ولایت فقیه و نفی استبداد مذهبی است. حقیقت مفهوم رای مردمی که سالیان طولانی بود به این حکومت و انتخابات آن پشت کرده بودند، بهتر از همه توسط خود سران رژیم به ادراک درآمد. این هماهنگی میلیونی آتشی در میان خاکستر بود، قدرت اراده‌ای که تا پیش از این به چشم نمی‌آمد و حالا عزم به تغییر را به نمایش گذاشته است. نه فقط کل حکومت و احزاب سیاسی که خود جامعه نیز با این حرکت، خویشتن را غافلگیر کرده است. این جامعه اگر تا دیروز نمی‌دانست چه قدرتی را در خود ذخیره دارد، امروز می‌داند چه نیرویی ست و چگونه باید آغاز کند. نمایش این نیرو که از هم اکنون کل حکومت را به هراس انداخته است، تغییر در اوضاع سیاسی کشور را به یک امر جبری و قطعی مبدل می‌کند. این نمایش نیرو در عین فشار به حکومت، سرشار از تجاربی ست که توجه به آنها بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

۱- مهمتر از هر چیز این شرکت وسیع و چنین همگامی بزرگی نه فقط برای نفی و بازدارندگی جناح غالب حکومت و مانع خفقان بیشتر، بلکه با خواست کسب آزادی و آرزوی تغییر وارد صحنه شده است. این هم رای ای نشانه بیداری جامعه و اهمیت آزادی برای تک تک احاد آنست. مردمی تشنه حداقل آزادی

های جامعه مدنی که با وجود آنکه می‌دانند و می‌دانسته‌اند که نه فقط از خاتمی بلکه از هیچ شخصیتی از این حکومت نمی‌توانند چشم داشت تغییرات اساسی در وضعیت اقتصادی زندگی خود را داشته باشند ولی بر این باورند که رای آنها نه فقط به یک تازی رژیم دهنه می‌زند بلکه شخصیتی را از میان آنها برمی‌گزیند که در وعده‌های انتخاباتی و در دوران مسئولیت وزارت ارشاد تا حدودی از خط جناح غالب حکومت فاصله داشته است. رای گسترده به نفع خاتمی وسیله‌ای ست برای تودهنی به کل حکومت. مردم ما تجربه انقلاب بهمن و حمایت از خمینی را پشت سر دارند. آنها شاه را نفی کردند بدون آنکه بدانند چه کسی را می‌آورند. فرجام این حمایت به سنگینی بهمن بر آنها نشسته است. هجده سال حکومت مذهبی جهنم خدا را از آسمان به زمین آورده است. زندگی در این جهنم به مردم ما خوب آموخته که امروز به چه کسی و تا کجا می‌توانند اعتماد کنند. آنها بهتر از همه می‌دانند که اگر حتی تمامی وعده‌های خاتمی به اجرا دربیاید، تنها قطره‌ای از دریای خواسته‌های آنهاست، کورسویی ست از خورشید آرزوهایی که جمهوری اسلامی یعنی نظامی که خاتمی معتقد و متعهد به حفظ آنست، بر دل مردم سنگ کرده است. آنها این کورسو را پیش کشیده‌اند تا مشعل راه آینده را برافروزند. رای گسترده آنها به خاتمی وسیله‌ای بود برای تودهنی به کل حکومت، این هم رای فریاد اعتراض عمومی علیه همه مظالمی به شمار می‌رود که این جمهوری علیه اهالی کشور بویژه زنان، جوانان، کارگران و روشنفکران اعمال می‌دارد. کثرت این رای، جدیت تصمیم عمومی برای کسب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و تغییر وضعیت کنونی را به نمایش می‌گذارد. به این لحاظ:

۲- رای مردم به خاتمی را هیچکس به حساب حمایت از این حکومت و پشتیبانی توده‌ای از آن نمی‌گذارد. حتی خود دولتیان نیز نتوانسته‌اند براحتهی چنین ادعایی را بر زبان بیاورند. آنها همگی در مصاحبه‌های بعد از این انتخابات تلاش خود را بر این قرار داده‌اند که اثبات کنند قصد مردم از این حرکت یکدست، به نشانه اعتراض نبوده است! این تلاش خود بهتر از هر چیز گواهی می‌دهد که رای به خاتمی، حکم قطعی مردم به مخالفت با این رژیم و استبداد مذهبی آنست. این رای ۲۰ میلیونی، عامل بقا این حکومت نیست. آغاز دخالت مردم برای انهدام آنست. چنین آرایبی برای جمهوری اسلامی حکم طناب دار را دارد. حکومت می‌تواند همان قدر با اتکا به این آرا خود را به قدرت نگهدارد که به گفته معروف، طناب دار شخص حلق آویز شده را نکه می‌دارد. این فشار بیش از همه روی خود خاتمی خواهد بود. و او را در آزمون دوباره توده‌ها قرار خواهد داد.

۳- سرنوشت خاتمی را نیز همین کثرت آرا بنفع او رقم می‌زند. اگر موقعیت او نسبت به جناح غالب و

شخص رهبر، در صورت تفوق نسبی بر ناطق نوری و یا حتی آرایبی حدود آنچه که هاشمی رفسنجانی را به ریاست جمهوری رسانید، موقعیتی ضعیف و شکننده می‌بود، اما امروز آرایبی بیش از دو برابر هاشمی رفسنجانی، و پشتیبانی نزدیک به هفتاد درصد مردم رای دهنده، از یکسو به او قدرت می‌بخشد و از سوی دیگر او را تضعیف می‌کند. این تضعیف و تقویت، بستگی تام و تمام به موضعی خواهد داشت که او در موقعیت ریاست جمهوری اتخاذ خواهد کرد.

آیا او به وعده‌های خود یعنی ملزومات جامعه مدنی، آزادی‌های سیاسی، و ایجاد روابط نزدیک با جهان خارج که در درجه اول مستلزم دست برداشتن از تروریسم دولتی است، پایند خواهد ماند؟ یا به شیوه رفسنجانی سیاست چشم بستن در برابر جناح غالب و هم آوازی با آن را دنبال خواهد کرد؟ قدر مسلم اینست که فشار آرا میلیونی مردم، او را مجبور به ایستادگی بر اجرای وعده‌هایش خواهد نمود. ولی مهم اینست که اولاً چهارچوب اصلاحاتی که او نویدش را داده است، بسیار ناچیزتر از خواست مردم و بسی محدودتر از آنست که بتواند زمینه تحولی باشد. ثانیاً کوچکترین تحول سیاسی از بالا با بزرگترین مانع حکومت یعنی ولایت فقیه و دولت مذهبی تلاقی دارد.

از این رو موضع پایندی به وعده‌هایی را که او به مردم داده است، این خاتمی نیست که تعیین می‌کند. مکانیزم قانونی ولایت فقیه و ملزومات یک حکومت مذهبی یعنی آنچه که خاتمی خود مفید و پایند به آنها نیز هست از یک طرف و تقابل فشار مردمی با ماهیت این حکومت از طرف دیگر، معین می‌سازد. برای کشوری که مردم اش زیر خط فقر قرار گرفته‌اند، هر تحول سیاسی با تحول در زندگی اقتصادی معنا پیدا می‌کند.

خاتمی این مهم را حتی به زبان هم نیاورده است. این‌ها دو وجه درهم تنیده خواسته‌هایی ست که مردم برای رسیدن به آن پا به میدان گذاشته‌اند. آنها در این نخستین حرکت خود حداقل‌های اصلاحات درچارچوب این حکومت را به دولتیان دیکته کرده‌اند. هر تحول سیاسی برای نفی دولت مذهبی و هر تغییر در وضعیت معیشت را گسترش جنبش‌های خودجوشی رقم خواهد زد که نطفه‌های آن در این جنبش اعتراضی پیا گرفته و روحیه عمومی برای دستیابی به آن را اعتلا بخشیده است.

آینده خاتمی نیز چنانچه در ستیز با این ریشه‌ای ترین عنصر استبدادی حکومت قرار نگیرد، در بهترین حالت و در صورت پایندی به تعهداتش، پرتاب شدن از عرصه قدرت و با حفظ وجهه کنونی خواهد بود. در حالی که تمکین به ولی فقیه و ادامه سیاست رفسنجانی، برای او در حکم مرگ سیاسی و وسیله کسب نفرت عمومی ست.

۴- انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری بیش تر از آنچه که عرصه رقابت مابین جناح‌های حکومت باشد، یک آزمون واقعی در تقابل مابین قدرت و مردم

چنین بیگانگی و تقابلی آغاز شود. لذا نگاه به این تجربه به ما می‌آموزد که صحیح‌ترین تاکتیک ما در این انتخابات نه دعوت مردم به تحریم کردن این انتخابات، بلکه امتناع ما از شرکت جستن در چنین انتخاباتی بود.

چرا امتناع و نه تحریم؟

تحریم دعوت به یک اقدام است. توضیح تحریم، با تشریح ضرورت سرنگونی عاجل حکومت پاسخ می‌گیرد. تاکتیک ثابت و غیرقابل تردیدی است که تنها با انهدام جمهوری اسلامی تغییر می‌کند. تحریم، تابع متغییر سرنگونی است. در حالی که سیاست امتناع، قائم به توضیح شرایط مشخص است.

این تاکتیک از کلیت حرکت مردم در این انتخابات بیگانه نمی‌افتاد. بلکه متکی بر دلایل و شهودی بود که سیمای واقعی هر تحول از درون این رژیم را برای رای دهندگان بهتر روشن می‌کرد. احزاب و سازمان‌های سیاسی نیز بخشی از مردم هستند و چه بسا می‌توانند دچار اشتباه نیز بشوند. مهم پذیرش انتقاد و انعطاف پذیری است. ما معتقدیم هیچ تحولی از درون این حکومت مذهبی سر بر نخواهد زد. بهمین دلیل از شرکت در انتخابات رژیم امتناع می‌کنیم. بگذار مردم خود تجربه کنند. اگر رای میلیونی آنها به خاتمی شرایط را بدون فشار و دخالت مستمر آنها به نفع مردم تغییر دهد، این ما هستیم که باید از مردم بیاموزیم. این حقیقتی غیرقابل انکار است که همواره جنبش‌های مردمی خود بهترین آموزگاران تاریخ بوده‌اند. بگذار اینبار ما از مردم بیاموزیم.

چرا امتناع و نه شرکت در انتخابات؟

وقتی همه از پیروزی مردم در این حرکت مشخص حرف می‌زنیم، وقتی همه ما این اقدام را علیه جمهوری اسلامی درست ارزیابی می‌کنیم، بی‌تامل در برابر این پرسش قرار می‌گیریم، که جایگاه پیشاهنگ در این حرکت کجاست؟ نقش پیشتا یا این درستی در کدام سو تلاقی کرده است؟ آیا نیروهای چپ نمی‌توانستند با شرکت خود در انتخابات، به این اقدام علیه حکومت شور بیافرینند و به آن سمت بدهند؟

چنین اقدامی قطعاً و بدون تردید مستلزم ارتباط نزدیک و پیوند تشکیلاتی مابین سازمان‌های سیاسی و مردم بود. چپی که نبض جامعه را در دست نداشته باشد، چپی که از حرکت مردم غافل می‌ماند، چپی که هیچ رابطه ارگانیک او را به مردم پیوند نمی‌دهد، شرکت کردن اش در این انتخابات تنها مضمون حمایت از حکومت یا حمایت از جناحی در برابر جناح دیگر حکومت را به خود می‌گیرد. چنین شرکتی حتی از مضمون حرکت مردم در این انتخابات نیز جدا می‌افتاد و تأثیرات مرکب‌اری بر حیات سیاسی چپ بر جای می‌گذاشت.

۵ خردادماه ۱۳۷۶

حکومت جلوه آشکاری می‌بخشد. جمهوری اسلامی بیش از آنکه بخود بیاید و بتواند از هجوم جمعیت در انتخاباتش سرمست شود، باید خود را برای به زیر رفتن این هجوم آماده کند.

۶- مهمترین تجربه ای که این انتخابات برجای گذاشت، توجه به جایگاه تاکتیک‌ها و اقدامات دخالت‌گر در حرکت‌های توده‌ای و تحرکات پوشیده‌ای است که در بطن جامعه جریان می‌یابد. در حالی که تاکتیک اپوزیسیون و ارتباط آن با حرکت مردم روشن‌گر غافل‌ماندن عموم نیروهای سیاسی از توجه به چنین تحرکاتی بود. نگاه موضع اپوزیسیون و رابطه آن با شرکت وسیع مردم در این انتخابات، محتوای واحد و شکل ناهمخوانی را بازتاب می‌دهد. تقریباً مجموعه اپوزیسیون با هر عقیده و نظری این انتخابات را تحریم کرد. مردم اما علی‌رغم این تحریم، بطور گسترده و حیرت‌آفرین در انتخابات شرکت کردند و نتیجه این شرکت را به مثابه پیروزی بزرگ بر حکومت ثبت نمودند. باستانهای مجاهدین و سلطنت خواهان که از سیاست، تقابل در بالا را مدنظر دارند و مالا این حرکت را شکست خود می‌بینند، اما در مقابل، اپوزیسیون چپ و دمکرات، کم و بیش خود را در این پیروزی مردم سهیم می‌دانند. اینجا پس سوال کلیدی اینست که آیا موضع تحریم، بیگانگی با مسائل مردم و شکاف مابین راه‌های رسیدن به درخواست‌ها و مطالبات اجتماعی نباید تلقی شود؟

پاسخ بسیار روشن است. این بیگانگی در محتوا نیست در شکل است. تحریم اپوزیسیون چپ و دمکرات، با رای مخالف مردم به حکومت، مضمون مشترک و یگانه ای را به نمایش می‌گذارد. هر دو به رژیم و سیاست‌های ضد مردمی آن، نه! گفته‌اند. با این همه، تفاوت در شکل هر چند خود محصول استبداد مذهبی و نتیجه ساختار سیاسی دیکتاتوری و بشدت خفقان آمیزی است که هر گونه زمینه تشکل‌های صنفی و سیاسی را از مردم سلب نموده است. اما نشانه بس دوری و گسستگی از روابط و روش‌ها نیز هست. بیان عدم توجه اپوزیسیون چپ و دمکرات به کارآمدی تاکتیک‌هایی است که بر پایه اصول و باورهای تاکتونی ما می‌تواند عملکرد داشته باشد.

وقتی این اصل را بپذیریم که حتی رای عموم مردم، آنگونه که در فرای انقلاب بهمین شاهد آن بودیم، نمی‌تواند و نباید معیار درستی و صحت یک رای همگانی قرار بگیرد، یک اصل دیگر را نیز باید عمیقاً به حساب بیاوریم که وقتی هم مضمونی وجود دارد، وقتی مردم و احزاب سیاسی یک حرف می‌زنند و هدف واحدی را پیش روی دارند، شکل نمی‌تواند و نباید تا این اندازه از هم بیگانه بماند! رای و نظر درست اپوزیسیون مترقی نباید با اقدام مشابه عموم مردم در تقابل قرار داشته باشد. اقدام عمل احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ برای تأثیرگذاری بر حرکت مردم و جهت دادن به آنها در یک مسیر صحیح نمی‌تواند از

بود. هم حکومت موقعیت خود را بهتر شناخت و هم مردم نتیجه هم رای بودن خود و نیروی قدرتمند نفی خویش را عمیق‌تر شناختند.

هر دو جناح حکومت اگرچه به واکنش مردم و کینه عمومی نسبت به سیاست‌های فوق‌ارتجاعی خود باخبر بودند، اما هرگز تصور نمی‌کردند، تحت آموزش‌های مذهبی آنها و با در اختیار داشتن تمامی ابزارهای تبلیغاتی، با چنین حرکت یک پارچه ای از جانب مردم روبرو شوند. نه فقط جناح غالب که در این شکست مفتضحانه بزرگترین رسوایی را نصیب برده و مردم را رودر روی خود دیده است، گروه کارگزاران و هاشمی رفسنجانی نیز سبلی سختی دریافت کردند. آنها یاران می‌خواستند سیل آمد. رای این چنینی مردم ایستادگی در برابر سیاست‌های مماشات جوانانه و دو دوزه‌های رئیس جمهور و گروه وابسته به او هم بود. این واقیعی است که نه کاندیدای مستقل آنها و نه افرادی نظیر میرحسین موسوی که امتحان خود را به این مردم پس داده بودند، هرگز به ثقل توجه آنان مبدل نمی‌شدند.

آنچه حلاوت این پیروزی را به طعم گروه کارگزاران و بویزه هاشمی رفسنجانی تلخ می‌کند، نتیجه و بی‌آمد وسعت چنین آرای است. آنها تاکنون پاسخگوی جناح غالب حکومت بودند، کارگزاران تا حال رای مردم برای تضعیف این جناح و ماندن در قدرت می‌خواستند، حالا اگر بخواهند در قدرت بمانند باید همانند خاتمی پاسخگوی مردم باشند. اما پاسخگویی به خواست‌های سرکوب شده هجده ساله مردم، مستلزم تغییراتی است که حیات نه فقط جناح هاشمی رفسنجانی بلکه کل این حکومت وابسته به حفظ آنست. تضادفی نیست که هاشمی رفسنجانی درست در فرای چنین انتخاباتی در مقابل مجموعه خبرنگاران ظاهر می‌شود تا به مردم بگوید با انتخاب خاتمی انتظار هیچ تغییری را در سیاست جمهوری اسلامی نباید داشته باشند!

۵- موضع مردم و رای یکپارچه آنها اما، نیروی اراده و عزمی متحد را به نمایش گذاشته است که از فشار برای رسیدن به خواست آزادی آغاز کرده و تا دست یابی به آن از پای نمی‌نشیند. این حقیقت را جنبش کارگران و جنبش‌های زنان، جوانان و روشنفکران، به منصفه ظهور خواهند رسانید.

بویزه جنبش زنان و جوانان در کشور ما جنبش‌های تازه پایی هستند، که در بطن این نظام ضدزن و ضد آزادی همراه با جنبش روشنفکری قدرتمندتر، گسترده‌تر و بالفعل‌تر از هر زمان پا به میدان گذاشته‌اند. این جنبش‌ها به صورت یک قدرت مشخص در برابر ارکان‌های رسمی دولتی، در بسیاری از محلات، در امر کنترل و نظارت بر انتخابات دخالت می‌کردند. آنها موتور متحرک این انتخابات بودند و به میدان کشیدن عموم مردم برای رای دادن به خاتمی را به مثابه بیان خواست‌هایشان هدایت می‌کردند. همین حرکت است که مفهوم واقعی این انتخابات را فراتر از نمود حمایت از خاتمی روشن می‌سازد و بواکنش عمومی نسبت به

انجمن "دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران" - پاریس، در ۴ ماه مه اطلاعیه ای انتشار داده است که ذیلا جهت اطلاع خوانندگان درج می شود:

دستگیری کارگران نفت در اول ماه مه

بنا به گزارش های مختلف عوامل رژیم جمهوری اسلامی شب قبل از اول ماه مه شبانه به خانه ی برخی از فعالین کارگری صنعت نفت حمله کرده و تعدادی از آنان را به اسارت گرفته اند. این شبیخوان ماموران امنیتی رژیم در ادامه سیاست سرکوب و خاموش کردن شعله اعتراض کارگران نفت است که امروز پسرچمدار مبارزه مردم زحمتکش ایران بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و مبارزین راه دست یافتن به حقوق حداقل و شرایط زندگی انسانی کارگران و زحمتکشان ایران هستند. این اقدام تنها می تواند نفرت عمومی از این رژیم را افزایش دهد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران این هجوم وحشیانه عوامل رژیم را محکوم کرده و خواستار آزادی بی قید و شرط همه ی نفتگران زندانی است. ما از همه مجامع و سندیکاها کارگری فرانسه و اروپا و از همه انجمن های مدافع حقوق بشر دعوت می کنیم تا فریاد اعتراض خود را بر علیه این اقدامات ضدکارگری وحشیانه بلند کنند و در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی در اثر حکم شجاعانه قضات برلین در موضع دفاعی اتهام قرار دارد حداکثر امکانات را برای یاری رساندن به امر آزادی کارگران زندانی که تنها جرمشان درخواست اضافه حقوق و حداقل شرایط معیشت است بکار گیرند.

۴ مه ۱۹۹۷

نامه به کلوب های پارلمانی احزاب اپوزیسیون در اتریش

خانم ها و آقایان محترم،
با مسرت تمام، تصمیم شما به متوقف نمودن فعالیت های پارلمانی خود را تا توافق دولت با تشکیل کمیسیون تحقیق درباره ترور دکتر قاسملو و همراهان در وین، شنیدیم.

بدین وسیله مراتب امتنان خود را از این تصمیم شما ابراز داشته و برای شما در تلاش هایتان موفقیت آرزو می کنیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۲ مه ۱۹۹۷

شکل مسالمت آمیز در حرکت بودند، که بناگاه گله های افسار گسیخته حزب اله به آنها حمله نموده و به ضرب و شتم پیر و جوان و حتی کودکان پرداختند. آنها وحشیانه پلاکاردها را پاره کرده، دوربین های عکاسی را شکستند و با شعار اله اکبر خمینی رهبر با چاقو و مشت و لگد تعدادی را مضروب نمودند. دقایقی بعد با آمدن بیش از ده خودرو پلیس و سازمان امنیت و حضور خبرنگاران BCTV و CKNW در محل، عوامل حزب اله ناگزیر به توقف حملات خود شدند. این واقعه در حالی رخ داد که یک دادگاه مستقل در قلب اروپا سران طراز اول رژیم جمهوری اسلامی را به سازماندهی ترور مخالفان در خارج کشور محکوم نموده و بر اساس بیانیه اتحادیه اروپا عوامل و جاسوسان اطلاعاتی رژیم باید از اروپا اخراج گردند.

ایرانیان آزاده!

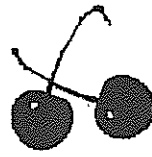
امروز کانادا خانه امن تروریست های رژیم است و بر اساس شواهد و اسناد بدست آمده توسط سازمان اطلاعات و امنیت کانادا حزب اله در حال سازماندهی نیروهای خود در اینجا می باشد.

ما وظیفه خود می دانیم که همگام با شما ایرانیان آزاده و همه نیروهای ترقیخواه و ضدتروریست اقدامات عاجلی را در جهت شناسایی و اخراج عوامل خود فروخته و اطلاعاتی رژیم سازماندهی نموده و نگذاریم که آنها امنیت ما را در کانادا به خطر اندازند.

ما ضمن محکوم نمودن حمله اوباشان حزب اله به تظاهرات مردم از شما می خواهیم که به هر طریق ممکن صدای اعتراض خود را نسبت به شبکه های تروریستی رژیم در کانادا به گوش مقامات مسئول کانادا و افکار عمومی برسانید، و فریاد برآوریم که حضور حزب اله در کانادا نه فقط امنیت ما، بلکه امنیت دیگر شهروندان کانادایی را هم به خطر می اندازد.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
(واحد ونکوور) کانادا
سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر (واحد ونکوور) کانادا

۱۹ می ۱۹۹۷



نخل طلائی " بزرگترین جایزه فستیول جهانی کان مشترکا نصیب عباس کیارستمی از ایران و شوهی ایمامورا از ژاپن شد

روز یکشنبه ۱۸ ماه مه یعنی روز پایانی جشنواره سینمایی کان ایرابل آجانی رئیس هیئت داورانی، دو سینماگر ژاپنی و ایرانی، شوهی ایمامورا و عباس کیارستمی، را بعنوان برندگان مشترک نخل طلائی، بزرگترین جایزه این جشنواره اعلام نمود. طعم شیرین کیلاس نام فیلم جدید عباس کیارستمی است که به خاطر سرشار بودن از روح زندگی و قوی بودن جنبه های انسانی آن عباس کیارستمی را شایسته دریافت نخل طلائی کرد. و این ویژگی درست دلایلی را تشکیل می دهد که این فیلم از نظر گردانندگان سینمای رسمی ایران تا مدت ها اجازه خارج شدن از کشور را نداشت و رژیم جمهوری اسلامی در آخرین روزهای جشنواره و از ترس آبروریزی هر چه بیشتر با خروج آن موافقت نمود. این نخستین بار است که یک سینماگر ایرانی به چنین موقعیت بزرگی در یک فستیوال بین المللی نائل می آید.

عباس کیارستمی به هنگام دریافت جایزه، ضمن قدردانی از هیئت داوران و برگزارکنندگان فستیوال در حالی که بشدت بوجد آمده بود گفت: 'باور کردنی نیست' و این گفته خود بیان ستایش آمیز دیگری از کار داوران جشنواره بود. شایان ذکر است که امسال جشنواره ی کان یک جایزه بزرگ دیگر نیز بخاطر پنجاهمین سالگرد تاسیس خود داشت که آن را به پاس قدردانی از مجموعه کار سینمایی یوسف شاهین، فیلم ساز مصری، به او تقدیم کرد. یوسف شاهین با فیلم 'سرنوشت' در لیست کاندیداهای دریافت نخل طلائی و از جمله رقبای کیارستمی بود.

رای گیری ریاست جمهوری در آن محل لغو گردید و ماموران سفارت از محل خارج شدند و تظاهرکنندگان با موفقیت پس از ساعتی محل فوق را ترک نمودند.

اطلاعیه مشترک

پیرامون یورش اوباشان حزب اله به مخالفین رژیم در ونکوور - کانادا
مردم آزاد بخواب!

عصر روز شنبه ۱۷ می، حدود ۸۰ نفر از نیروهای ترقیخواه ونکوور، در اعتراض به حضور عوامل جمهوری اسلامی که تحت پوشش برگزاری ایام محرم گرد آمده بودند و بنا اطلاع از اینکه دو آخوند از تهران جهت سازماندهی تیم های اطلاعاتی و تروریستی حزب اله راهی ونکوور شده اند، آکسیون را در مقابل سالن محل تجمع آنها سازماندهی نمودند.

تظاهرکنندگان که در بین آنها کودکان هم به چشم می خورد در صفوف منظم با حمل پلاکاردهایی در محکومیت اقدامات تروریستی رژیم به

تظاهرات ضد رژیم در کانادا

روز جمعه ۱۹۹۷/۵/۲۳ که روز انتخابات ریاست جمهوری در ایران بود، از طرف سفارت رژیم قرار بود که صندوق های رای گیری در دو محل دانشگاه بریتیش کلمبیا و 'کانادا پلاس' استقرار یابد که با هوشیاری نیروهای ترقیخواه شهر ابتدا با دانشگاه تماس گرفته شد و مقامات مسئول در دانشگاه اعلام داشتند که انتخابات و رای گیری را در آنجا لغو نموده اند و بدنبال آن ساعت ۱۲ ظهر امروز تظاهراتی با شرکت حدود ۱۰۰ نفر در مقابل 'کانادا پلاس' دومین محل رای گیری صورت گرفت. تظاهرکنندگان شعار می دادند که دیپلمات، تروریست های جمهوری اسلامی اخراج باید کردند - انتخابات در کانادا محکوم است - رژیم ایران تروریست است و ... چندین خبرگزاری مهم کانادایی در محل حضور داشتند و از تظاهرات فیلم و گزارش تهیه می کردند و هم چنین خبرگزاری ها با چند تن از تظاهرکنندگان مصاحبه نمودند. هنوز یکساعت از آکسیون نگذشته بود که مسئول 'کانادا پلاس' اعلام داشتند

شماره ۳۹

تیر ماه ۱۳۷۶

ژوئیه ۱۹۹۷

ETEHAD KAR
JUILLET 1997
VOL 4. NO. 39

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود رابه آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER B.C.
V6B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

در پی فراخوان کانون نویسندگان ایران (در تبعید) ، هزاران نفر از ایرانیان در روز ۲۴ ماه مه در شهرهای اسلو ، برلین ، فرانکفورد و لندن طی تظاهرات گسترده ای ، ضمن محکوم نمودن رژیم جمهوری اسلامی ، حمایت خویش را از دگراندیشان در ایران اعلام داشتند . در پایان تظاهرات و در پی نمایش و سخنرانیها قطعنامه واحدی صادر شد که متن آن از نظر خوانندگان میگذرد . این تظاهرات استقبال و حمایت وسیع اپوزیسیون ایرانی را به همراه داشت .

قطعنامه راهپیمایی

هم میهنان آزاده!

سازمان ها ، نهادها ، حزب ها و شخصیت های آزادیخواه!

وجدان های بیدار جهان!

فرهنگ به دگراندیشی زنده است و خداسالاری ملایان ، در ایران ، کشتن هر گونه دگراندیشی را در دستور کار خود قرار داده است . در قطعنامه نشست امساله مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران (در تبعید) آمده است:

در ایران ملازده کنونی ، بدینسان ، نه تنها شاعران و نویسندگان دگراندیش ، بل ، همه دگراندیشان ، در همه زمینه های آیینی ، اندیشگی ، اجتماعی ، فرهنگی و هنری اند ، که از آزادی اندیشه و بیان ، که هیچ ، از هیچ حقی در هیچ زمینه ای برخوردار نیستند ... حالیا سخن بر سر حق زنده ماندن است و به زندان های غیرقانونی نیفتادن و شکنجه نشدن و روان شکسته و بیزار از خود ، به تلویزیون کشانده نشدن و گرسنه نماندن و حقوقی پیش پا افتاده تر از اینها .

و در راه بازستاندن همین حقوق است که کانون نویسندگان ایران (در تبعید) می باید ، تا آنجا که می تواند ، به همدردان دگراندیش خود در ایران - از هر گروه فکری و عقیدتی که باشند ، بی هیچ حصر و استثنا - یاری رساند .

در راه رسیدن به این هدف است که کانون امسال را 'سال همبستگی با دگراندیشان در جمهوری اسلامی' اعلام کرده است . خطاب ما امروز ، در اینجا ، نه سردمداران ولایت فقیه ، بل همه آزادیخواهان و آزادگان و تمامی وجدان های بیدار ایران و جهان است خواست هایمان را با آنها در میان می گذاریم و از هموطنان چشم امید و یاری داریم:

۱- ما از سراسر این غربت پهناور از همه هم میهنان آزاده خویش و از همه نهادها ، سازمان ها ، حزب ها ، و شخصیت های آزادیخواه جهان ، به نام آزادی و انسانیت و فرهنگ و شرف ، می خواهیم ، تا به پاخیزند و نگذارند حیثیت انسانی و جان دگراندیشان بیش از این بازپچه خدا سالاران جنایتکار ، خونخوار و انسانیت ستیزی باشد که بودندشان بر زمین ، خود ، ناسزایی ست به خدا ، به دینداری ، به اخلاق ، به زیبایی ، به هنر ، به علم و دانش به فرهنگ و به شتن و به تاریخ پیشرونده انسان .

۲- ما از همه اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور می خواهیم که با درک موقعیت ، کارزار وسیع و همه جانبه ای را برای افشا هرچه بیشتر رژیم ضدفرهنگ و ضدانسانی جمهوری اسلامی ، مشترکا تدارک بینند .

۳- ما از آزادیخواهان و نهادهای دموکراتیک جهان می خواهیم که برای پایان دادن به فشار و سرکوب علیه دگراندیشان در ایران ، همگام با ما بانگ اعتراض خود را بلند کنند و دولت هایشان برای اجرای حقوق بشر در ایران تحت فشار قرار دهند .

۴- ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط فرج سرکوهی و نویسنده کرد کلیم اله توحیدی هستیم . آزادی آنها باید مسافرت آزادانه آنها ، به هر کجا که خود بخواهند را نیز در برگیرد . ما همچنین آزادی تمامی کسانی را که به جرم دگراندیشی در زندان های جمهوری اسلامی به سر می برند ، خواهیم .

۵- ما خواهان رفع تهدید و فشار بر نویسندگان و هنرمندان در ایران ، رفع ممانعت های آشکار و پنهان در راه فعالیت های کانون نویسندگان در ایران ، بر چیدن بساط سانسور و تفتیش عقاید در عرصه فعالیت های فرهنگی ، ادبی ، هنری کشور و تامین کامل آزادی اندیشه و بیان در ایران هستیم .

۶- کشتن انسان ، به هر علتی ، توهین به دموکراسی و انسانیت است . کشتار هزاران انسان در رژیم جمهوری اسلامی ، در طول حیات آن ، به بهانه های مختلف ، جزو کارنامه نکین این رژیم است . ما از همه ایرانیان آزاده و آزادیخواه از همه سازمان ها ، احزاب و گروه ها ، می خواهیم که به نام انسان و انسانیت ، لغو حکم اعدام را ، نه تنها بپذیرند ، بلکه برای قانونی و نهادی کردن این حکم ، از هم اکنون ، به جد بکوشیم .

۲۴ ماه مه ۱۹۹۷

تظاهرات ایرانیان مقیم برلین در دفاع از آزادی

در پشتیبانی از فراخوان کانون نویسندگان ایران (در تبعید) ، روز شنبه ۲۴/۵/۹۷ از طرف جمعی از خانواده های زندانیان سیاسی و جان باختگان ، در برلین آکسیونی علیه تعقیب دگراندیشان و نقض حقوق بشر و برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران ، دفاع از رشدی و برای آزادی فرج سرکوهی برگزار گردید که حدود ۱۵۰ نفر در آن شرکت داشتند . همسر فرج سرکوهی و نماینده ی گروه ایران سازمان عفو بین الملل سخنرانی نمودند . شرکت کنندگان در تظاهرات پلاکاردهایی مبنی بر قطع رابطه ایران و آلمان ، مرگ بر جمهوری اسلامی و در دفاع از زندانیان سیاسی و فرج سرکوهی در دست داشتند . و پیام های همبستگی از طرف کانون فرهنگی برلین ، جامعه بین المللی حقوق بشر و سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران اعلام و قرائت گردید .